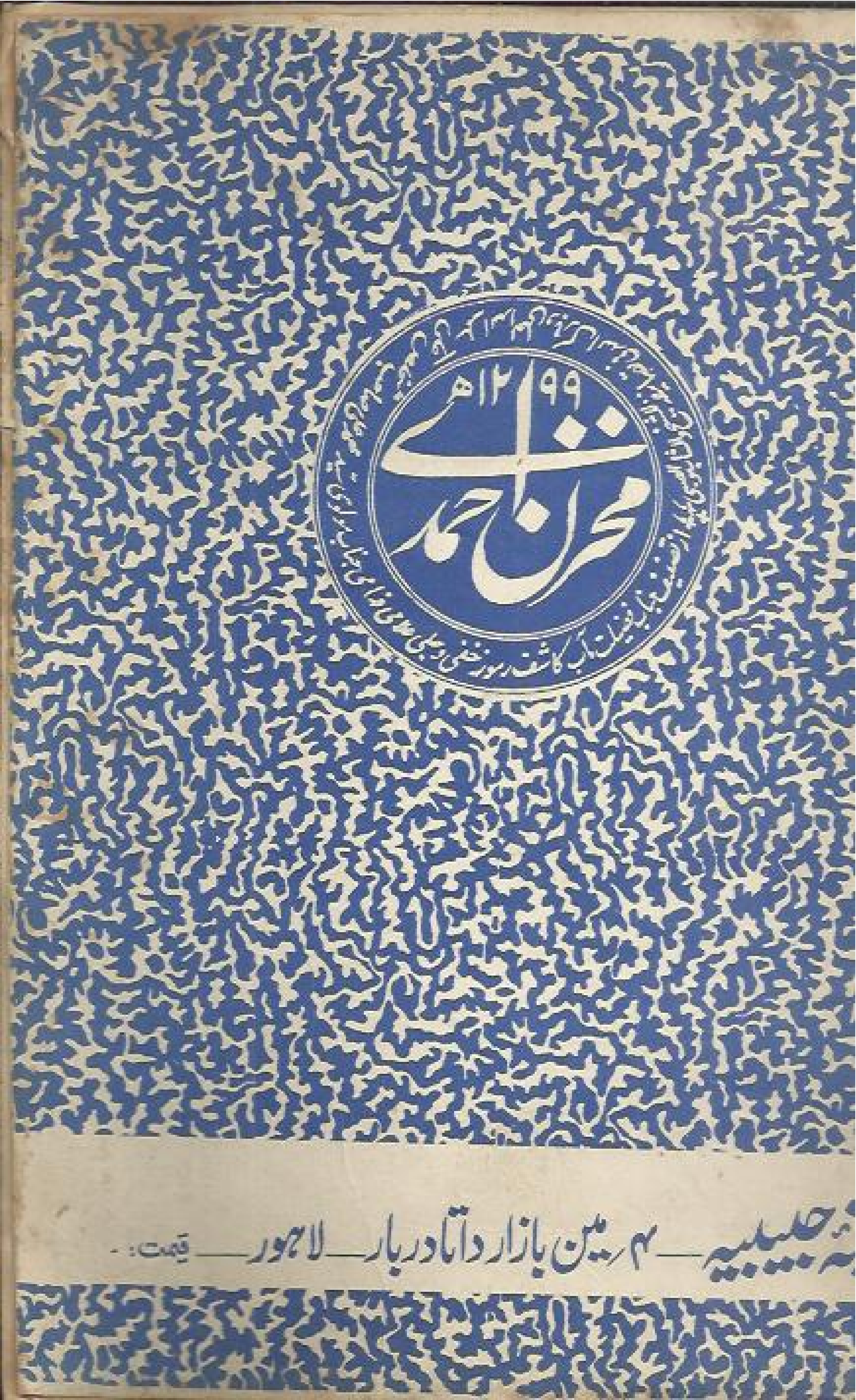
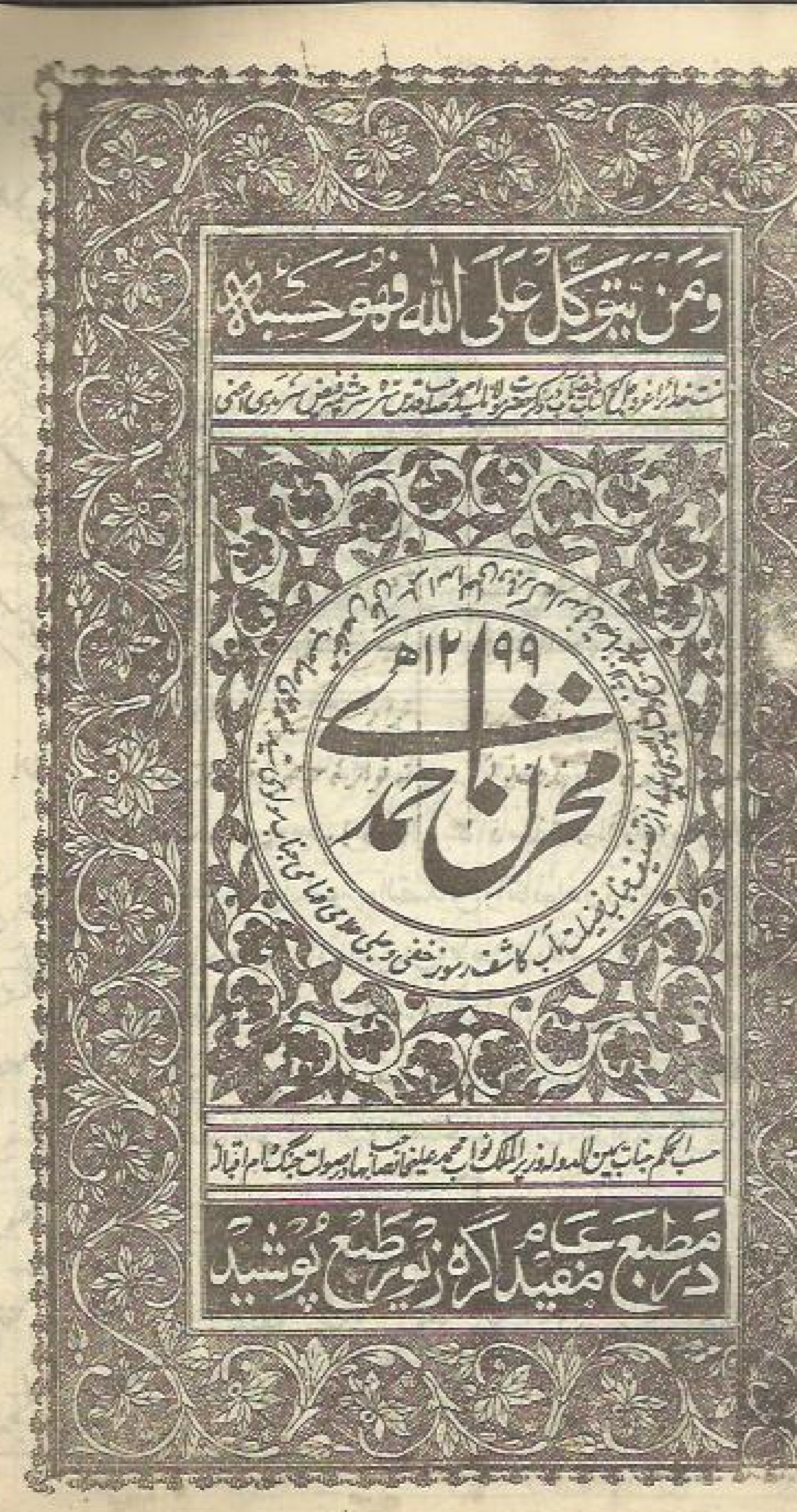
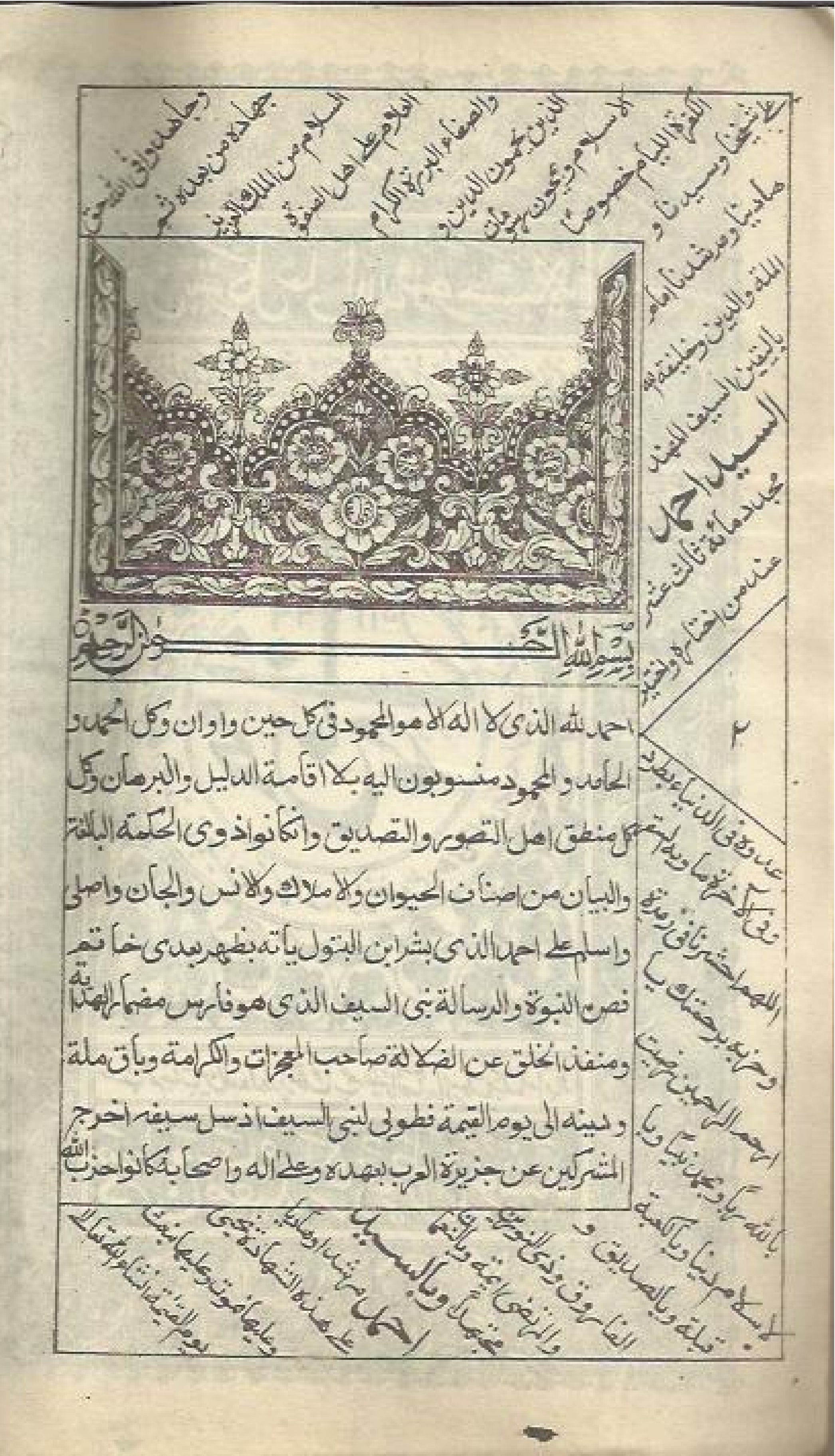


مخزن احمدی
۱۲۹۹ھ
...حبیبیہ — ۴ مین بازار داتا دربار — لاہور — قیمت:-



ومن یتوکل علی الله فهو حسبه
مخزن احمدی
۱۲۹۹ھ
حسب الحکم جناب یمین الدوله وزیر الملک نواب محمد علیخان صاحب بهادر صولت جنگ دام اقباله
در مطبع عام مفید آگره بزیور طبع پوشید



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی لا اله الا هو المحمود فی کل حین واوان وکل المحامد و
الحامد والمحمود منسوبون الیه بلا اقامة الدلیل والبرهان وکل
منطق اهل التصور والتصدیق وان کانوا ذوی الحکمة البالغة
والبیان من اصناف الحیوان والاملاک والانس والجان واصلی
واسلم علی احمد الذی بشر ابن البتول بانه یظهر بعدی خاتم
نص النبوة والرسالة نبی السیف الذی هو فارس مضمار الهدایة
ومنقذ الخلق عن الضلالة صاحب المعجزات والکرامة وباق ملة
ودینه الی یوم القیمة نطوبی لنبی السیف اذ سل سیفه اخرج
المشرکین عن جزیرة العرب بعده وعلی اله واصحابه کانوا حزب الله

[illegible]

نظم

الا ای کمیتِ قلم بر قدم   فدایت دو صد بر قضا بر قدم

کلیدِ در ملک هستی توئی   طرفدار بالا و پستی توئی

پس از نورِ احمد ز ملک قدم   تو در ملک هستی نهادی قدم

تو اول خدا را نمودی بجود   ز تو کائنات آمد اندر وجود

توئی مادر طبع را خوش پسر   سخن در جهان از تو شد منتشر

ببین آر چاره سازی توئی   کهین نقشبندی مجازی توئی

ز تو کار عالم سراسر روا   ترا دستگیرند شاه و گدا

طرازندهٔ نقش ندرت توئی   نه فوارهٔ حوض قدرت توئی

توئی کفچهٔ دیگ تقدیر ها   توئی یاور دست تدبیر ها

توام مستشار و منت چون مشیر   من و تو هم یاور و دستگیر

بتالیفِ این نامهٔ دلنواز   مرا دستگیری کن ای چاره ساز

کر تا مخزن احمدی وا کنم   دوکان جواهر مهیا کنم

بدوکان یکی فرش زرین نگار   بیندازم از فضل پروردگار

سپندے بر آتش بسوزم روان   کر از چشم بدزان بیابم امان

پس آنگه نشینم بدوکان درون   بچینم جواهر بران گونا گون

خریدار آن گوهر ارجمند   نباشد بجز شاه بخت بلند

[illegible]

زدادش بیکبار بیدادگر | بعدلش چو عنقا شده مستتر
زعدلش برو روح فاروق دین | کند روز تا شب هزار آفرین
عجب گونه شمع عدالت فروخت | که بیداد بر دست چو پروانه سوخت
ورا او بود مامن عالمان | بود مخزنش مخزن عاملان
زجودش چو بر عالمان هست سود | ازو هم بدم حسلم وارد نمود
ازین جمله اوصاف وصفی نکوست | که او همچو مغز است زین جمله پوست
سن آن وصف لاکان سر وصفهاست | درینجا اگر می نگارم بجاست
که در راه دین خواجه تاش منست | محمد سعاد و معاش من است
خلافت چو از مرشدم یافته | بروت قوی دیو بر تافته
نهاده قدم بر هوا و هوس | شد از پرتو مهر او فیض رس
چو طوطی بود نخل او لاکلام | درو مستظل خلق و عالم تمام
همان عزت احمد از هر کنار | رسیدند در ظل آن نامدار
براندازه حال بر هر کسی | تفقد نماید بر ایشان بسی
کنون همچو گل سربسر گوش شو | ز احوال این بلبل نو شنو
که در باغ احمد شود نغمه سنج | بتالیف این نسخه بر دست رنج
بحکمت چهل ساله احوال پیر | نوشتم درین نامهٔ دلپذیر
چو در کار دنیا که باشد دنی | نمودی کسی مفلسان را غنی

حکایت محمود غزنوی

یکے از الهی هو رشته فصل خواند
ز علم ریاضی دگر حرف راند

یکے راز گفتی ز علم نجوم
که این وقت سعد است و آن وقت شوم

یکے علم طب را بیان ساختی
ز قانون او درایت افراختی

ز علم حدیث و ز تفسیر نیز
ادیبے بیان کرد بسیار چیز

یکے زان ز اخلاق گوهر فشاند
سخن بین که تا عرش اعظم براند

یکے علم تاریخ میکرد نقل
کزو عبرت آموز میگشت عقل

ز زهد و رقاق آن یکے آغاز کرد
درے از تصوف دگر باز کرد

یکے نکته از علم تسخیر گفت
دگر نسخه چند ز اکسیر گفت

شهنشاه گفت اے خردپروران
مرا هست یک مشکل اما گران

گر آن مشکلے حل نماید کسے
ز من مال و دولت بیابد بسے

بگفتند کای شاه عالی جناب
بگو زود تا باز گوییم جواب

بفرمود میخواهم اے بخردان
که نامم بعالم بود جاودان

یکے گفت یک قلعه بس بلند
بنام خودش سازای هوشمند

یکے گفت اے شاه کشورکشا
بنا کن پل و چاه و مهمان سرا

یکے گفت شهر نو آباد کن
یکے گفت هان داد کن داد کن

شهنشاه چو بشنید از ایشان جواب
بفرمود کاین جمله دیدم خراب

گرفتم که یکجا اگر ساختم
چه سود از نه هر جا به پرداختم

۵

قصیده مصنوعه بصنعت توشیح

[illegible]

ایا زخردمند والا گهر — چو در محفل شاه سفت این گهر

گهرهای احسنت از هر کنار — نمودند یکبار بر روی نثار

شهنشه زشادی چو گل بشگفت — هزار آفرین بر چنین گفت گفت

الا ای خردمند روشن ضمیر — ازین قصه حصه خویش گیر

زشهنامه تا مخزن احمدی — به بین فرق بسیار گر بخردی

دران ذکر اهل ظلوم وجهول — درین ذکر از اهل بیت رسول

چو زین باغ نامت بود در جهان — صله زود بخش از پے باغبان

ازین داعی الخیر وخدمت گذار — یکے عرض بپذیر اے نامدار

ببخش انچه بخشی دلم شاد کن — دهی بخشش وز رنجم آزاد کن

الهی بود تا الهی کتاب — تو نواب را خورم وکامیاب

بداری بفضل خودش جاودان — سپس کن بجال منش مهربان

علی مخزن احمدی باز کن — گهرپاشی خویش آغاز کن

چون پایه ممدوح ارجمند بغایت بلنداست وتشنگان صافی درونان دریا نوش راتسلی بدین چند ابیات مثنوی میسر نشد براے سیرابی ایشان بهتیاری فوارهٔ خامه یک قصیده مصنوعه بصنعت توشیح که معنی مدحیه ممدوح از ستهٔ موجه مصرعش مے برآید مستمعان راغریق بحر حیرت مینماید وابواب تحسین وآفرین بر روے محرر رساله میکشاید وآن اینست

[illegible]

روی خوبش چو نایدم بنظر ریزم از دیده خون بلبل و نهار

آتش انداز خانسان وفا از ستمگاریش اجل بیکار

لب او چشمهٔ ز آب زلال لال مانم بوصفش از گفتار

دست بر دل از و نهاد خرد دل از و دست شسته از همه کار

وه چه قدش تمام آفت سرو وه چه رویش تمام رشک بهار

لطف او هست مایهٔ اقبال لازم قهر او بود ادبار

هر دو زلفش بسان مار سیاه برگراند بمرد زار و نزار

می خرامد بناز و سید انم گر او با اسیر من شده یار

سرو سر کرده عقول نفوس سرفراز اجلهٔ امصار

کرش کرده محک ز تخت خاک کلمات لیاست از ایثار

یاد حاتم ببیند او نه کنی یار من این سخن بخاطر دار

نام بخل از جهان شده است نهان نشد تا میکند زر و دینار

پاسبانش بماه گفت مخسپ ای حفظش بر دیده خواب بیار

روز زرش بوند مدحت گر رستم و زال گیو نیزه گذار

وعده از بخشش و سخاوت او وای ویلاکنان رود فی النار

رنگ گل از رخش پریده مگر رفت خلقش بجانب گلزار

آستین پاست بر دو کان عطا آستانهاش مرکز اخیار

رایت عدل تو چو گردد نشر	رخ بتابد ستم ز شهر و دیار
آفتابی به آسمان سخا	آن دو دست تو ابر دریا بار
فلک تو شمع و آتش است زنگ	کلکت آید مطالع انوار +
یم علم است مجدت گوهر	یا گهر هست مخزن اسرار
منبع الجود معدن الانعام	مفلسان راست مخزن ادرار
یاور بیکسان بهر تنگی	یاریش بهر مفلسان در کار
آسمان رفعتا جهان سخا	این قصیده نگر چو باغ بهار
یک چمن صد هزار گل در وی	یک فلک پر ز صد هزار اقمار
اگر از گوش دل کنی اصغا	آفرین باد گوییم بسیار
کیمیای مراد این غمناک	کن پر از سیم و گوهر شهوار
به که اکنون بصد هزار ادب	بدعاهای تو کنم تکرار +
رو نهاده بخاک و کبر ز سر	رسته از قید هستی و پندار
ارض و افلاک تا ز امر خدا	این بود ساکن آن بود سیار
سرور سروران تو باشی و بس	سر تو سبز بخت تو بیدار +
تا بود دشمنت بقید حیات	تن او خسته باد و جانش فگار

اکنون قبل از شروع کتاب مستطاب که موسوم به مخزن احمدی است
بترتیم شجرهای ثلثه که عبارت از نسبت نقشبندیه و قادریه و چشتیه است

هادی وقتش محمد زاهد است | آنکه رب العالمین را شاهد است

مرشد پاکش عبید الله بدان | خواجه یعقوب است پیرش بیگمان

مرشد پاکش بدان بیچون و چند | آن بهاء الحق والدین نقشبند

رهبر او حضرت میر کلال | خواجه باباست پیرش بیمثال

مرشدش خواجه علی رامیتنی | خواجه محمود است پیرش بیمنی

خواجه عارف رهبرش دان ای پسر | خواجه عبد الخالق او را راهبر

خواجه یوسف مرشدش بی قیل و قال | رهبر او بو علی فرخنده فال

مرشد او بو الحسن خرقانی است | آنکه از حق باقی از خود فانی است

بو الحسن از بایزید ارشاد یافت | او ز جعفر صادق این ارشاد یافت

جعفر صادق امام روزگار | کرد بیعت راز قاسم آشکار

مرشد قاسم بجز سلمان مدان | رهبر او حضرت صدیق خوان

صدر دین صدیق اکبر قطب دین | مستفید آمد ز ختم المرسلین

نسبت دیگر کنم بر تو بیان | آن امام جعفر صادق عیان

داشت این نسبت ز آبای کرام | بر سر شان صد درود و صد سلام

یا الهی از طفیل این کبار | در دو عالم جمله حاجاتم برآر

و چون در شجرهٔ طیبه آن که بوستان الهی و نخلبند گلستان فیض
نامتناهی بنام این کمینه معتقد دریته از مولانا محمد اسمعیل صاحب که

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلوة والسلام علی
رسوله محمد وسیله
الطالبین و علی آله و
اصحابه اجمعین السالکین

۹

اما بعد سید محمد علی به
بیعت و توبه مشرف شد
و در سلک طریقه علیه چشتیه
و قادریه و نقشبندیه و
مجددیه و محمدیه بتوسط
فقیر رشید احمد منسلک
گشت و این فقیر را اجازت
این طریقه دو وجه است
وجه اول از [illegible]
در طریقه چشتیه از [illegible]
نقشبندی حضرت خواجه
قطب الاقطاب خواجه
قطب الدین بختیار کاکی
و در قادریه از [illegible]
حضرت غوث الثقلین

[illegible]

عبد القادر جیلانی و در طریقه نقشبندیه از روح مقدس حضرت امام الشریعه
والطریقه حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند بخاری تحقق گردید و در طریقه
مجددیه محمدیه پس بلا توسط احدی از جناب حضرت حق مستفید گردیده
واین حصول مقام اویسیه اگرچه محض بفضل الٰهی متحقق شده لیکن آنرا
سببے از اسباب ظاهره نیز می باید وآن سبب در حق این فقیر دعای
حضرت پیر و مرشد خود است و وجه ثانی انسلاک بطریق بیعت واجازت
در سلک مشائخ طرق مذکوره وآن بر این وجه است که این فقیر را انتساب
بیعت واجازت بجناب قدوة العلماء المحدثین و وارث الانبیاء والمرسلین و
حجة الله علی العالمین مولانا و مرشدنا الشیخ عبد العزیز است وایشان
را بجناب والد ماجد خود شاه ولی الله است وایشان را بجناب والد
ماجد خود شیخ عبد الرحیم است وایشان را در طریقه چشتیه بجد امام
خود شیخ رفیع الدین است وایشان از الشیخ قطب عالم وایشان از
الشیخ نجم الحق چاتین لده وایشان را الشیخ عبد العزیز وایشان از
بقاضیخان یوسف ناصحی وایشان را الشیخ حسن طاهر وایشان از
بسید راجو حامد شاه وایشان را الشیخ حسام الدین مانکپوری
وایشان از بخواجه قطب عالم وایشان از الشیخ اخی سراج وایشان از
بسلطان اولیا حضرت نظام الدین وایشان از بامام الزاهدین

شیخ فرید الدین وایشان را بقطب الاقطاب قطب الدین بختیار کاکی وایشان از بنائب رسول الله حضرت خواجه معین الدین چشتی وایشان از بخواجه عثمان هارونی وایشان را بحاجی شریف زندنی وایشان از بخواجه مودود چشتی وایشان را بخواجه ابو یوسف چشتی وایشان از بخواجه ابو محمد چشتی وایشان از بخواجه ابو احمد چشتی وایشان از بخواجه ابو اسحاق شامی چشتی وایشان از بعلو دینوری

وایشان را بابی هبیره بصری وایشان را بحذیفه مرعشی وایشان را بخواجه سلطان ابراهیم ادهم وایشان را بفضیل بن عیاض وایشان از بعبد الواحد بن زید وایشان از بحسن البصری وایشان از بامیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه

اجمعین و همچنین شیخ عبدالرحیم قدس سره را انتساب بیعت و اجازت در طریقه
قادریه بسید عبدالله اکبرآبادی ست و ایشان را بسید آدم بنوری و ایشان را
بجناب امام ربانی قیوم زمانی مجدد الف ثانی حضرت احمد سرهندی و ایشان را
بجناب والد ماجد خود بشیخ عبدالاحد و ایشان را بشاه کمال و ایشان را بشاه
فضیل و ایشان را بسید گدا رحمن و ایشان را بسید شمس الدین عارف و ایشان را
بسید گدا رحمن ابن ابی الحسن و ایشان بشیخ شمس الدین صحرائی و ایشان را
بسید عقیل و ایشان را بسید بهاء الدین و ایشان را بسید عبدالوهاب و ایشان را
بسید شرف الدین قتال و ایشان را بسید عبدالرزاق و ایشان را بجناب غوث
الاعظم سید محی الدین عبدالقادر جیلانی و ایشان را بشیخ ابی سعید مخزومی و ایشان را
بشیخ ابی الحسن قرشی و ایشان را بشیخ ابی الفرح طرطوسی و ایشان را بشیخ ابو الفضل
عبدالواحد تمیمی ایشان را بشیخ ابی بکر شبلی و ایشان را بسید الطائفه جنید بغدادی
و ایشان را بشیخ ابی الحسن سری سقطی و ایشان را بشیخ معروف کرخی و ایشان را
بامام علی رضا و ایشان را بامام موسی کاظم و ایشان را بامام جعفر صادق و ایشان را
بامام محمد باقر و ایشان را بامام زین العابدین و ایشان را بسید الشهدا امام
حسین رضی الله عنه و ایشان را بسید الاولیا خاتم الخلفا حضرت علی مرتضی
کرم الله وجهه و ایشان را بسید الانبیا محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله
وسلم چون از خوان الوان نعمتهای بیدریغ گوناگون بیش ره روان راه

بن سید محمد ہدی بن سید علیم الله نقشبندی بن سید محمد فضیل بن سید محمد معظم
بن سید احمد بن قاضی سید محمود بن سید علاء الدین بن قطب الدین ثانی بن
سید صدر الدین بن سید زین الدین بن سید احمد بن سید علی بن سید
قیام الدین بن سید صدر الدین بن سید رکن الدین بن سید نظام الدین
بن سید قطب الدین کرمی بن سید احمد مدنی بن سید یوسف بن سید عیسی
بن سید حسن بن سید حسین بن سید جعفر بن سید قاسم بن سید عبد الله بن
سید محمد ثانی بن سید عبد الله الاشتر بن سید محمد صاحب النفس الذکی بن سید
عبد الله محض بن سید حسن مثنی بن سید حسن مجتبی بن علی مرتضی رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین ولادت باسعادت حضرت سید المجاهدین در
شهر صفر بعد گذشتن یکهزار و دو صد سال در سنه اول قرن ثالث عشر از هجرت
خیر البشر صلی الله تعالی وآله وسلم در قصبه رای بریلی سرکار مانکپور مضافات
صوبه الهآباد واقع گردیده و چون سن شریف حضرت ایشان بچهار سال و چهار
ماه و چهار یوم رسید موافق معمول شرفاء هند والد بزرگوار ایشان بمعلم سپرده
بمکتب نشانیدند حضرت ایشان چون سائر اطفال بتعلم استاذ خود هیچگاهی
تن نمیدادند و هیچ رغبت نداشتند و هر چند که استاد ایشان در باره تعلیم
جد و جهد بلیغ بکار می برد اثری بران مترتب نمی شد و در آوان طفلی اثر
میراثیست که از نبی الامی حضرت حق تعالی که در جبلت شریف ودیعت

تشریف می بردند و استغفار حال شان می نمودند و میگفتند که اگر هیزم
و آب و آتش آنچه که درکار باشد بے تکلف بفرمایند که حاضر کنم اہل محله و جوار
و همسایگان که ایشان و آبای ایشان در زمره مریدان جد بزرگوار
حضرت ایشان بودند با وجود حاجت مسئلت این امورات از ایشان مضایقه
میکردند و میگفتند که این چه امر معکوس است که خدمت گذاری ما میخواهند
حالانکه من و آبای من از قدیم الایام غلامان خاندان عالیشان جناب
هستیم جناب موصوف دفعه در فضائل خدمتگذاری ضعفا و مسکینان
و محتاجان بر ایشان چنان میخواندند که هر یک را گریه دست میداد اکثر میبوده
است که در خانه متعلقان و همسایگان تشریف برده ظروف آب را تفحص
میکردند و چون خالی می یافتند فی الفور برداشته پر کرده می آوردند و
هر که را که احتیاج از هیزم سوختنی می داشتند این معنی غنیمت پنداشته
شادان و فرحان بسوے صحرا رونق افروز گردیده در ردای مبارک خود
پشتاره هیزم بسته بر سر نهاده او را عنایت میفرمودند برادران حضرت
ایشان از وقوع همچنین امورات نوعی تشنیع و ملامت می نمودند که یگانه و
بیگانه را موے بر تن میخاست لیکن حضرت ایشان از اتباع آنها ممتنع نمی
گشتند یاد دارم که در همون ایام با هفت کس از برادر و خشار که یکے
از آنها آن حضرت هم بودند باراده لکهنؤ از راه بریلی سفر اختیار کردند

بودند بناچاری برخور بوده حضرت در گلیم مبارک همه احمال واثقال خویش فراهم
ساخته بر سر مبارک ایشان نهادند و جمیع رفقا را سبکدوش نموده بفراغ
بال وکشاده پیشانی پیش پیش سوار و پیاده خندان و فرحان میرفتند و
می فرمودند اے یاران و برادران هرچه که احسان امروز بر من کردید یقین الیقیم
از ادائے شکر آن بیرون نخواهم آمد همین طور در سه منزل راه رفته بمنزل
لکھنؤ بود رسیدند بعد ایشان و جمیع برادران بتلاش روزگار
که بموجب قوت لایموت انسانیست مشغول و مشغوف گشتند و چون جماعت
برادران بجز زاد راه قلیل چیزے برائے مصارف اقامت نداشتند تلاش
معاش روزمره بر نفس ضرور افتاد در تجسس این دو شکل که عبارت از
تلاش روزگار و قوت روزمره است نهایت حیران و پریشان بودند و
روزانه و شبانه راحتی و آرامی نمی یافتند بعضے از ایشان یکدو جزو کتابت
مختصرات مثل کریما و مقیما نوشته وقت شام میفروختند و بعضے از ایشان
قطعه پارچه خریده کلاه وکیسه دوخته بمعرض احتیاج می آوردند و حضرت
ایشان بسر کار امیری که نهایت تنگدست بود اما محبت سادات نوعی داشت
که بهتائی او دیده نشد یک بخش برائے حضرت طعام روزمره مقرر کرده
بود بجماعت یاران هر روز وقت آن وظیفه مقرری خود می آوردند و چون
طعام هر کس فراهم شدی نانخورش یاران بجز دال نبودی و نانخورش

ازان پس رئیس محب السادات مذکور را از والی لکهنؤ بر دوانگی نگهداشت
صد سوار جدید نافذ گردید باستماع اینخبر تلاشیان روزگار قریب هزار
سوار درست به یراق و ساز و سلاح فراهم شدند رئیس مذکور عند الملاحظه
وجاهت سواران و درستی اسباب آنها حیران و متحیر مانده فیما بین دو کس
یک اسامی سوار حصه افتاد و بهمین دتیره رسیدی دو اسامی سوار بحصه
حضرت ایشان افتاد بجاوید اینمعنی برادران و عزیزان را محروم داشته
وبعنایت ایزدی امیدوار کرده کسانیکه واسطه برادری و تعارف
نداشتند فی سبیل الله بآنها هر دو اسامی دادند رئیس مذکور باستماع
اینمعنی بهرگونه حضرت ایشانرا امیدوار ساخت درین ضمن والی لکهنؤ
را سفر برای سیر و شکار بطرف کوهسار رو داد حضرت ایشان نیز رفاقت
والی موصوف را با یاران بتلاش معاش سفر اختیار نمودند بنده با دیگر [illegible]
که در رفاقت حضرت ایشان بودیم بهوس نوکری دران سفر همراه گشته
درین سفر هم آنحضرت حالی انتقال رفقا بحو یکبار خروج وطن بر خود اختیار
کرده بودند مرعی و اجرا داشتند و ذره هم فرو گذاشت نکردند مدت شش
ماه درین سفر ماندیم جز صحرا پیمائی و فاقه کشی و صعوبت سرما و گرما کیسه
بوصول نیامد و رئیس مذکور در بهدت سطور در آری و نغم و امر و زر و
فردا چون دایگان که اطفال را بلطایف الحیل بیاد ندسفر نفت و حضر

ایشان از اول سفر تا
اختتام آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
عبد العزیز [illegible]
[illegible]

۱۵

یازده با ما متفق شده
از بحار سفر [illegible] اختیار
کردند و بیعت آن سالک
در مسالک تقوی را [illegible]
ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله در
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مصلحت دید من آنست که یاران همه کار | بگذارند و سر طرهٔ یاری گیرند

یاران مذکور الصدر خصوصاً مولف این رساله که محبت دنیا در جذر قلوب
شان جاگرفته بود و هیچ کس نمی شنود بلکه استهزا می نمودند و چون دیدهٔ
بصیرت ایشان که بغشاوهٔ هوا و هوس تیره و مکدر گشته نور وعظ و تذکیر
در آئینهٔ قلب قاسی هیچگونه اثر نمیکرد و ضیاء این شمس منیر با موشکوران
را چون دیده [illegible] نفع نمی بخشد تا آنکه شیخ آیات یاس و نا امیدی از
نصیحت شنوی از صفحهٔ حال ایشان برخواندند این کمینه را بگوشه برده
بالخصوص همچون جواهر پندار جنتا دیده گوش ساخته پوست کنده فرمودند
که فردا یا پس فردا راهی دهلی خواهیم شد خواهیم که تو رفاقت ما اختیار سازی
عرض کردم که صاحب بجز جامه که پوشیده اند هیچ اسباب سفر ندارند این
تهیدستی صاحب که کوه تحمل و وقار اند البته متحمل این بارگران خواهند شد
بنده را که مور ضعیف است تحمل این کوه گران امکان نیست برین ماجرا
دو سه روز نگذشته بود که روزی بلشکر والی لکهنو که در آن بودیم کوچ
نموده همراهی آن رفته بودیم و نصف النهار بمنزل رسیدیم و یاران متفرق
بر دیره گاه مجتمع شدیم آنحضرت را نیافتیم تا شام تجسس در کل سواران و
پیادگان و توپخانه نمودیم جائی اثر شان پدیدار و نمودار نشد و هیچکس
نشان نداد و چون آن سفر در بیشهٔ محمدی که جنگل مشهور و مسکن سباع و

آنکه شبش بفاقه گذشته بود و بطمع شکم سیری باجرت بگرفتم او لرزان و لغزش
کنان و گریان و پریشان قدم براه می نهاد که این جوان ناگاه با من دوچار
شد و حالت حمال دیده بے اختیار اشکبار گردیده گفت ای جوان این حمال ضعیف
را چرا بظلم و تعدی گرفتی از خدائی ترسی گفتم که من او را بتعدی نگرفته ام بلکه
باجرت چند فلوس تا منزل اجیر کرده ام حضرت ایشان باو متوجه شده تفتیش
حالش فرمودند اجیر گریان شده بعرض رسانید که دو شب فاقه کرده ام و امروز
بناچاری این بار بر برداشتم حضرت دست بمن آورده بصد تضرع و زاری
فرمودند که اجرت این اجیر اگر داری اداکن والا منتظر قهر حق باش من فی الفور
چند فلوس موجوده بدست حضرت ایشان نهادم حضرت ایشان بتبسم فرمودند
که بخاطر ما چندے زیر درخت که نمایانست نشین و راحت گزین و نفع ماست
کن بمجرد شنیدن انگشت قبول بر دیده نهاده زیر سایه درختے بنشستم و بمجرد
نشستن فلوس را بدست اجیر نهادم و از بنده فرمودند که این بار کش را رخصت
اجازت فرمادم ممنون احسان خود نما من ترسان ترسان بحضرت ایشان
گفتم که ای جوان سیمای صالحین بر چهرهٔ تو هویداست و آثار عقل و کیاست
از گفتار و کردارت پیداست عجب از شما این سخن که مثل آن از اطفال خورد
سال مظنون نیست سر زده حضرت فرمودند چگونه گفتم که درین وادی اتق
دق که از دیدن آن دل رستم شق میشود جز من و تو دیگرے نیست از منزل

درجنب شمالی نشستند حضرت شیخ از جناب ایشان پرسیدند که از کجا تشریف آورده‌اند
فرمودند از رائے بریلی متعلقہ لکھنؤ ارشاد کردند از کدام قوم گفتند در سادات آن
مقام محسوب ایم فرمودند از سید ابوسعید و سید ابوالنعمان مطلع هستید گفتند
اول جد مادری بنده و دوم عم حقیقی این فقیر بعد حضرت شیخ برخاسته باز
مصافحه و معانقه نمودند و پرسیدند که بچه اراده صعوبت و اذیت این سفر طویل
برخود اختیار نموده اند گفتند ذات مقدس حضرت را غنیمت دانسته برای طلب
او تعالے جل شانه اینجا رسیدم فرمودند که بوراثت پدری و مادری شما اگر
فضل خدا شامل حال است فایز خواهید شد آنگاه بخادمی اشارت فرمودند که سید
صاحب را در مسجد اکبرآبادی که مسکن برادرم مولوی عبدالقادر است
دست ایشان بدست نامبرده داده بگویند که مهمان عزیز را که حالش عندالله
مفصل خواهم گفت غنیمت شمارند و حتی الامکان در خدمتش قصور نکنند حضرت
ایشان موافق فرموده عمل نموده در مسجد مسطور منزل گزیده بعد انقضای چند
ایام شب جمعه بشرف بیعت جناب مستطاب امام المحدثین مشرف و کامیاب گشته
در طرق ثلاثه که عبارت از چشتیه و قادریه و نقشبندیه مسعود و مستفیض گشتند و
در سنه بست و دوم بعد دو هزار و دویست و بیست و دو سال این سعادت
عظمی و عطیه کبری بحضرت ایشان دست داد و در اول جلسه که حضرت امام المحدثین
بحضرت سید المجاهدین ارشاد و تلقین فرمودند لطیفه اول از لطائف ست

متوجه بعالم کبیر که عبارت از انفس و آفاق است باید شد و بسوی هر جزوی
از اجزای عالم کبیر که متصور تو شود بتامل تفکر و تعمق تمام بطریق توجه اکتفا کن
و بغایت تفکر نهایت تامل از ثری تا فوق السما ملحوظ دار بموجب فرموده
شریف عمل نموده بعد گذشتن یک ساعت بنحوی از بدنم بلکه از هر بن مویم
الله الله و از هر در و دیوار و حجر و مدر و دیوار یکه بر زنشسته بودم جاری
بود و طرفه حالتی دست داد که الحال از تحریرش قاصر بهمون حالت گریان
و خندان و واله و حیران بخدمت سید المجاهدین رسیده سر بزانوی شریف
نهاده عرض کردم که خدارا ازین نعمة که بغایت عالی این صورت را دست
داده برون آرید والا بلاشک و شبهه دیوانه خواهم گردید و یا حالت جذب
بر من طاری و ساری خواهد گشت از آنکه دست شریف بر پشت این
کثیف نهاده فرمودند برو و بکار دنیا مشغول باش هرگاه که این معامله
خواهی بجیکه تعلیم کرده ام شغل نمائی ابواب این دولت بر روی تو خواهند
کشود آمدم بر اصل مطلب پس امام المحدثین سید المجاهدین را نفی و
اثبات تعلیم فرمودند در اسرع اوقات باحسن الوجوه حاصل گشت بعده
طریقه یادداشت که مفاد آیت کریمه رجال لا تلهیهم تجارة و
لا بیع عن ذکر الله که تفصیل تمام در رسائل حضرات نقشبندیه علیهم الرحمة
والرضوان خصوصا در کتاب صراط المستقیم که مؤلفه خلفاء راشدین حضرت

بامر آنحضرت سید المجاهدین [illegible]
مولانا محمد اسمعیل دهلوی
[illegible] است باستیعاب
ذکر یافته [illegible] شغل [illegible]
شغل برزخ که عبارت از
تصور صورت شیخ در دل [illegible]
[illegible]
الامر معمول است ارباب
نموده [illegible] ذکر آن جناب
سید المجاهدین [illegible]

[illegible]

است را این شغل حیرت
امام المحدثین این بیت
مشهور عارف [illegible] از علماء [illegible]
بزبان آورده و ند بیت
بمی سجاده رنگین کن گرت
پیر مغان گوید
که سالک بیخبر نبود
ز راه و رسم منزلها
[illegible]

و توجه از آن جستن بعینه صنم پرستی که شرک صریح است هیچگونه اقدام و جسارت
هرگز هرگز کردن نمی توانم اگر سندی درین باب از کتاب سنت و اجماع است
که اصل اصول درین است بکمال تبیین و تشریح و تفریق بینهما تنبیه و ارشاد
فرمایند شاید آنوقت که بیخ انکار در جذر قلب این ضعیف راسخ و ثابت است
بر آید بتعمیل آن سعی و کوشش کرده شود جناب امام المحدثین سید المجاهدین
را در آغوش شریف خود نادیر داشته و تقبیل رخساره و پیشانی شریف نموده
بشارت دادند که برواے فرزند ارجمند ولایت انبیا حضرت ایزد متعال
بانعام و افضال خویش بنوازانی داشت سید المجاهدین بخدمت امام
المحدثین عليه معروض داشتند که حضرت ارشاد فرمایند که فرق در ولایت اولیا
و انبیا چیست فرمودند که انموذجی از بسیار و شمّه نمونه از خروار اینکه اول
بدانکه ولایت مطلق سازج آن باشد که ایزد متعال بنده از بندگان
خویش را از سایر بندگان آنوقت بتقریب خود برگزینند و اثر برگزیدگی
آنست که محبت الله تعالے در جذر قلب آنکس نوعی راسخ و ثابت گردد
که اولاً از دنیا و ما فیها اعراض نماید و حب اولاد و جاه و مال از دل
او اصلاً و مطلقاً محو و معدوم گشته از نفس و قلب و جوارح و اعضا جویاے
قربت الٰهی و متبغی مرضیات او سبحانه نوعی منهمک و مشغول و مشغوف شود
که عوام الناس او را مجنون و دیوانه پندارند از ینجاست که شخصے از تبع

القرآن باشد و باصطلاح صوفیہ صافیہ رحمۃ اللہ علیہم اجمعین باین اعمال را
قرب نوافل گویند و صاحب ولایت نبی را در جذب قلب او محبت الٰہی چنان
جائے گیرد و منزل گزیند کہ اثر ایثار کہ بمفاد آیت کریمہ لن تنالوا البر
حتی تنفقوا مما تحبون و حیات مرضیات ابرار کہ در شان انبیاء
علیہم السلام کہ بمفاد آیت شریفہ وانہم عندنا لمن المصطفین
الاخیار کہ شرح آن در دیگر آیت کریمہ ولکن البر من امن باللہ
والیوم الاخر والملائکۃ والکتاب والنبیین واتی المال علی حبہ
ذوی القربی والیتمی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی
الرقاب واقام الصلوۃ واتی الزکوۃ والموفون بعہدھم
اذا عاھدوا والصابرین فی الباساء والضراء وحین
الباس اولئک الذین صدقوا واولئک ھم المتقون بکمال
تفسیر و تفصیل بیان فرمودہ اند در صورت و معنی آن شخصے جلوہ شہود یابد
و شموس دہد و در این خصائل حمیدہ و سجایائے پسندیدہ بالکلیہ از
ظلمات و کدورات نفسانی و جسمانی را زایل و معدوم سازد و ہموارہ
در صدد ہدایت خلق و نصایح مجرمین و فاسقین و اجرائے و اقامت
فرایض اللہ و احیاء سنن انبیاء والمرسلین صلوۃ اللہ علیہم
اجمعین و مجاہدہ با کفار و تادیب اشرار و تعذیر گنہگار و اکثر در مجالس

ومجالس مومنین بہ تشریف
ارباب وعظ و تذکیر تشریف
فرماید اگرچہ اہل مجلس
سماعت او و توجہ باطنش
ولایت او در اصطلاح صوفیہ
نسبت القرآن گویند و فانی
[illegible]
وتنزیل القرآن باشد
این مرتبہ را [illegible]
ولایت اعلے و افضل تر از
ولایت [illegible]
ذلک فضل اللہ یؤتیہ
من یشاء واللہ ذو الفضل
العظیم [illegible]
[illegible]

تمام و نفیذ الاحکام [illegible]
فرمودند کہ [illegible]
خود در فتنہ اقامت [illegible]
و این اشغال را [illegible] گزیند
ام بعد صلوۃ [illegible]
و اشتغال باشند خصوصا
بعد نماز فجر و عصر در تسبیح
و تہلیل و در ورزش نفی
و اثبات و توجہ قلب و
[illegible] و مناجات
والحاح و ضراعت بجناب
قاضی الحاجات بجا
تصور [illegible]
[illegible] دراعاد و اشارہ
بمجالس [illegible]

باین اعمال در آیت کریمه وسبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس وقبل
الغروب بهمین اعمال رفته و باید که بهگی و تمامی خود را بحضرت حق بسپاری
وچشم امید بر فضل خدا داری و مفاد این بیت حافظ شیراز کاربندی بیت

چو بر سالک مشقت بمی حواله کند		بنوش و منتظر رحمت خدا میباش

ودر بیت دیگر که فرموده بیت

مگو بیت که همه سال می پرستی کن		سه ماه میخور و نه ماه پارسا میباش

اشاره باین اوقات رفته و در تشریح و تفصیل آن کلام بتطویل می انجامد
گذاشته شد پس بموجب فرمودهٔ امام المحدثین عمل نموده باشتغال اعمال
مذکورة الصدر موظف و مشغول بودند درین ما بین بست و یکم ماه مبارک
رمضان رسید آن روز حضرت سید المجاهدین بشرف صحبت امام المحدثین مستفید
شده معروض داشتند که ارشاد نمایند درین عشره بکدام شب در جویای
لیلة القدر بوده شب بیداری نمایم حضرت امام المحدثین تبسم کنان فرمودند
که ای فرزند دلبند همچنانکه در احیاء لیالی ماضیه معمول داشتی باحیاء لیالیه
مستقبله مداومت دار و از بیداری شب چه میکشاید و از جستجو چه آید پاسبانان
اگر شب بیدار باشند و ازین دولت بیدار چون بخت ایشان خفته است
همواره محروم و بی نصیب می مانند و اگر پرتو فضل خداوندیست اگر خفته
باشی چون بخت بیدار کنند و شاد مقصود بکنارت نهند سید المجاهدین خاطر

اجازهٔ غسل فرمودند و هیچگونه پروای تکلیف برد نمیداشتند و در اثنای غسل
چشم بر هر دو صاحبان دوخته بعجلت تمام از حوض بیرون آمده باز بخدمت گرامی
منزلت حضرت سید ابرار صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و صاحب الغار رضی الله
تعالی عنه حاضر شدند یکی از ان دو صاحبان ارشاد کردند که ای فرزند امشب
شب قدر است در یاد الهی مشغول باش و از مسئلت و مناجات بدرگاه
قاضی الحاجات هیچگونه خود را معاف و معذور مدار بعده آن هر دو حضرات
قدسی صفات برخاستند و رفتند درین مقام سید المجاهدین بارها ارشاد
میکردند که دران شب برمن از افضال الهی که نامتناهی بود واردات عجیب
و واقعات غریب مشاهده میگشت که بصارت ظاهری آفاق را نجیکه هست معاینه
میکردم درینحالت بغتةً چشم دل که عبارت از بصیرت باطنی است وا گشت و
می نگریستم که اشجار و احجار تمام عالم سر بسجود نهاده و زبان به تحمید و تهلیل
و تسبیح کشاده عجب گونه به بحر حیرت فرو رفتم که بشرح و بیانش زبان مقال
قاصر و لال جمیع اشیا را بمشاهده رای العین قایم میدیدم و بنظر قلبی
ساجد درین حالت سر بسجود نهادم و زبان بشکر الهی و دعائیکه مناسب وقت
بود کشادم درین حالت فنای کلی دست داد و رخت وجودم بصحرای عدم
افتاد تا آنکه موذن بانگ صبح گفت ناگاه افاقتم حاصل گشت که بعد طهارت
بجماعت پیوستم و بعد اشراق چون بخدمت امام المحدثین رسیدم و سلام

درکسوت عبارت فیض اشارت آن از هر دو خلیفه راشدین جناب موصوف
است در خاتمه کتاب سطور عبارت فیض اشارت درین رساله بجلوه ظهور
می درآرد که اول وافضل آن معاملات این است که حضرت ایشان جناب
رسالت مآب را صلوة الله وسلامه علیه در منام دیدند که آنجناب سه
خرما بدست مبارک حضرت ایشان را خورانیدند بوضعیکه یک یک خرما بدست
مبارک خود گرفته در دهن ایشان می نهادند بعد ازان که بیدار شدند ازان
رویاے حقه اثر ظاهر و باهر یافتند و همین واقعه ابتداے سلوک طریق نبوت
حاصل شد بعد ازان روزے جناب ولایت مآب علی مرتضی کرم الله وجهه
وجناب سیدة النساء فاطمة الزهرا رضی الله عنها را بخواب دیدند پس جناب
علی مرتضی ایشان را بدست مبارک خود غسل دادند و بدست ایشان را خوب
شست وشو کردند مثل شست وشو کردن آبا مر اطفال خود را و جناب
فاطمة الزهرا لباسی فاخره بدست مبارک خود ایشان را پوشانیدند پس
بسبب همین واقعه کمالات طریق نبوت نهایت جلوه گر گردید و عنایت
ازلی که در ازل الازال مکنون بود در منصه ظهور و عنایت رحمانی و تربیت
یزدانی بلا واسطه احدی متکفل حال ایشان شد و معاملات متواتره و وقایع
متکاثره بی دربی بوقوع آمد تا اینکه روزے حضرت جل وعلا دست راست
ایشان را بدست قدرت خاص خود گرفته و چیزے را از امور قدسیه که بس رفیع

خواہد کرد گو لکھوکہا باشد ہر یک را کفایت خواہم کرد ختم عبارت الکتاب المستطاب
بلفظہ بعد ظہور این واقعات مذکور حضرت سید المجاہدین میفرمودند کہ ہر گاہ
در عالم مراقبہ و معاملہ بروح پر فتوح مشائخ دہلی متوجہ میگشتم خود را الماس
اکمل و افضل می یافتم تا آنکہ روزی بروح پر فتوح حضرت قطب الدین
بختیار کاکی رحمۃ اللہ علیہ متوجہ شدم دیدم کہ چتر از نور مقدس بر سر آن
خواجہ خواجگان گردانست بعد لمحہ دو چتر ہمان طور بر سر من نمودار گردید
شرمناک در بحر تحیر افتادم و تا این معاملہ معکوسہ کہ خود را کمترین ازیم بدان
آنحضرت می شمردم شہود من نگردد فی الفور چشم وا کردم و بخدمت امام المحدثین
رسیدہ نبذی ازین معاملات ترسناک و شرمناک معروض داشتم حضرت
در جواب فرحان و خندان فرمودند کہ اے فرزند آن آثار ولایت نبوت ہمین
است ہنوز مشتے از خروار و قطرہ از ان بحر ناپیدا کنار بر تو ارزانی داشتہ
اند ہمچنین آثار ہزاران ہزار بر تو ظاہر و باہر شدنیست و در ظل ظلیل آن صاحب
کمال بانواع ریاضت و عبادت و اقسام مجاہدہ مشغول و مشعوف بودند و
درین آوان کہ بیان حضرت روداد بیشمار و واقعات بسیار طاری گشتہ لیکن
درینوقت در ذہن حاضر نیست اما از ہزار یک واقعہ عجیبہ را خلعت نظم پوشانیدہ
بکمال آب و تاب جلوہ می بخشد و اگر کسے میخواہد این را رسالہ علیحدہ نمودہ از بیاض
مرقوم سازد و آن اینست

تفکر معاد و تفکر معاش / شب و روز بودیم بازی تلاش

بگشتی ز نخچیر بازی و لاغ / گهی سیر شهر و گهی سیر باغ

رسیدن بهر محفل عیش و غم / همی داشتیم دائما مغتنم

شنیدیم روزی که قوم هنود / نموده‌اند بر ساحل شط ورود

زن و مرد و اطفال آن قوم شوم / نموده‌اند امروز طرفه هجوم

بشویند تن بت پرستی کنند / تماشائیان جوش و مستی کنند

پری پیکران همچو ماه تمام / خرامنده هر سو در آن ازدحام

خرامان ز صد سرو دریا کنار / نه بینی جز امروز در روزگار

چه رند و چه صوفی چه هشیار و مست / بر آن بت پرستان تماشا پرست

من و باده و سه کس بهزادگان / رسیدیم در پیش آن جانجان

بدو گفتم ای یار بیرون خرام / بیا با هم اندر آن ازدحام

که امروز دریا تماشاگه است / تماشاگهی بر گدا و شه است

تماشا که امروز دریا بود / که هر قطره اش دُرّ یکتا بود

ز عکس درو بین جهان دگر / چنانش بود آسمان دگر

خروشان کف آورده دیوانه وار / چو عشاق بیکس روان بیقرار

ز گرداب حلقه‌ست بر گردنش / سلاسل ز موج است یکسر تنش

بیا زود برخیز دریا ببین / وزان جمع یکدم تماشا ببین

همین معنی عصمت ایزدیست — همین حال دفع بلا و بدیست
بدین گونه آیات بسیار بار — شود بر سر انبیا آشکار
پی اولیا هم شود گاه گاه — که محفوظ مانند از غول راه
کنون نقش مطلب بلوح بیان — نگارم تو بنگار بر دل ز جان
تو این نقش را دام تسخیر دان — پی تسخیر نوعی ز اکسیر دان
نخستین ازان عصمت انبیا — که تائید حق باشدش رهنما
بتفصیل این را بیان میکنم — بتمثیل و شرحش عیان میکنم

حکایت موسی علیه السلام

شنیدم که همواره موسی الکلیم — سقی الله کاسات فوز العظیم
ز فرط حیا آن نبوت مآب — نمیکند گاه از تن خود ثیاب
بجز چهره و دست پایش کسی — ندید از تنش باز دیگر بسی
گروه یهودان خانه خراب — که بودند دشمن بعالی جناب
زبهتان یکی آتش افروختند — که در خانهٔ دین خود سوختند
بگفتند موسی است معلول برص — شود بعد یک چند مقتول برص
عجب گونه معیوب پیغمبر است — حذر کردن از وی بسی بهتر است
شنیدیم هرگز نه در عمر خویش — که پیغامبر خورد زینگونه ریش

معنی آیت کریمه

یا ایها الذین امنوا لا تکونوا کالذین آذوا موسیٰ فبرأه
الله مما قالوا وکان عند الله وجیها

همین حکایت است

بیا بشنو اکنون بیانی دگر | بخور نعمت ایمان زخوانی دگر

... دجله رود نیل | دهم آیت از کوثر و سلسبیل

پی بیت اقصا رو سوی شام | که خورشید آمد ز بیت الحرام

چه میجوئی انجیل و تورات را | ز قرآن بخوان یک دو آیات را

بیا از زمین سوی چرخ برین | بکن ذکری از رحمة العالمین

محمد شهنشاه اقلیم جود | که شد باعث جود و بود و نبود

شفیع همه آخر و اولین | حبیب الله خاتم المرسلین

بلا شبه گیر در روز قیام | خطیب همه انبیاء کرام

ز انا فتحنا ست تاجش بسر | لعمرک کمر بند زیبا کمر

بود والضحیٰ لمعهٔ روی او | تو واللیل دان رمزی از موی او

به بیت الصمد شمعه افروختند | بت و تبگر از وی بسی سوختند

ز تعداد بیرون درود و سلام | برو باد بر آل و صحبش مدام

حکایت کند راوی حق پرست | ز عباس کو عم پیغمبر ست

فلک نیز ازین صدمهٔ هولناک | همین خواست چون سایه افتد بخاک
قضا گفت زافتادن او را چه غم | که واخفض جناح است او را علم
چو شد هوش زان افسر اهل هوش | ز توش برآمد فغان و خروش
دو سه کس ازین قوم آسیمه سر | رساندند عباس را این خبر
چو عباس این ماجرا را شنید | همان لحظه نزد پیمبر رسید
تنش را بپوشاند از یک ردا | بهوش آمد آن هوش رفته زجا
شد آن سرو نوخیز برخاسته | کزو باغ جنت شد آراسته
دگر باره شد بلبلش خوشنما | کزو باغ جان یافت برگ و نوا
گهر ریز یاقوت او شد دگر | دگر بار شد نرگسش فتنه گر
دگر بار شد سنبل او بتاب | دگر حلقه زد ابر بر آفتاب
دگر خنده زد باز کبک دری | دگر نو شد اندازهٔ دلبری
دگر بانی کعبه آمد ز خواب | شد آباد ازو این جهان خراب
علی مهر بر لب نه اکنون خموش | چو عباس برجوش دل سترپوش

حکایت

کنون ذکر از اولیا رگبار | بسیارم درین نامهٔ نامدار
شنیدم که شخصی ز اهل رشاد | که بس متقی بود نیکونهاد
شبانی نمودی باغنام قوم | ز انعام شان یافت انعام قوم

طلب کن تو همواره قوت حلال | که از حرمت و شبهه بینی ملال
خجل گشت زین پاسخش میزبان | برون رفت زان خانه بس میهمان
کنون لب گشایم بذکر روات | که از ضعف یابد حدیثم نجات
نخستین بود راویم آن کسی | که در راه دین کرد کوشش بسی
منوعیکه از بهر پروردگار | روان ساخت دریای سید نثار
رئیس شهیدان اسمعیل است | که از مدحتش خامه پا در گل است
بیان کرد آن قدوة الواصلین | ز نواب آن شمع دنیا و دین

هست این مدح آصف ثانی | قوت بازوی مسلمانی

بیا ای سخن سنج روشن ضمیر | گل افشانیم بین بمدح وزیر
دواتم کنون چشمهٔ زندگیست | بنظم ازان عمر مانند کیست
قلم گشت فواره سلسبیل | ورق گشت رشک پر جبرئیل
بود مسطرم چار جوی بهشت | ز بل زر و فز و دآبروی بهشت
دماغم مگر قند از طور شد | نفس سر بسر آیة النور شد
بود دست من زیر دست قضا | ز دست قضا بنگر این نقشها
بر و باد نفرین ز عرش برین | که بر من نگوید هزار آفرین
سوزان دل سامع از انتظار | علی مدحتش بر چه داری بیار
فلک رتبه نواب عالیجناب | امیر الممالک وزارت مآب

۳۰

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چه گویم ازان فیض وانعام عام | کزو بردلکهه رحیه یک غلام

من از دیگر این حال نشنیده ام | بچشم خود این ماجرا دیده ام

چه معن و چه سیف و چه عبدالرحیم | نگردند زین گونه او را رسیم

چه حاتم چه بختی چه دیگر کسان | گر این هچو کوه ست دیگر خسان

چو دیدی بملک کرم رادیش | بدیگر فنون بین تو استادیش

بیا تنگ و بنه دست بردوش بین | اگر مردی خنجر مردیش بین

ز بندوق بازی ادای عجب | فرنگی است انگشت حیرت بلب

درین باب گر روی آرد کلام | مبدل کند صبح عمرش بشام

برین توده چرخ گر یک دو تیر | زند خیز و از تیر او صد نفیر

بزد کمانش بود بیگمان | کباده کهن گوز پشت آسمان

تو بر تیر او تیر تقدیر دان | خجل زان سپرهای تدبیر دان

اگر نیزه بازی کند آن دلیر | صف مرهٔ گردد از عمر سیر

ز خنجر چو بازی کند در مصاف | برآرد دل کوه از راه ناف

جداگانه در هر فنی یک فنی است | ولیکن مبرا ز ما و منی است

چو از گفتنم در حقش ست بیش | خجل گشتم از حسن گفتار خویش

مرا او را بود ابلغ الوصف نام | وزیر محمد علیه السلام

علی خیز بردار دست دعا | بدرگاه آن واهب کبریا

٣١

مال بشمار بطریقه جزیه وخراج وعشر بهرگونه که می یافتند میگرفتند وخدمت علماء وفضلاء
ومشایخ عظام وسادات کرام هیچگونه باید ونوعیکه شاید مینمودند وشاید مقصود هر وضیع و
شریف وبیگانه ویگانه در گذارش بی نهاد بنداز جانب ایزد متعال جل جلاله مامور ومحکوم
شده بمهمات تمام وبعبرت مالاکلام آنکه طرق وسبل آن لشکر جرار وبسبب هجوم جنود وکفار
از هرگوشه وکنار مسدود ومنقطع بود وسید المجاهدین متوکلا ومعتصما بحفظه بفراغ بال فرخ ادو
شادان وفرحان مانند کسیکه بسیر بوستان یا خانه دوستان میرود از بلدهٔ شاهجهان آباد
نهضت فرموده بعد طی مراحل ومنازل که هر مرحله بعنوان رستم و اسفندیار بود دهلی فرموده
بوجود فیض آمود خود لشکر را منور ومشرف ساختند محرر این رساله ومولف این مقاله بخدمت
ناظران ومطالعه کنندگان عرض میدارد که در ایام سکونت حضرت مقدس صحبت نمیداشتم
وعلاوه آنکه دران ایام حال مبارک فال بچشم خلایق متواری ومحجوب بود وبموجب این
بیت سعدی عمل میکرد بیت بر وقت شان خلق که ره برند * که چون آب حیوان بظلمت
درند * اطلاع وآگاهی نمیدارد مگر یک واقعه که از زبان بعض ترجمان سماعت دارم معرض
بیان می آرم که حکایت میکردند که روزی همراه لشکر کوچ کرده از نیگاه تا شبانگاه در ایام برشگال
که هر نهری بحری و هر گوئی چاهی مینمود وریزش ابر مدرار بمعنوای کلام ملک العلام ففتحنا ابواب
السماء بماء منهمر وفجرنا الارض عیونا فالتقی الماء علی امر قد قدر جهان را تیره و
تار ساخته وغرش رعد صاعقه بار در هر گوشه وکنار عالم نمونه آثار رستخیز انداخته یکی از
احوال دیگر اطلاعی نداشت وبسبب آنکه افواج دشمن بمفاصله دو سه کروه که متعاقب میرسید

قوت لایموت بنات النعش نهار شتر شدند بعد یک لحظه مردی با نزلی که بر سر طبقی پر از حلوای گرم

بود آمده به بالینم نشسته بیدار ساخت گفت که بگیرین نذر خواست برخاستم و گرم نیم و نان پرده

کسان گفتم که ساعتی نشنید و تو تعنگر یعنی که تقادیم در این لشکر بکاری رفته اندیک

پر سند بعد وصول ایشان طبق شما خالی کرده میدهم بپاسخ گفتند که خوانان طبق هستیم

اینهم نذر خواست حالا میروم بعد ساعتی چون تقادیم رسیدند و آشیانی صبح با وی هم خوانند

گفتم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب

طبق حلوا موجود یاران بتناول دست کشادند و زبان بشکر روزی رسان جاری ساختند

به تحریر تصدیع نمیگیرد اختصار زبان فصیح جان در بیان بعضی حالات هنگام اقامت

لشکر که بگوش خود شنیده ام تفویض زبان قلم مسکین میشود در روزیکه از روزها که خیمه

خیمه تو و بیندار با ترکان هندوستان اند روزی یکی ایشان شخص تجارت گریست خیمه بندی

هم برباگشت و در خیمه بندار با پیری شخصی که این پیر زال که سال پشت خمیده فلک آخوند

حصانتش پرورش یافته و در عهد طفولیت باران با گوش شیخ بغدی یافته سکونت میداشت

وقت چاشت ترکان مذکوره بحضرت طیار ساخته که نان خورش آن از بقولات

آورد و به یکجا تناول القاطال فریاد بر داشت که ای برخورداران این بقول از کدام زمین

آورده اید آیا نشان آن بلاد را بیدیدگان که در آن سفره حاضر بودند بپاسخ لب

کشادند و گفتند آری که از اینجا بفاصله ده دوازده کروه موضع بقول معلوم یافت

پیر گفت که بعد تناول طعام بهر کدام گریسته و بر اسپ نشسته دو سه میل و گلشن هم

کرمت بربند و خود را زود برسان پس سید المجاهدین از لشکر کوچ فرموده بدار الخلافة
شاهجهان آباد رسیده بشرف مصافحه و معانقه حضرت امام المحدثین مشرف و مستفید گشتند و در محل
واجب و محترم فرمانروا که از رویای صادقه حضرت امام المحدثین که قبل از ورود سید المجاهدین بدار الخلافة
دیده است ناظران این رساله را که مقدمهٔ ظهور و بروز بشارت صبح ولایت طلوع نیر اعظم خورشید امامت
است خبردار سازم تفصیل این اجمال برین منوال است که تاریخیکه سید المجاهدین از لشکر بصوب
دار الخلافه شاهجهان آباد نهضت فرمودند دران شب امام المحدثین چنان بخواب می بینند که گویا حضرت
سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه وسلم در مسجد جامع بلده مسطور تشریف میدارند و خلایق
از هر گوشه و کنار فوج فوج و جوق جوق بجهت زیارت و دولت و خیر ان متوجه شده اند و اول
همه کسان جناب امام المحدثین بدست بوسی شریف فایز و مستفید گشتند سید ابرار علیه الصلوة والسلام
آن وقت عصا در دست میدارند و بحضرت امام المحدثین میفرمایند که ای عبد العزیز این عصا را
بستان و بر در مسجد نشین خلایق برای زیارت می آیند حال هر کس پیش تو عرض دارد هر کرا اجازت
بخشی بگذار جناب امام المحدثین بموجب فرموده حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم عصا گرفته بر در
مسجد نشستند و خلایق موفور و مشتاقان از هر طرف هجوم آورده استیذان می طلبند و امام المحدثین
بخدمت سید الانبیاء صلی الله علیه وسلم رفته حال هر کس معروض میدارند و بموجب حکم شریف گروهی را
میگذارند و گروهی باز میدارند صبح گاهان امام المحدثین بملاقات حضرت غلام علی شاه که از اجله
خلفاء حضرت شمس الدین شهید که مشهور به مرزا مظهر مرحوم اند رفته این رؤیا بیان نموده
تعبیرش خواستند سید علیه الرحمة بپاسخ گفتند که ظرفه ماجرا و عجب حالتست که صاحب یوسف

درجواب مولانا عبدالحی ارشاد فرمودند که شرح و بیان این مدعا در اکثر کتب تصوف و اخلاق مثل
احیاء العلوم وغیره اسلاف بکمال شرح و بیان فرموده اند بجز و علم حصول این مقصود و حصول
این مطلب بدون توسل مرشد کامل خیلی دشوار الا قریب محال اگر عاشق این معشوق بخدمت
این جوان تازه وارد که موسوم بسید احمد است شتاب نمایند همت ... در باب مولانا
عبدالحی صاحب بعد اصغاء این کلام طالب مقصد ... شتافتند و بکمال ضراعت و انکسار
درخواست این مطلب عظمی و مآرب کبری کردند امام المجاهدین کیفیت الصلوة به نهجیکه در رساله
موسومه بحقیقة الصلوة که مصنفه آنحضرت است بیان فرموده ... کلام ... الهام نمودند
که مولانا صاحب حصول این مقصد بگفتگو راست نمی آید همین نماز است که در بدو نبوت سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم حضرت جبرئیل امین بحکم رب العالمین جهت تعلیم آن امامت فرموده اند بنا بجز
تحریمه دو رکعت نماز باقتدام بر بندید مولانا علیه الرحمة حسب المامور بعمل آورده تحریمه دو رکعت
نماز باقتدای آن عالیجناب بر بستند درین مقام اگر از فنا فی مقام بیان میفرمودند که آنچه در آن دو
رکعت یافته ام هیچگاه در عمر خود نیافته ام مولانا موصوف بعد فراغ نماز فی الفور از خدمت شریف
اجازت خواسته بجای خود تشریف آورده فی الفور مولانا محمد اسمعیل شهید را که از اعاظم تلمیذان
مولانا ممدوح اند طلب داشته حال آن دو رکعت نماز نبوی که در رساله حقیقة الصلوة است
من و عن بیان فرموده مولانا دست مولانا عبدالحی صاحب گرفته بخدمت سید المجاهدین
شتافتند و همچون مولانا که حضرت مولانا شهید هم بعد فراغ صلوة مقصد و مطلب خود
یافتند بعد انقضای هفته عشره هر دو کسان ... بر بیعت سید المجاهدین

تو دیدم سراسر سید گشته راه دیوان عالم گرفتم و چون بر دروازهٔ آن مقام رسیدم دیدم که بوابان مجلس را
مستغرق شدند رشد و متحیر ایستادم و برای حصول این ناموس خیلی ملول و محزون بودم که
بیک ناگاه می بینم که حضرت سلطان المشایخ سید السادات رفیع الدرجات نظام الدین اولیا
تشریف آوردند و خواستند که درون محل پرده داخل شوند که بعجز نیاز بر داشتم که ای دستگیر
دستم بگیر و این معتقد دیرینه و خادم کمینه را بوسیلهٔ خود در آن درگاه عالیجاه فائز و واصل سازید
حضرت سلطان المشایخ باشاره مرا نزد خود طلبیدند و چون متصل ایشان رسیدم مجلس آن بوابان
و دربانان مرا مزاحم و متعرض نگشتند و چون قریب محل پرده رسیدند پرده دار پرده را بر داشت
و من بمعیت و رفاقت آن عالیجناب دران جناب فیض مآب داخل گشتم می بینم که شخصی در کسوهٔ
باجمال بکمال ابهت و جلال بر تخت دیوان خاص نشسته با صدری در آن مکان عالیشان جلوه گری
آید و من خاکسار خائف و لرزان و هراسان عقب سلطان المشایخ ایستاده چشم بر چهره شریف
منظر لطیف صاحب تخت دوخته یارای دم زدن نبود تا آداب و سلام و گفتگوی و کلام چه رسد
درین بودم که چشم وا شده بیدار گشتم نسبت سبب بیعت سلسلهٔ عالیه چشتیه و چون این رویای
صادقه و خواب عجیبه بر علما ظاهر کرد سر فخر بودند و ... معنی جاهل مطلق و عاری محض و بیخبر
یکباره زبان باستهزا و تمسخر بر گشادند و با جاهلی که در سر بیداد بود و بیداد ... بر این هم اکتفا
نکرده دفعتاً هجوم و ازدحام نموده بجناب فیض مآب حضرت امام المحدثین رفته سر و حرف داشتند که
نمیدارند ... شاهجناب مولانا عبد الحی صاحب بیعت برادر زاده حضور میر سید احمد صاحب که
اصلاً و مطلقاً از علم ظاهر مساسی و از کتاب و سنت احساسی نمیدارند مرید گشته بحدی سکش

ربانی لفظ است مراد حجاب با دلیل برسلام رد کیا حق سبحانه تعالی گمان کرده اند چون دلیل صحیح
را نیست چرا که رویت او سبحانه خصوصا رویت حیوان ناطق که عبارت از انسان است بدون حجاب
اشباح و هیاکل اصلا و مطلقا ممکن نیست بلکه من قبیل محالات است باید دانست که بدون
همین اشباح و هیاکل ماهیت معنون ماهیت انسانی که حیوان ناطق است باید فهمید اشباح
و هیاکل ایشان را عین ذات ایشان نباید دانست بنا بر آن متکلمین اهل السنه هیاکل و اشباح
ذات او که عبارت از ماهیت اوست بوی مضاف ساخته و منسوب کنند چون بیت زید
زنی که بعد انتقال روح میگویند که این لاشه بود است از خاطر اینجا معلوم شد که زید دیگر
است و لاشه او شی دیگر چون این تقریر دلپذیر که انموذجی از آن بخیر تحریر و تقریر در آمد
فرح صلاح سمع ضمین گردید رحلی از ایشان که با انصاف بهره داشتند و سعادت ازلی
نصیب ایشان بود توبه و استغفار لب گشاده در ربقه بیعت سید المجاهدین ربقه خود را
مزین و مجلا ساختند و بندی از ایشان که بخیر با جهل و ضلالات مخمر بودند مهر سکوت بر لب نهادند
در زاویه خمول و اختفا متواری و محجوب گشتند بیت سعدی شیرازی علیه الرحمه مصداق حال ایشان است
بیت گر نبیند بروز شپره چشم ٭ چشمه آفتاب را چه گناه ٭ بعد انعقاد عقد بیعت اکثر علمای عظیم
علم شهرت آن آفتاب عالمگیر در قصبات و قریات حوالی دار الخلافه مرتفع گشت بلکه بر فلک گشت
و از طرف خلایق بسیار روی در هم شمار که اکثر علماء و فضلا بودند مثل مولانا وحید الدین و حکیم
مغیث الدین و حافظ معین الدین با جمیع فرزندان خود و مولوی محمد یوسف نبیره حضرت
شاه اهل الله برادر شاه ولی الله محدث با جمیع اقربا و عشایر خویش از موضع پهلت رسیده

یا کر حسن المجتبی با حسن و خلق — شمع بزم آرای ابرار آمده
خلق را سوے شهادت رهنمون — چون حسین این نور ابصار آمده
همچو زین العابدین آن شاه دین — عابد اسرا امیر سردار آمده
همچو باقر بحر ذخار علوم — بهر تلمیذان نمودار آمده
سید احمد جعفر است آن جعفر است — هر که زین جعفر بانکار آمده
کاظم الغیظ است موسی زمان — مالک فرعون اشرار آمده
هم تقی و هم نقی هست آن امام — وارث ابرار و اخیار آمده
جمع لشکرها نمود او عسکریست — بهر جند الله چه سردار آمده
مهدی وقتش اگر خوانم رواست — کفر و بدعت زو نگونسار آمده
سورة الوثقی هست رو دستش بگیر — زانکه دستش دست جبار آمده
پنج شاه مشعل است آن دست او — رهبرم اندر شب تار آمده
کور مادرزاد را از وی چه سود — چشم او زین نور بیکار آمده
احمدم والله عبد القادر است — کان معین دین مختار آمده
بختیار اوست قطب الدین اوست — کان فرید دهر و اعصار آمده
اوست سلطان المشایخ لا کلام — چون نظام الدین دین دار آمده
صابر و شاکر نصیر دین حق — این عرفان بین شکربار آمده
سنت از وی خوش رواجی یافته — بدعت از وی خوار و فی النار آمده

بعد از اخلاق گرامی دخو با پروری و مسکین نوازی خواهد شد چون این کتب و مراسلات
بسیار جمع گشتند آنحضرت بہ بوساطت مولانا محمد اسمعیل علیہ الرحمۃ والرضوان بخدمت
امام المحدثین فرستاده استشاره واجازت جستند حضرت امام المحدثین خندان و فرحان
دستاری سیاه و پیرهنی سفید که ملبوس خاص بود از دست مبارک الباس ساخته رخصت
نمودند اول بقصبه پهلت که اکثر عشائر و اولاد حضرت شاه ولی الله و شاه اهل الله
قدس سرهما در انجا سکونت میداشتند تشریف آوردند صغیر و کبیر و برنا و پیر جمیع متعلقات
و ذریات و نساء و جواری و خدم و عبید بشرف بیعت مشرف شده از بدعات و رسمیات
قدیمه یکبار دست برداشته روش سنت سنیه اختیار نموده همه با جمیع شده عهد و
پیمان شدید با ایمان غلیظه بدین مضمون نمودند که هرکه از برادران ما در بیعت امام المجاهدین
دست ندهد و از رسمیات قدیمه که اکثر بدعات شنیعه مخالف سنت سنیه است تائب نیز
نشود در مقاطعه ترک تمامی اگرچه اقرب باشد ترک مواخات و قطع مناکحات و حضوری در
موت و حیات و مرض و تعزیت باید داشت چون این معاهده فیما بینهم وقوع یافت کلهم منقاد
و مطیع گشته دست به بیعت شریف در دادند و هرکس حسب مقدور خود مهمانداری آن
مهمان عزیز تقصیری و قصوری نکردند و دو هفته نگذشته بود که اکثر اشخاص متعلقان آن
قصبه مع عرایض و مکاتیب بطلب سید المجاهدین رسیده باعث تکلیف قدم رنجه فرمودن
باماکن و مساکن خود شده از این قصبه نهضت کنانیده بهمین وتیره در مظفرآباد
و لهاری و سهارنپور و دیگر تا رامپور و بانس بریلی و شاهجهانپور و شاه آباد

ایشان باسین کثیر منقضی شده بود رونق افزای قصبهٔ بریلی که مسکن مألوف و موطن
آبا و اجداد دست شده تشنگان تیه فراق را آب زلال ملاقات خود سیراب و کامیاب
ساختند درین دوره سیر با آنکه زیاده از هفتاد کس همراه رکاب آن عالیجناب بودند
گاهی صد و گاهی دو صد در هر منزل و مقام مجتمع شده دو سه روز بعد بیعت
کردن همراه میماندند و یومیه مبالغ نذر گاهی هشت و گاهی هفت روپیه می آمد که خوراک
این جمع عظیم و انبوه کثیر میشد با آنکه در انوقت در اکثر مواضع اقلیم هندوستان بلای
قحط و غلای بشدت بود و پنج آثار غله خصوصاً نخود یک روپیه می ارزید بنا بر علیه جمع
میر سید مولوی محمد یوسف صاحب که داروغهٔ حضور پر نور بودند همه را یک جنس طعام بحکم آن
عالیمقام از بازار خریده حوالهٔ اهل الیان خالص می نمودند و حکم حضرت بر ایشان بتاکید در
اول روز شده بود که همه طعام یکجا پخته از دیگها آورده در تغار پر باید ساخت و چادری
بران باید انداخت بر سر تغار لقمه بکف کافی خود و جمیع طعام را مساس کرده دعای
نبوی علیه التحیة والسلام اللهم زد فیه و بارک فیه که در اکثر احادیث صحیحه روایت
قرارت فرموده میفرمودند که بعد ساعتی طعام علی السویه بهر صغیر و کبیر تقسیم باید نمود
اکثر اوقات طعام باقی میماند و چیزی تا بهر میرسید و باقی نمی ماند و بهر خوادشاه صبح و مساء مضمون
مصرع خواجه نعمتی گنجوی خاقانی برای الحین باد و میکردند مصرع ع فراخی بود دعوت تنگ راه
و درحین نزول اجلال آن عالی پایه فضل و کمال در … بریلی اگرچه آن انبوه نبود همین هفتاد
چند نفر که رفیق آن مرشد شفیق بودند و قریب پانزده شانزده از نساء و دراری و اهلبیت

وقت سید المجاهدین با چند کس جا نشسته بودند حاضر شدم چون متصل مجلس شریف رسیدم آواز
حضرت شنیدم گفتند یاران حال جمعیت حضرت مولانا محمد اسمعیل شهید فرمودند که اینجا تجلی بیرنگی شد
هم تماشا کرد میت حضرت دستم گرفته بجنب شریف خویش جا داده فرمودند که بنشین و در آن وقت
حال مجلس نوعی یافتم که ابواب سرور و شادمانی بر ایشان کشوده گشته از غم و اندوه زمانه
محض بیخبر و غافل اند چون نشستم گریان شده دامن شریف بدست گرفته عرض کردم که درین وقت
بر اطفال خورد سال و تمامی نساء در حال هر بنده نوعی شدت جوع است که از بیانش بی بیان
مقال قاصر و لال جناب که کوه وقار و طود تحمل اصطبار و توکل اند این محن و غموم و آلام و
هموم را گوارا میفرمایند چون رفقای ما که ازین زیور معطل و عاریست احتمال این اثقال
طاقت نمیدارد و خدا را هیچ قرابتی که میان ما و شما است تیر دعا از کمان همت والا بر کشاد
دو سه روز این بر بطرف شود و قوت لایموت مایان و درین بی اسبابی که ابواب علایق
و اسباب من کل الوجوه مسدود و موقوف است بهم رسد خندان خندان بطرف جمیع یاران
مخاطب شده ارشاد کردند که برای انجاح مطالب این خورد رفته که بی اختیارست بجناب مجیب
الدعوات مسئلت نمایند یاران موافق فرموده آن عالیجناب بکمال تضرع و زاری و عجز
و خاکساری بجناب حضرت باری جل عظمته داعی و سائل شدند که از ساعت بنجومی گذشته
بود که نقاب سحاب از روی جهان آرای عروس ماهتاب بر افتاد و تمام ساحت
فلک چون دل عارفان خدا دوست مصفا و منور گردید و برونمائی آن عروس پرده
نشین لآلی آبدار ثوابت و سیار از هر گوشه و کنار چادر پادر فلک و دو از نثار ساخت

بنده را که دور از محفل شریف نشسته بود طلبیده نقود نذر را بدستم داده فرمودند که ای فقیر
بگیر بنده بخدمت معروض داشت که ازین سنگها چه کشاید ما که طالب طعام هستیم هر چند که این
نقود سبب وصول رزق است اما رزق نمی باشد حضرت یک کس دو سه روپیه داده بطرف
بازار فرستاده دو سه کس را با وی همراه کرده باتباع کچهری امر فرمودند قصه کوتاه بعد
وقت کچهری از بازار آورده طعام را پیش بنده بصغیر و کبیر تقسیم فرمودند بامدادان چون
بمحفل شریف مستعد گشتم حضرت خندان شده گوشم مالیدند و فرمودند که اکنون اشتهای
هم بیداری عرض کردم که تا یک هفته از قوت لایموت مع جمیع یاران فارغ البال
هستیم حضرت ارشاد فرمودند که ای بیست همت ببالستن این نقود ومدت یک هفته چیست ما
تمام عمر برزاقی رزاق مطلق خود نوعی اعتماد و اعتقاد داریم که اگر در فیافی ریگستان سنده
و بوادی عرب که اصلاً و مطلقاً آب و دانه در انجا مفقود و سبب با جمیع ساکنان هفت اقلیم
نزول گزینیم زیاده از آبادانی دوران و بیرانی با احسن وجوه مهیا و موجود خواهد گردانید
آخر الامر چون دران قحط سالی نوبت کارد باستخوان رسید حضرت در اول بامداد پارچه
کرباس و رشته و سوزن گرفته بر سقف مسجد جدید خویش تشریف برده کیسه از دست مبارک
خود دوخته بعد انقضای نصف النهار زیر تشریف آورده حواله مولوی محمد یوسف علیه
الرحمة نموده ارشاد فرمودند که این کیسه را با خود دارید و هر نقدی که بهم رسد درو باید نهاد
و از تعداد و حسابش اجتناب تمام باید نمود هر قدر که صرف منظور باشد ازین خرج باید کرد
بارها مولوی محمد یوسف علیه الرحمة از اهل الناس میگفتند که از مدت دو سه سال هر چه بعد

سید المجاهدین در جواب مستدعیان فرمودند که حضرت جد امجدم این دعا بنابر آن کرده اند که
اولاد ایشان پا از جاده شریعت بیرون نگذارد و بسبب اختلاط دنیا و دنیاداران مورد
عتاب الهی و مهبط غضب نامتناهی نگردد قول سعدی بیاد آرید که پدر را عسل بسیار است
اما پسر گرمی دار است اگر کلهم مجتمع شده عهود و مواثیق بدین معنی موکد کنند که گرد مخالفت
ارباب ضلال و رسومات اهل هند که موجب عذاب و نکال است پیرامون نباشیم و از افعال
ماضیه توبه و استغفار نمائیم البته این معنی از قوت بفعل خواهد رسید و نخلستان مرادتان
بارور خواهد گردید همها قبول کردند آن مقتدای عصر بعد از آن از حصر پر قد مقدس جد
امجد خویش با چند تن از ساداتان تشریف برده مخاطب بامکان شده ارشاد کردند که با جناب رب الارباب برای
انجاح مرام شما مناجات میکنم شما آمین کنید بالآخر همین کردند و در ساعت منقضی نشده بود که اکثر ایشان
[illegible] بعضی از ایشان جا بجا گردیده بمراد خویش
نائل گشتند

ذکر رؤیای صادقه سید المجاهدین و نمودن نکاح ثانی

در آن ایام شبی سید المجاهدین بخواب دیدند که گویا پشتاره هیزم هست و اکثر مردمان عموم
دارند و حمل آن میکنند ثقل آن طاقت برداشتن آن نمی آرند و در آنجا نزد جد سید
محمد اسحق مغفور و مرحوم که تذکره ایشان در اوراق سابق گذشت هم حاضر اند سید
المجاهدین بفراغت و لجاجت تمام بآن همه گفتند که بیائید من و شما شریک شده
این پشتاره را برداریم و بخانه آریم و متمتع از آن برگیریم آن مخدوم منتظر نقل آن
از این امر اباء و انکار نمودند و چون سماجت سید المجاهدین از حد و غایت گذشت

وحیات دو قسم است حیات روحی وحیات جسمانی وطعام دنیوی مدحیات دنیوی وهمکذ
ومقوی حیات اخروی است واتباع سنت که طعام روحانی است سبب حیات اخروی است
پس بدانید وآگاه باشید که بعضی احکام الهی که منصوص قرآن ومرسوم دیار سید الانس
والجان است اهل دیار ما که هندوستان است خصوصا شرفا ونجبا واهل غافل بوانز
سخط الهی نهایت جاهل ودیجر گشته قاطبه ترک نموده بلکه فاعل وعامل آنرا معیوب و
مطعون انگاشته رسومات هندیه را پیش نهاد خاطر ساخته در تیه ضلالت سرگردان
گشته بلقلم روبراه می آرند ومنافع ومضار آنرا با آنکه مملو ومشحون از حکمت بالغه
است برابر خس نمی شمارند منجمله آن متروک نمودن نکاح ثانی برای بیوگان که مضمون
آیت کریمه است وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم
الی اخره انشاء الله تعالی بحول وقوت اجرای این امر اول بخود واهل بیت
خود میکنم اگر بفضل او سبحانه شاهد این مطلب وعروس زیبا نگار این مقصد از احتجاب
قوت سند آرائی ظهور بروز خواهد گردید وبفعل خواهد رسید آن زمان مقلدین را الحو
خواهم ساخت الحال بدیگری تکلیف نمی شوم تا در وعید اتامرون الناس بالبر و
تنسون انفسکم داخل وشامل نگردم این کلام بانجام رسانیده و داخل دولتخانه
خاص گشته باحضار مخدرات خود ومستورات عشائر وقبائل خویش که بشرف بیعت
جناب فیض مآب معقود بودند امر انفاذ یافت مامورین حسب الامر کار فرموده بمجلس
حضور مجتمع گشتند از وقت اشراق تا وقت زوال حاضرین را از مواعظ چند و

حضرت خواجه کائنات علیه السلام والصلوة منتهی و عاید میشود حیف و هزار افسوس نمی
دانند که امهات المومنین کلهم اجمعین سوای جناب صدیقه علیهم الرضوان همه اشبه بودند
که بشرف همبستری خواجه کائنات مشرف گشته اند باستماع این کلمات طیبات جمیع مخدرات
یکسره مهر سکوت بر لب نهاده بخانهای خود رفتند روز دیگر باز باحضار آنها حکم نفاذ
یافت بجمیع ایشان عموماً و بجناب شریفه خود خصوصاً که عمه حضرت سید محمد اسحق بودند
بکمال ضراعت و لجاجت و غایت انکساری و سماجت معروض داشتند که بخدمت آن
مخدره قباب عصمت رفته متفق اللفظ والمعنی شده در باب نکاح و تزویج با من
باقصی الغایت فهمانیده دقیقه از دقایق فهمایش فرو نگذارند و این همای اوج شرف
و عزت را در دام آرند هر یک از شما را روشن و هویداست که تعمیل این عمل بجای خطوط
نفسانی نیست اهلیه جلیله جلیله من بزیور حسن و جمال آراسته و بحلیه اتقا و عصمت پیراسته
بلکه برای اجرای سنت سنیه و انهدام قوایم بدعت نام ضیبه رسوم هندیه است همه اصحاب
فرموده عمل نموده در باب انحلال این عقده مالا ینحل غایت سعی و کوشش بکار برده
ره بجایی نبردند مدت دو سه ماه در ساحت این مدعا مرکب سعی و کوشش را
جولان دادند عاقبت الامر عروس مقصود را منصه ظهور و بروز بجلوه در آوردند
روزیکه سید المجاهدین را این آرزو حاصل شد کلاه افتخار بر فرق چرخ دوار و
عرش کبار رسانیده در جامه نمی گنجیدند روز سیوم ازین طوی معلی دو سه مفتیان
چابک دست بلاغت نشان الطلبه داشته مناشیر کثیره بمضمون واحد که مسودات

[illegible]

آن وزیر اعظم دریاے جود / دایما غمخوارش خویش می نمود

رنگ ابر بهمن آمد چون کفش / داد جاگیرش مزید از صد نفش

هم بنقد و جنس شادش داشتے / همچو سید مرشدش پنداشتے

نذر در عیدین میدادش مدام / روز و شب میداشتی شادش مدام

ناگهان در شهر ٹونک آمد وبا / آن شهیده نیز از حکم قضا

یک شب دیگر وزیر بیماری کشید / بعد ازان جام شهادت را چشید

گفت پیغمبر که هر کو در وبا / مُرد می یابد شهادت از خدا

گفتم این اجمال تفصیلش شنو / استقامتهاے بی قیدش شنو

طاقتش چون طاق شد در مرض سخت / شد هویدا یک بیک آثار فوت

گاه بیهوش و گہے با هوش بود / لیک ذکر تلبیش در جوش بود

دمبدم تفتیش اوقات صلوات / می نمود آن مقتداے محسنات

گر کسے گفتی که هان وقت نماز / آمد اینک زود تر تحریمه ساز

او همیں ساختے از تکیه گاه / آمدی اندر نماز آن دین پناه

استقامت را همی نازم که بود / تا دم آخر سرش وقف سجود

کلمه گویان وقت نصف لیل بود / کان عفیفه از جهان رحلت نمود

چون بخیر و خوبیش شد خاتمه / شد بجنت همنشین فاطمه

قصه کوته بعد صد رنج و ملال / خواستم از طبع خود تاریخ سال

[illegible]

[illegible]

امارت خود متمکن گشتند اهالی هر محله برای طلب معاش بذیل مجتهد مذکور متعلق گردیدند
یک قلم صغیر و کبیر برنا و پیر بمعافی صد و پنجاه و سی و چهل بیگه اراضی مذهب قدیمه صحیحه
خود به مذهب باطله تبدیل دادند و ابواب خسران دنیا و آخرت بروی خود کشادند و غلو
تعصب در آن گروه خسران پژوه بیشتر از بیشتر پیدا شد بمعاینه تخالف مذهب رشته
برادری را قاطبةً انقطاع نموده معاند یکدیگر شدند طرفه ماجراست که آن زمین فیض
آگین را اگر نمونه کربلای معظم گوییم رواست جهت آنکه سید المجاهدین تحقیق که خلیفه و وارث
سید المرسلین است از آن زمین برخاسته و بحکم آیت و کذلک جعلنا لکل
نبی عدوا من المجرمین وکفی بربک هادیا و نصیرا مجتهد ایشان دلدار علی
که تخم رفض و شیعه گری که در باغ همیشه بهار هندوستان ریخته بهند وراثت ابوجهل لعین
و عقبه و شیبه نشسته هم از انجا پیدا شده و چون شهرت سید المجاهدین خورشید وار اکناف
اطراف اقلیم هندوستان را بانوار هدایت و ارشاد روشن و مستنیر نموده دیدند و شنیدند که
از هر چهار جانب خلایق بیشمار خصوصاً علما و فضلا و سادات و نجبا احرام انقیاد مر الاحترام
بسته از منهل فیوضات سیراب و کامیاب گردیده بعضی رفاقت اختیار نموده و بعضی مراجعت
وطن کرده میروند آن مجتهد مع اتباع و اشیاع خویش خفاش وار از این انوار محروم و
بی نصیب گشته انگشت وار بر مقل بغض و حسد می طپید جز این چاره ندید که با اخوان و
اتباع که ساکن قصبه مذکور بودند بتاکید تمام و تهدید ما لا کلام ارقام نمود که درین محرم
هر گونه در محله سنیان چنان شورش باید انگیخت بلکه خون دو سه کس باید ریخت بالتعین

۴۷

حضرت سید المجاهدین در جواب برادران طوفان باز راه شفقت و عنایت پیغام دادند که زنهار
متعدین مضلین را در محله خویش آمدن ندهند از شام گاه روز موعود ان شاء الله لو ذود
با مخلصان و تابعان خویش از ینجا استهاض نموده برای شراکت شمایان خواهم رسید و از
عنفوان شباب تا این وقت که از خدای عز و جل بخس الاوقات جهاد و قتال فی سبیل الله
درخواست میدارم از قوت بفعل خواهم آورد چون این آوازه اهالی بریلی و ساکنین
قلعه آن مکان و افغانان جهان آباد که اکثر مریدان آبای آنجناب بودند بگوش ایشان
رسید وقت عصر که روزای آن نهضت مقرر بود بر آستان فیض نشان آن سید عالیشان مکمل
و مسلح گردیده برفاقت پیوستند نماز عشا در قصبه ای بریلی ادا فرموده آن عالی تبار با رفقاء
جان نثار که اکثر پیاده و بعضے سوار بودند روانه نصیر آباد گشتند قبل از دمیدن صبح مخالفین
در طیاری نشان و علم وغیره آلات بدعات و لهو و خرافات و پوشیدن سلاح و درخواست
اعوان و انصار مشغول و مشعوف و بیچاره سنیان از اعانت و امداد سید المجاهدین نومید شده
دست از جان شسته و تودیع خانمان و زن و بچگان نموده هر یک با قربای خویش وصیت
کرده بعد غسل و وضو سلاح پوشیده بر در خانهای خود با مناجات و دعا نشستند و مستورات
مخالفین بر بام خانهای خود در کمال فرحت و سرور کلمه با بانگ بلند بتره گویان و از
ضرایح کاذبه که فی الحقیقت صنام است اعانت و نصرت جویان و همچنین مخدرات و
پرده نشینان سنیان بر مصلهای خود نشسته بعد ادای رکعتین سبحه در دست گرفته بدرگاه
غیاث المستغیثین و کاشف کرب المکروبین بکمال تضرع و زاری و خضوع و انکساری

همچنین دیگر برین با وقار تمام رونق افروز قصبه شده اول مسجد جامع تشریف آورده بعد

بدوگانه تحیة المسجد مشغول شدند بعد ادای نماز در همان مسجد که گویا برزخ بین سنی و شیعه

است بهمان طور مسلح و مکمل نشسته اولاً تمام همراهیان را فراهم نموده بتاکید و مبالغه ارشاد کردند

که برادران بر شما واجب و لازم است که دست تطاول بر هیچکس دراز نکرده پا از دائره

اعتدال بیرون ننهید و اگر مخالفین بر شما نوعی تعدی نمایند بدون اجازت ما مجادله

و مقاتله تن در ندهید بعد ساعتی بزبانی شخصی مسن و معتبر پیش رئیسان مخالفین پیغام

فرستادند که یک یک کس از هر محله اگر بملاقات ما که مهمانیم آیند بعید از برادر پروری

نخواهد شد و اگر مضایقه فرمایند اجازت دهند که بخدمت شمایان مسرت و شادمانی حاصل

کنم چون رسول برای ابلاغ رسالت پیش رئیسان رفت مانند کفار فجار که منکر رسول الله اند

بشنیدن پیغام برآشفتند و بپاسخ چنین لب گشادند که ما زان خارجی بگوئید که ما او را

عین تعزیه داری ائمه اطهار خارج و مانع شدند اینک چند تعزیه و علم گرفته حسین و

حسن گویان راهی دار السلطنت میگردیم و بوساطت مجتهد لوای این فریاد و الغیاث

تا سلطان وقت رسانیده سزای این کردار ناهموار که یزید نابکار هم نکرده در آغوش شما و

اخوان و انصار شما نوعی خواهیم نهاد که اثر آن تا ابد الدهر قیامت خواهد رسید و عبرت آن بر

دیگر خوارج خواهد ماند بعد تمام این ترهات و ترهات واویلا و واحسینا بلند کرده و دستار

از سر انداخته و چادر ها را کفنی نموده و سه علم و تعزیه خفیفه سبکبار برداشته راه لکنو گرفتند

با قیام نگاه تا بتاکید گفتند که خبردار و آگاه باشید که هیچکس از لواحق و توابع و رعایا تعزیه داری

قضا و قدر را بین نحو و زوجه نیز آن عداوت بحدی بیجان و خفت داشت که تفصیل آن

اجمال درین محل نهایت اشکال است و چون بر چه این خبر از نائب مذکور ملاحظه نمود نامش در

روغن افتاد و الواب مراد و حاجت از روی پیش گشاد و چون بر مسند خود آمد فقیر محمد خان و محمود خان

را که هر دو وصی بود و فقیر محمد خان منجمله مریدان حضرت ایشان بود و غیره خویشان را نزد

خود طلبیده مامور ساخت که شما هر کدام از سواران خویش بسر کردگی آخون زاده که شعبه تفصیل آن باو

نموده بهر امداد سید احمد صاحب سیف سیم و مبلغ دوازده هزار روپیه از خزانه خاص خود

برای خرج همراهیان شما سپید هم زود از دو پیشان با دهیار روانه باید نمود و بگوش

سرگروه آن جماعت که آخون زاده بود نهانی گفت که به سید احمد از طرف من نهانی پیغام باید داد

که یک قلم و اغمض را که اعدای شما اند و بعید مدت کفر بر ایشان دست یافتند و در کشتن

و هتک حرمت ایشان دقیقه از دقایق فرو نباید گذاشت درین باب اصلا و مطلقا

از طرف من و غیب من هیچ خوف و هراس نباید داشت هر قدر که خرج منظور باشد

از آخون زاده باید گرفت من هر گونه متکفل و وکیل شما هستیم مقصد و مطلب مراد طلبی

نواب صاحب موصوف در آن وقت آن بود که در جاگیر بیگم فتنه و فساد بر پا خواهد شد

این خبر با نگریز خواهد رسید و شکوه این فتنه از پادشاه وقت خواهند نمود و شاه تدبیر

از من خواهد پرسید و من بپاسخ آن عرض خواهم کرد که جز این تدبیر نیست که جاگیر

بیگم صاحبه ضبط نمایند و عوض آن نقدی مقرر فرمایند و قبل از رسیدن آخون زاده

که در ترخیص آن یک هفته منقضی گشت و احوال پیغام معتمد الدوله که بسید احمد

در مجلس شریف وقت خوردن طعام شبینه حاضر بود عجب گونه معامله رو نمود که سید الجابرین
قدری از آن طعام گرفته از دست مبارک خویش صحنکی پر کرده بر طاق مسجد نهادند و
حاضرین را اجازت خوردن داده خود یکسو نشستند که شمایان بخورید و ما را معذور
دارید بعد دو سه ساعت این بخش خود را تناول خواهیم نمود مردمان حسب فرموده
عمل نموده طعام تقسیم کرده بخانهای خود رفتند بعد از گذشت بسیر مولوی عبدالباسط بجایی
با انبوه کثیر در محفل آن روشن ضمیر حاضر آمدند و معروض داشتند که ای حضرت در حق من
دعا نمایند که ادای حرف قاف از زبانم باحسن وجوه میسر گردد حضرت ارشاد کردند
که مولانا ادای حرف قاف عجب است که از زبان شما صاف بر نمی آید و با آنکه از
مدت بسیار و سالهای دراز با من صحبت دارید این معنی بر من منکشف نیست پیش من
بالفاظیکه در وی قاف است متکلم باید شد مولوی مسطور چند الفاظ که بجز و وسط و صدر
آن حرف قاف بود بر زبان راندند گاهی کاف عجمی و گاهی کاف عربی بجای آن میگفتند
هیچگونه ادای آن میسر گشت حضرت آن طعام حصه خود را طلبیده پیش خود نهادند
و برای دعا اول دست خود کشاده بآمین حاضرین را ارشاد فرمودند چون از دعا
فارغ گشتند بمولوی مسطور امر کردند که بیا با من طعام بخور انشاء الله تعالی در تناول خورش
طعام مرادت حاصل خواهد گردید نصف طعام تناول نکرده بودند که حرف قاف از لب
ایشان باحسن الوجوه ادا گردید آمدم بر اصل قصه که آخوند زاده مذکور با فواج پیاده و
سوار بر جناح استعجال شتافته قدمبوسی جناب والا در یافته در اول مجلس شریف بیعت حاصل

۵۱

باسید عالیجناب و بهر گونه مصالحه نمودن از سنیان عموماً و از ان قدوة الامجاد خصوصاً
بکمال تعقید امر نموده بهمار از ورود شتاب بخصت نصیر آباد ساخت حاصل کلام چون
سنتیشان بجهت تهقری نموده وقت رفتن آه و ناله کاذبه بوده وقت رجعت با اعلام
و بلای نالهای صادقه مبتلا شده بخانه خود با سید غیور رسیدن اخوزاده بهماران
خانهای ایشان بسزاولی غلاظ و شداد بکمال جر و توبیخ پیش خود طلب داشته با ایمان
سوکند از انها گرفت که حکم حضور پرنور در بارهٔ تان که مصدر فتنه و فتور اند چنان
صدور یافته که ایشان از احواله سنیان باید ساخت و شما گوسپندان که بچنگال شیران
باید انداخت اگر مصالحه کنند ایشان دانند و اگر مقابله نمایند می توانند بعد اختتام این
کلام رئیس خسیس آنها از پیش سید عالیمقام فرستاد ایشان گریان و نالان و اویلا
کنان بکمال زبونی و خواری و تضرع و زاری یکبار بپای فلک سای افتادند
و گفتند که ای برادر پدر و کرم گستر ما یان حیران و منفعل تائب و مستغفر از افعال
شنیعه خود با بخدمت تو رسیدیم خدارا دست ما یان بگیر و عذر ما بپذیر آنوارث انبیاء
کرام و خلاصهٔ اولاد ختم المرسلین علیه السلام بمجرد شنیدن عفو و رحمت را کار فرموده از
خطا و جرایم ایشان گذشته بکلمهٔ لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو
ارحم الراحمین لب کشاده هر یکی را معانقه و مصافحه نواخته فرمودند که خیر شما
در انست که بر مکان و دار الندوه خود فریادوار مجتمع گشته باز نامهٔ از ین امر شنیع و فعال
قبیح که از شما سرزد شود و مواهیر خود مزین و مسجل گردانده و مهر قاضی و مفتی بر و ثبت

مرحوم بالجزم لکهنو نموده با مولانا عبدالحی و مولوی اسمعیل شهید مع دیگر مریدان کیصد و هفتاد
نفر بودند بلکهنو رسیده بر شد حضرت شاه پیر محمد رحمة الله علیه متصل حظیره آن مرحوم و مغفور در مکانی
که از بنا بر شاد مسطور برای آن امام انام تجویز کرده بودند رحل اقامت انداختند و دران
ایام مبارک از هجوم خلایق بیشمار که اکثر ایشان سادات عظام و فضلای کرام بودند بشرف
بیعت کامیاب دنیا و آخرت گشتند چون روز جمعه سید با سید استماع وعظ و تذکیر خلایق
کثیر از برنا و پیر از وقت دمیدن طلوع فجر صبح تا زوال آفتاب دران مکان وسیع
نوعی اجتماع نمودند که یاد از روز حشر میداد چون تمکان اکتفا نکرده بر بام خانها و بر
دو دیوارها انبوه نمودند غرض عجب حشر و انبوه مجتمع شده بود که تا از قلم در بیان میدان
هجوم مرحوم تاب یکقدم برداشتن نمیدارد چون از ادای نماز جمعه فارغ شدند علماء فرنگی محل
که در بسیط زمین کس را عدیل خویش نمی پندارند و اکثر علماء شیعه که تلامذه مجتهد لکهنو بودند
باراده الزام و اعتراض متصل آن امام همام و خلفاء ذوی الاکرام هرگونه بکشاکش تمام
رسیده جا و مقام ساختند سید المجاهدین مولانا عبدالحی را برای بیان نمودن آیت از
آیات قرآن مجید ارشاد فرمودند مولانا مرحوم در تفسیر این آیت وذا النون اذ ذهب
مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمت ان لا اله الا انت
سبحانک الآیة نوعی لب بمعنی آن کشادند و داد تفسیر بیان دادند که عوام را که
می پرسد فضلای فریقین انگشت حیرت بر لب نهاده بعد اتمام و اختتام کلام بلاغت انجام
باهم گفتند که علم این علامه دهر و فرید عصر ضعف مضاعف ما یانست بلکه حق حقیق

خود متوجه گشتند آنحضرت بمجرد توجه ایشان اجازت فرمودند مولانا عبدالحی صاحب تمام تحدیث
را که للایمان بضعة و سبعون شعبا اصلها لا اله الا الله و فرعها فلان
و فلان و آخرها اماطة الاذی عن الطریق بنوعی تشریح و تفسیر فرموده که عالم
و جاهل آن محفل انگشت حیرت بر دهان نهاده بصد آفرین و تحسین از هر گوشه و کنار برخاست
آخرش بعد اطعام طعام بهزار روپیه نذر نموده رخصت فرمودند جناب فیض مآب دو سه
مقام بلکهنؤ کرده درین اثنا خلایق بیشمار از قسم حرفه و نجبا بشرف بیعت مشرف گشتند انگاه
بفیض خانه مسکن خود که رای بریلی بود معاودت فرمودند و چون سکونت خاص که راست
اختصاص بسبب هجوم خلایق که بارادت بیعت خصوصاً نسوان که از چهار طرف هجوم نموده
بودند خانه حضرت نوعی مملو و مشحون گردیده که مزیدی بران متصور نباشد دران ایام
آنحضرت دو سه هفته بخانه فیض آشیانه خود قدم رنجه کرده عزم شریف به بنا رخانه دیگر از
خشت خام موافق سنت سنیه حضرت خیر الانام جازم و راسخ گردید بدین اراده آماده
گردیده دو سه بیل و کلند جمع آورده و آماده ساخته کلندی از انها بر دوش مبارک خود گرفته
بر لب مغاکی که در ته آن قدری آب بود رسیده بکندن آن مشغول گشتند بمعاینه این حال
اصحاب آن صاحب کمال هجوم آورده گفتند که مایان خادمان راسخ جان نثار موجود
احتیاج تکلیف شریف درین مقدمه چیست حضرت در جواب آنها فرمودند که وقت بنای
مسجد نبوی آنحضرت صلوة الله و سلام علیه بنفس نفیس خود بر داشتن خشتها و غیره امورات
بنا مشغول و مصروف بودند و صحابه کرام هم برین عمل شرکت می نمودند باید شرکت

اگر رکب کنند ممکن نیست تدبیرش جز آن نباشد که سرگروه توپخانه را مامور فرمایند که نرگاوان توپ‌ها
جمع نموده بر گرد تا مقام معلومه خواهد رسانید هشتاد و یک نفر در آنوقت حاضر بودند با ایشان
مخاطب شده امر کردند که یاران بیایند و بدرگاه مجیب الدعوات مسئلت نمایند که آن بار
گران بدون استعمال نرگاوان توپخانه حاکم وقت بحول و قوت الهی بمکان مقصود برسد بعد
اتمام دعا مولانا محمد اسمعیل شهید و مولوی عبدالحی و مولوی از جماعت برآورده جانب بیخ
آن تنه که بسیار اثقل از سر آن تنه بود داشتاده کردند و تمام گروه را بجانب سرش فرستادند و
امر کردند که یکباره تکبیرگویان غلطانید و غلطان غلطان تا بجایش رسانند طرفه آنکه هیچ
که آن گروه کثیر میخواستند که غلطانند جنبش نشد حضرت ارشاد کردند که دست خود را بر زبر نهند
و حضرت مع بر سه رفیق بود سه قدم تهقری فرموده تکبیرگویان از هر دو دست شریف و جسد
شریف زور میکردند و آن تنه گردش میکرد و یاران تعجب کنان خندان خندان
بعرض والا میرسانیدند که حضرت برای چه بهانه ما را در رنگ می آویزند و از ما بیچارگان هیچ
نمیشود فقط زور جناب کافیست حضرت بپاسخ میگفتند که زور کنید و غلطانید که این
برکت شماست که معاینه میکنید ما همچون شمایان بنده خاکسار پروردگاریم سخن کوتاه
تنه درخت از نیم گروه راه تا بمنزل گاه همچنین رسانیدند و خلایق کثیر از برنا و پیر بمعاینه
واستماع این کرامت کبیره بسیار متعجب میگردیدند و سیدیدند و در آنوقت بر حضور فیض
گنجور حالت مجذوبانه طاری بود و بعد تعمیر خانه فیض کاشانه اساس مسجدی که متصل
تکیه شاه علیم الله صاحب رحمة الله و دیگر در وسط شهرای بریلی موافق سنت سنیه

عنایت کرده بودند و آن مغفوره مرحومه آن نقد متبرک را در حجب نهاده می پنداشتند
که عند الاحتیاج هر قدر که در کار بوده باشد درین موجود خواهد شد وقت حاجت چند بار
چون آن در حجب را گشادند حسب الاحتیاج موجود یافتند چنانچه در یکماه برای ستعد مبلغ
هفت روپیه دستیاب گشت اتفاقا در محفل شریف که بنده با حضرت والده ماجده خود و دیگر
عشایر و تبار رسیده داشتند تذکره این نقد متبرک که میان آمد اهل مجلس با هم گفتگوی میکردند که
فلان شهر فلان کس بسبب همین نقد متبرک برتبه امارت رسیده و فلان فقیر مستغنی گردیده
باستماع این کلمات که از هر گوشه و کنار مردمان میگفتند آنحضرت بکلمات شکر باری تعالی تر
زبان بودند که یکبار متوجه شده بوالده مرحومه این احقر خطاب کردند که ای همشیره صاحبه
خیال شما چیست والده صاحبه خندان شده بعرض رسانیدند که از حصول آن نقد مبارک
چند بار واقعه عجیبه معامله غریبه معاینه کردم یعنی وقتیکه عند الاحتیاج در حجبیکه آن را در وی
نهاده ام میگشایم موافق احتیاج خود از آن می یابم حضرت باستماع این معنی بغایت متحیر
گشتند و سر بسجود شکر الهی نهاده بعد ساعتی برداشته فرمودند که ای صاحبه حال عجایب
کرشماری پیش آمد مگر شما گمان کرده اند که آن یک روپیه دیگر مبلغان خواهد زاد بلکه هر چیز
را که این نقد رسیده هم عند الاحتیاج ایزد منان از خارج باطوار گوناگون و بانواع
بو قلمون حاجت او روا برآرد ولیکن بموجب حدیث نبوی که کلام قدسی است
انا عند ظن عبدی بی با شما معامله ساخته اند و باین عزت و کرامت نواخته
اند والده مرحومه عرض نمودند که شنیدن این تفسیر و تشریح از آن روز بطوریکه معامله با دیگر

شدند چون موضع ورود این قافله دیه ویران بود بجز از تلاش تنگ و دو دار خانه
گشاورزان مقدار دو من کچری بهم رسید چون دیگ و لوکه هیچ میسر گشت مگر ده دوازده
سبوچه از خانهٔ کاشگری بمعرض ابتیاع در آمد بناچاری کچری مذکور در آن طبیخ گردید
اکنون صحنکها کجاست و قابها کو شقر چاهی که بر وی کج بود صاف کرده و پاک نموده
طعام مطبوخ انداخته با جمیع رفقا تناول نمودند چون ده یازده مقام در بلده الله آباد
کردند خلایق کثیر از فقرا و امرا بشرف بیعت مشرف گردیدند درین اثنا مکاتبات بسیار و
خلایق بیشمار از بلدهٔ بنارس بطلب آن امام همام بخدمت فایز شدند بنا بر همین درخواست
عوام بنارس نموده بعد هفت هشت روز بقدوم میمنت لزوم خود خواص اهل بنارس را
بنواختند و در مسجد لب نهر محل اقامت انداختند مدت یکماه در انجا مقیم ماندند و قریب ده
یازده هزار کس از قسم ذکور و اناث بیعت نمودند در اثنای اقامت این شهر آنحضرت
بجمیع رفقا برای دوام ذکر چه سرا و چه جهرا تاکید بلیغ میکردند و همواره میگفتند این شهر
مملو و مشحون از ظلمت کفر و شرک است بانوار ذکر خود در امنور کنید یک هفته از اقامت
امام المجاهدین منقضی نشده بود که کیشان و مغان که عبارت از مرشدان هنود است بطور
مستغیثان بحضور اقدس و اعلا آمدند و گفتند که ای صاحب زود تر ازین شهر تشریف
شوید که در بت و دهیان ما که عبارت از ذکر و فکر است فتور تمام و قصور مالا کلام
رو داده آنحضرت کلامیست بسیار و بوعظ و تذکیر بیشمار آن گروه فجار و جهلهٔ کفار را
دعوت اسلام نمودند اما چون روز الست قلوب ایشان بختم الهی مختوم بود سودی

اگر بفضل الله تعالی در امر جهاد و قتال با کفار مشغول شویم از حج مفروض که اصل اصول
دین است محروم و بے نصیب خواهیم ماند و جهاد که از جمله شاخهای اسلام است با اصل موازنه
و مساوات نتوان کرد احوط و احسن همانست که اول حج ادا سازم و آنگاه بجهاد و قتال
پردازم بدین عزم بالجزم چند منشور لامع النور بنام ساکنان دهلی و پهلت و سهارنپور
مشتمل بر طلب ایشان برای ادای حج نگاشته و مولوی محمد اسمعیل مغفور و مولوی مبرور
عبدالحی را که برای آوردن قبایل مامور بودند حواله نموده رخصت آن نواحی فرمودند
چون این نامه سعادت شمامه با اهالی آن بلدان بوساطت این مرسلان فائز گردید
آنها باغ و عقار وغیره املاک خود فروخته کلهم اجمعون بدار الخلافت شاه جهان آباد
بخدمت آن هر دو خلفای راشدین حاضر گردیدند و هر یک عرایض خود با محتوی [illegible]
سعادت این خیر آل بحضور اقدس اعلی نگاشته فرستادند درین اثنا مکاتبات
اهالی کانپور و کوره جهان آباد و کهجوه و فتح پور و قصبه دلمو بطلب آن امام همام
بضراعت و التجا تمام فرستادند درین وقت مؤلف این رساله بقصبه نصیر آباد بود فرمان
سعادت عنوان بمضمون اینکه خود را زود و شتاب بقافله ما ملحق کن که اراده سفر کانپور
دارم و واجب سنت بلکه سعادت اکثیر درین دوره سیر وعده کرده است باید که بمجرد وصول
این رقیمه خیر ضمیمه بلا توقف و تسویف روانه این نواحی شوی بمجرد وصول صحیفه کرامت
مشمول چون بخدمت والا رسیدم ارشاد فرمودند که بر تو واجب و متحتم است که بعد ادای
نماز فجر تا اشراق و بعد ادای نماز عصر تا مغرب خود را از همنشینی [illegible]

شده وفرنگی بود که بشرف بیعت مستفیض گردید و معتقد بود و بعضه هر روز ضیافت ایشان
میکرد و خانه و مسجد و دو سه کوٹها وغیره اسباب واملاک که در ملک خود داشت بنظر اشرف
گذرانید لیکن آنحضرت بعد جد و جهد بسیار فرمودند که نذر شما قبول کردم از طرف من متولی
این مکان باشید واز خدمت آینده ها و رونده ها خصوصاً از اصحاب ملایان واز خدمت
ملایان وضیافت خود آنها را تا مقدور از هیچکس دریغ نباید نمود ودر ایام اقامت آنجناب
بعض اهل کوژه وجهان آباد مع چندکسان برای طلب رسیدند آنحضرت عزم آن
بلده نمود وبقدوم میمنت لزوم خود آن شهر را رشک ارم ساختند وخلق کثیر را از بیعت
خود بنواختند چون قصبه جهاوان از آنجا متصل بود قاضی آن قصبه مع چند اهالی آنجا
بخدمت رسیده ودر سلک مریدان منسلک گردیده برای قدم رنجه فرمودن بکمال منت
و الحاجت مستدعی شدند آنحضرت حسب درخواست ایشان روانه قصبه مذکوره گردیده
ودر مسجد قاضی مسطور رحل اقامت افگندند وجمیع ساکنان آن قصبه فیضیاب بیعت گشتند

ذکر واردات عجیبه یکی از واردات عجیبه معامله غریب در ایام اقامت این قصبه آن
بود که روزی از روزها آنحضرت بعد ادای نماز فجر با هفتاد و یک نفر که منجمله آنها مؤلف
این رساله هست همه با مراقبه مشغول بودند و بنده بدون فاصله احدی متصل آنحضرت
نیز خاتمه جماعت داشت و تلاوت کلام مجید با آهستگی می‌نمود می‌بیند که شغل آنجناب نسبت
اوقات سابق امروز قریب چاشت که هیچگاه معمول نبود کشید وچون وظیفه تلاوت روز
با آخر رسیده بود و بنده مامور با شغلی که از ابتدای سفر بود از جا جنبیده متوجه حال

بین العالمتین چون تفاوت ولایت و نبوت است مثل آن تقریب کفر و مسکر این بلا شبه
مبتدعه است حاصل کلام بعد دو یک مقام از انجا کوچیده در کهچوه شریف آوردند و بلده
آن قصبه فروکش گردیدند یکشب انجا اقامت بود دران شب اکثر شرفا و نجبا و باشندگان
آن که عبارت از معتبران است شرف بیعت حاصل نمودند بامداد برخاسته راهی فتحپور
گشتند چون دو سه مقام دران شهر نمودند اکثر اهالی شهر بدست شریف حاضر گردیده
مرید گشتند در اثنای اقامت این شهر روزی از روزها بوقت مشغولی که بعد عصر
مقرر بود قریب مغرب سر برداشته باصحاب بشارت دادند و بآب زلال شکر از دهن
زبان فیض ترجمان را تر ساخته ارشاد کردند که امروز ایزد متعال مرا بانواع الطاف
و کرامت خویش نواخته و در جمیع اقران ملکه اسلاف مرا سرفراز و ممتاز ساخته بنوعیکه ارشاد
شد هر که بر دست تو بیعت خواهد کرد او را از جمیع مکروه دنیا و آخرت محفوظ و باقسام
رضامندی و انعام خود محظوظ خواهم داشت عرض کردم که ای کریم و رحیم و اسع
الکرم الاکرمین میخواهم که آبا و اجداد مرا بشرف بیعت مشرف فرمای تا باین عنایات ممتاز
و مفتخر سازی دو سه روز در انجاح این مرام توقف رو داد و در اثنای توقف از انجا
کوچیده رسیدیم انچه درین ضمن غایت ضراعت و لجاجت و سماجت بود باقصی الغایت بتقدیم
رسانیدم و هیچ دقیقه از دقایق فروتنی و خاکساری فرونگذاشتم که یک ناگاه از نسیم
عنایت و الطاف نسیم امیدواری بنهال آمال این شکسته بال بوزید یعنی تیر دعا بهدف
اجابت رسید ارشاد گشت که فلان کس را از طرف آبا و اجداد تو وکیل ساختم او را بخوان

خدا رسیده و ابی ابن کعب تشریف آورده‌اند و بعد سلام بشارت داده‌اند که ای ابی ابن کعب مژده باد ترا که
ایزد متعال مرا امر فرموده که با ابی ابن کعب دور قرآن کن ابی از زبان حضرت پرسید که آیا حضرت
ایزد متعال تصریحاً نام مرا گرفته است جناب رسول ارشاد کردند آری ابی ابن کعب رضی الله تعالی
عنه از غایت سرور و فور سرور در گریه افتادند و چندان شادمانی دست داد که خوف
شادی مرگ بود مصرع ع از کریمان کارها دشوار نیست + آمدم بر سر اصل سوانح و نگارش
حالات فیض سمات آنحضرت که اثنای که چون مدت یکماه در خانه فیض آشیانه مقیم ماندند و اکثر
اهل بلی و نواحی آن با قبایل و عشایر بمقدار دو صد و چهل کس از ذکور و اناث با اطفال
و ذراری به نیت حج بحضور والا رسیدند و هر کس هر چه از قسم زاد راه همراه داشت پیش
آنحضرت بنهادند و قریب صد کس از نواح بریلی و دلمئو و نصیرآباد و جائس و غیره مجمع گردید
بخدمت والا رسیدند و قریب چهل کس از برادران آنجناب یعنی فرزند و حیدر و اکثری
با قبایل و ذراری کمر همت بستند و والده ماجده جامع این رساله مع هر چهار پسر خود
با ازواج و ذریات ایشان کلهم اجمعین رفیق و همطریق گشتند و چون ابتدای این سفر
وسیلة الظفر در حینیکه آفتاب در برج سرطان که عبارت از ماه ساون است جا داشت
قرار یافته بود و عزم آنحضرت از راه تری بسمت مشرق هندوستان که عبارت از
ملک بنگاله است جازم و راسخ گردیده بود روزی از روزها بشرف مجالست مشرف
گردیدم و سلام کرده نشستم که حضرت پرسیدند بگوای فلان عزم معیت داری عرض کردم
که البته سیادم فرزند و حیدر فرموده‌اند که چون سه برادر شما با ازواج و اولاد مع والده

قاعاً صفصفاً لا ترى فيها عوجاً و لا امتاً چون کف دست مرئی میشود و بفاصله
دو سه قدم در تمام زمین هزاران آبیار عمیق یک گز دو گز مملو از آب زلال صافی بی کدورت
معاینه میشود هاتفی از غیب که شخص او مرئی نمیشود دو مرتبه بعد اولی و کرة بعد اخری بگوش
میرسد ببین که این زمین بر روی آب بسان کشتی است در قبضهٔ مالک و خالق آن اگر
خواهد غرق کند و اگر خواهد نگاه دارد و مضمون آیت کریمه و آیة لهم انا حملنا
ذریتهم فی الفلک المشحون مؤدی میسازد و بمشاهدهٔ این معاملهٔ غریب و ملاحظهٔ
این واقعهٔ عجیبه سراسیمه از خواب برخاستم و بحضور اقدس والا رسیده بعد ادای اسلام
عرض کردم که انشاء الله تعالی بنده مع اهل و عیال رفیق این سفر همایون همرکاب
خواهد شد جناب فیضمآب خندان خندان مسرور و شادان دست شریف بر دوش این
نحیف نهاده فرمودند که انکار تو روز دوا از امروز را سبب و باعث چیست بنده
خواب خود را عرض کرد آنحضرت فرمودند که بر همچو شمایان اگر همچنین باز پاس ادب و مروت
نکرده شود رجوع براه راست بدایت متعذر و مشکل گردد بر دو غبیه سفر کن حامل الامر
سلخ شوال المعظم سنه یکهزار و دو صد و سی و هشت هجری بیعت چهارصد کس که اکثر ازینها
متاهل بود نماز قصبه رای بریلی عبور دریا سی نموده مقدار یکپاس کامی تودیع
بیعت اهالی بریلی وغیره مومنان اطراف که با دو جمع شده بودند توقف شد آنوقت در کیسه
خانهٔ ان سرکار دولتمدار که مولوی محمد یوسف مرحوم بودند یکصد روپیه قدری زاید
برآمد سید المجاهدین از دست شریف خود گرفته بفقرای رای بریلی وغیره مجرد قسمت

مطلقا ممکن نیست ازین رنج چه آید ما ازین کلید این در نگشاید این نقد را باکن یکی
که در بیوقت حاضر اند و در تقسیم اول چیزی نیافته اند بکسی از مشار الیهان بسیار نمک
باهم قسمت کرده بگیرند و لویصاحب بموجب امر شریف بجا آوردند آنگاه کلاه مبارک از
سر برداشته با آغوش نهاده دست بدعا گشادند و فرمودند که ای کریم کارساز این قدر
مخلوقات را که بمعیت این کمینه ساختی من بیچاره را چاره ساز و لطف خود زیاده
بدرقه الطاف و انعام خویش همراه کرده بمنزل مقصود فائز گردان بعد ازان از انجمن
روانه گردیدند در اثنای راه دلو که بنده با اهل قافله گاهی سوار و گاه پیاده همراه
میبود گفتگوی عجیب و مقالات غریبه از هر گوشه و کنار می شنید و در جواب یکی از همراهان
دم نمی کشید یکی با همدم خود میگفت که ای یار اینقدر خرج همراه دارم و تا آن خرج خورده شد
منزل کفایت نخواهد کرد او جواب میداد که من غم خرج تو با خود ندارم خدا داند که بر من چه خواهد
گذشت دیگری در جواب آن متکلم بانگ میزد و میگفت که از خرج یکروزه دو روزه چه جای
گفتگوی و بیانست بنده حیران است که دران شب ساکین و فقرا که دانگی بکف ایشان
نیست چون بمنزل خواهند رسید افطار ایشان از کجا خواهد گردید هر روی متوکلی که
منصب ندیمی با سید المجاهدین میداشت در ساعت گفتار ایشان طیره شده بر ایشان
خطاب کرد که ای هرزه درایان این چه گفتگوی است بهمین خیال باطل چرا اندم خود را
بدین سفر مبارک میگذارند که بی همه ازان عالم را آنجا نه دوست و دشمن فرود می آیند
جا بجا سفره انعام و اکرام میگشاید آه و او بلا شاید بصیران را که عموم خود بر آنجا نه نعیض شانه

بیکناگاه دو سوار تیز رفتار از تنگ دره که قریب پنجاه کس پیاده با ایشان همراه بودند
از دور بهلال آسا نمودار شدند و مسافتی که مابین ما و ایشان بود قطع نموده بیک
طرفة العین دران باغ رسیده و پرسیدند که حضرت کجاست دو سه کس اشاره بآنطرف کردند
ایشان بخدمت رسیده بعد تبلیغ سلام و ادای مصافحه و معانقه فائز گردیده بر جان سبزه
نوخیز که رشک سبزهٔ فردوس و خلد برین بود و حضرت بران نشسته بودند بمواجه شریف
با آداب تمام سلام نموده نشستند و اول کلامی که ازان دو کس بحیز بیان آمد این بود
که ای حضرت اول مرا بعقد بیعت مشرف فرمائید و بفحوای آیت کریمه فاحکم بیننا
بالحق بقضیه و مناقشه که بین ما و ایشانست براستی فیصل کنید بموجب درخواست
آن هر دو کس رقبه ایشان بربقه بیعت مزین و محلی نموده دستهای مبارک برای دعا
در حق ایشان و دیگران که حاضر بودند برکشودند و مرکب همت در میدان سماجت
الحاجت بجناب قاضی الحاجات جولان داده باقصی الغایت مسکت نمودند بعده بآن
هر دو کسان فرمودند که مناقشه و مشاجره که فیما بین است بیان نمائید چون آن هر دو
برادر حقیقی بودند اول برادر بزرگ ایشان معروض داشت از روزی که آوازه قدوم
میمنت لزوم جناب گوش زد این نیازمند گشت از همون روز به تهیه ضیافت والا
مع تمام قافله شریفه مشغول و مستغرق بودم باید آنکه ما حضری طیار ساخته در اول
منزل این سفر مبارک پیش ملازمان والا نهاده فرق عزت بفرق قدوم رسانیده
بهبودی کونین حاصل نمایم امروز چون بطیاری طبیخ آن مستعد گشتم این کس آمده

شتافتند و بخدمت ایشان معروض داشتند که امروز روز چهارم شکررنجی است امیدوارم که پرده
مهاجرت از میان مرتفع ساخته بمعانقه و مصافحه یکدیگر محظوظ و منبسط گردند و بساط مغایرت و
مباینت بالکلیه درنوردند امام ثانی یعنی جناب امام حسین علیه السلام من رب الخافقین در
جواب آنحضرت ارشاد فرمودند میخواهم که شبستان خانه ام را جناب فیضمآب حضرت امام حسن
علیه التحیة من رب ذوالمنن بشمع قدوم میمنت لزوم خود رشک خاور گردانند و ثواب تقدیم
این مصالحه و معانقه و مصافحه عاید حال آن مجمع کمال گردد چون حضرت جناب حسن
مجتبی بر این ماجرا وقوف یافت از غایت تهلل و انبساط بدولتخانه امام ثانی شتافتند و از غایت
فرحت و سرور آن ثمره شجره ولایت و نبوت را در آغوش و کنار خود گرفته بوسها بر پیشانی
شریف ایشان داد و برایشان ثواب که در حق ایشان فرموده بودند زبان فیض ترجمان
بتحسین و آفرین برگشاد هرگاه که این حکایت سراسر درایت آویزه گوش آن بزرگ معتقدان
سراپا عقل و هوش گشت علی سبیل التعجیل برخاسته نقد رخصت از سید المجاهدین حاصل کرده
بخانه خود مراجعت نمودند چون حدت حرارت آفتاب اندکی کم گشت حضرت برخاسته بجانب
قصبه مذکور مع قافله روانه گردیدند و بوقت شام در قصبه مذکور رسیدند بعد ادای عشاء این
خلقے کثیر که از دستمال وسوسهای ایشان تخم سعادت ازلی ودیعت نهاده بود و نهال اعتقاد
ثمره سعادت بار آورده به بیعت جناب فیضمآب بهره یاب گردیدند پاسی از شب بگذشته
بود که برادر کلان از نهاد و کسان که باستقبال شتافته بودند سبزه معانی تمام اهل قافله
که مقدار چهارصد کس بوده باشند چیده روز دوم برادر صغیر بسعادت میزبانی این مهمانان

گشتند و حضرت سوار کشتی گردیده قریب شام که دریای گنگ نهایت طغیانی داشت متصل موانعی

و بهمه مذکور که از انجا بمکان معز الیه قیم گردیده بود از کشتیها فرود آمدند و منزل گزیدند قریب

پاس شب باز شیخ مظهر علی مذکور مع چند خوانچه که هر یک پر از طعام گوناگون بودند بخدمت والا

حاضر گردید طعام مذکور چندان وافر بود که همه کس رسیده باقی ماند و برای ناشته آماده نهادند

بهنگام صبح تا یکپاس روز که قریب دو سه صد کس بخانه شیخ مذکور باراده بیعت مجتمع شده

بودند بعقد بیعت مسعود گشتند بعده کشتی کشاده چون متصل موضع ... کی کشتیها رسید

شیخ محمد شاه مع فرزند خود محمد کفاه در دیده که بر لب دریای بنگال عزیز دوستور کشتیها را طلب

سیار و ملاحان بموجب اشاره حضرت کشتیها را بکناره کشیدند و هر دو کسان بکشتی در آمدند

و بعد از مصافحه و معانقه بعرض رسانیدند که از مدتها اسباب مهمانی حضور بکمال تمنا و آرزو

آماده کرده ایم و قریب دو صد کس از حوالی اطراف آن موضع بعزم بیعت بمکان نیاز مندان

دو سه روز مکین باشند و بمهمانی ایشان شرف حاصل سازند حضرت بر بستن کشتیها حکم کردند

مذکور فرود آمدند و تا شب پرده نشین در کشتی ماندند از چهار گهری روز که مانده بود تا

قریب یکپاس شب شرف بیعت حاصل نمودند و چون در ان موضع چبوتره های بدعت

که عوام الناس او را چبوتره امام حسین قرار داده بودند بسیار دیدند بهمه را فراهم نموده از

زبان فیض ترجمان نوعی غرر و درر نصایح آویزه گوش گیتی بهمین ساختند که از گفتن ...

کنار ان مجلس ماتم صادق بعوض آن ماتم کاذب برخاست و بهوقت توبه نصوحا ...

بخانهای خود رفته بیلها و کلنده آورده باستیصال و انهدام در ان شب تاریک آن

که بر عرشهٔ کشتی برای نگهبانی جا داشتند بخدمت حضرت معروض داشتند که دو مشعل
از مسافت بعید نمایان است و آنها متوجه این طرف اند یکی میگفت که اهالی این حوالی
شاید بعزم بیعت می آید دیگری گفت که اغلب است که این گروه جورات است شاید طعام
که بنا بر خطر در ایام برشکال نموده بر دریا آورده فاتحه میکنند دیگری گفت که شاید تجلی
کسی باشد که از یکوضع بوضع دیگری میرود الحال این روشنی منقطع خواهد گردید ساعتی
نگذشته بود که دیده بانان بعرض رسانیدند که مشعلها اینک رسیدند درین گفتگو بودند
چه می بینند که انگریزی بر اسپی سوار مع چند حمالها پر از طعام متصل کشتی رسید و پرسید
که پادری صاحب کجاست حضرت از کشتی جواب دادند که اینجا موجودم تشریف بیارند
فی الفور از اسپ فرود آمده و کلاه خود بدست خود گرفته نزد کشتی رسید و بعد از پرسش حال
یکدیگر بعرض رسانید که از سه روز خبرداران ما برای اخبار قافلهٔ شریف همراهی حضرت موجود
بود امروز خبر آوردند که اغلب که حضرت مع قافله امروز بمحاذات مکان شما فرو کش خواهند
شد بمجرد این نوید فرحت جاوید برای ترتیب ماحضری تا غروب آفتاب مشغول بودم
چون طیار گردید بخدمت حاضر آوردم حضرت ملازمان را مامور ساختند تا آن طعام را
از ظروف و اوانی ایشان برآورده بظروف خویش بگیرند مامورین حسب الامر بجا
آورده در قافله تقسیم ساختند و مقدار دو ساعت نجومی آن انگریز بحضور حاضر ماند
و رخصت خواسته روانه گردید چون تفتیش از حال او کرده شد معلوم گردید که از نوکران
کمپنی نبود بلکه منجملهٔ تجاران نیل بود بنازم بر توکل آن متوکل علی الله که از برکت او

حال خود نموده از انجا کوچیده در بلده اله آباد در برو اگهاٹ موافق تجویز شیخ غلام علی
مرحوم نزول اجلال فرمودند و در باره دری سنگین ساخته راجه اودت نراین که شرف
برلب جو بود تمام قافله از زن و مرد مع عیال و اطفال و مخدرات سرادق اجلال
آن صاحب کمال منزل گزیدند کشتیها به پائین آن مکان بستند و این شیخ غلام علی
که ذکرش بمیان آمد از عجوبه زمانه و معتقد یگانه آن حضرت بود شدت اعتقادش
بامرشد خویش از احاطه ارقام زیاده است بنوشتن راست نمی آید چگویم و چه نویسم
هر که او را دیده و حالش بمیزان عقل سنجیده کیفیت اعتقادش باید پرسید پانزده روز کم
ضیافت آن حضرت مع قافله نموده هر روز یکهزار روپیه نقد در طعام صرف میکرد و ساکنان
و فقرا اله آباد در روزانه و شبانه مع اطفال و عیال گرد اگرد آن قافله جا بسیار داشتند و انواع
اطعمه لذیذه میخوردند و می برداشتند و در خدمت یک خیمه کلان که در روی دو خیمه مندرج
بودند و دوازده خیمه خورد از خیمه دوزان بجا یک دست طیار کنانیده بنظر فیض
اشرف گذرانید و درین مابین مردمان قافله که نیت حج آن میر حاج بقافله معلی پیوسته
تعداد ایشان بهفتصد پنجاه و دو کس رسید شیخ مذکور بجا هر واحد ایشانرا جامه احرام که از خانه
خود آماده نموده بود بحضور آورده و معروض داشت که این را بوقت حج بحاجیان تقسیم باید
نمود و یک یک روپیه بهر واحد از اهل قافله و ده ده روپیه با قارب آنحضرت نذر گذرانید
و چهار هزار پانصد روپیه خرج راه آورده پیشکش ساخت پانزده روز هر روز یکبار
بچاشت و یکبار بعد از ظهر و همچنین بعد از مغرب بحضور والا حاضر میشد در هر وقت

که بازار شرک و بدعت و نفاق ایشان رواجی داشت بسبب ظهور آفتاب مسالک سنت

سنیه رونق و رواج ایشان رو بکساد نهاد و آن طریق مطلقاً محو و نسی شده بود همین

تقریر دلپذیر را استفتا ساخته بحضور امام المحدثین فرستادند مضمون استفتا همین که هر که

چنین بگوید سزایش چیست چون استفتا بحضور والا رسید جوابش بدینگونه زیب

تحریر یافت که از واصلان خدا این مرمع نباشد چرا که بمفارقت و فوت اولیا آسمان

زمین و آسمان نمیگرید چنانچه فحوای آیت کریمه فما بکت علیهم السماء والارض

الآیه نص صریح قطعی است چون جواب با صواب و دندان شکن بحاسدان بدینگونه رسید

از غایت خجالت چند روز آن راز را پنهان داشتند و بآخر بموجب قول مشهور مصرع

یار را یاری بود از یار یار اندیشه کن ۰ این راز مخفی بر ملا گردید و آن تیره درونان

نادم و پشیمان شدند بالآخری بعد دو سه هفته از اله آباد نهضت فرموده بطی یک روز

چون آب دریا بغایت تیزی داشت در شهر مرزاپور رخت اقامت افگندند شیخ

عبد اللطیف که از عمده تجاران هندوستان بودند و از مدت دو سال بشرف بیعت

مشرف شده دو سه روز در آن مقام ضیافت کردند و قریب چهار هزار روپیه نذر

گذرانیدند و کمر همت جمیع بیان بسته بسلک حاجیان منسلک گشتند و در اثنای

اقامت آن مقام خلایق کثیر آن شهر و نواحی آن بیعت نموده از شرک و بدعات وغیره

تائب و مجتنب گردیدند بعد انقضای یک هفته متوجه بلده بنارس گردیده کشتیها

در بچپا گهات اقامت گزیدند و سه روز در آن مقام مانده بطی یک روزه قریب

افتاد و جانوران قربانی بطریق نذر چندان جمع شده بودند که تا سه روز اکثر اهل شهر
ازان متمتع گشتند و چون طلوع سهیل و تخفیف سیل رو داد حضرت برای خود و همراهیان
بجره کرایه فرمودا ز بنارس کوچ کرده بشهر غازیپور نزول اجلال فرمودند و شش روز
اقامت دران شهر چون رو داد خلایق بیشمار از هر طرف بخدمت رسیده بیعت نمودند
و از درر غرر نصایح ارجمند آویزهٔ گوش ساخته از جمیع شرک و بدعتها توبه نمودند
و ازان بلده کوچ فرموده متصل مانیه فرود آمدند و بطور سابق خلایق بیشمار از
هر سو شتافته بهره یاب بیعت و نصایح گشتند و ازانجا به بکسر تشریف آوردند شب
شده صبحدم کوچ نموده به دانا پور رسیدند و چون عمله انگریز و دیگر ساکنان که از
مدت طویل انتظار تشریف آوری داشتند و بعضی کسان از بنارس بسعادت همراهی
مستعد بودند برای ضیافت ایشان باقامت یکهفته اتفاق افتاد درین اقامت
از سعیهای مولانا اسمعیل شهید و مولانا عبدالحی مرحوم طوایف انام از اجلاف
و اشراف خصوصاً اولیان از افعال شنیعه و اعمال قبیحه خویش تائب و مجتنب گشته
گوشهٔ عبادت اختیار کردند و با آنکه اسباب کثیر و اموال خطیر پیدا داشتند یکباره
دست برداشتند بعد انقضای هفته در شهر عظیم آباد تشریف آوردند و متصل مدرسه
کشتیها بستند و بمقدار دو هفته دران شهر تشریف میداشتند و درین عرصه بسیر خلایق کثیر
از برنا و پیر به نصایح و اندرز آن پیر روشن ضمیر سعادت پذیر گردیدند بعد انقضای ایام
ازان شهر کوچ نموده بر بره چندروز در شهر مونگیر رسیده یکدو روز اقامت گزیدند

سید عبدالله ابن سید بهادر علی که از اجل خلفای حضرت است و اکثر کتب دینیه مطبوع نموده
بسیار کسان از ساکنان آن مکان بیعت نمودند از اخبار واگذشته متصل بلده کلکته برای
طیاری طعام چاشت کشتیها بستند منشی امین الدین وکیل کمپنی انگلیس سید امیران آن بلده
عظیمه بود با چند عماید دیگر بشرف استیلام خاکپای آن امام عالیمقام مستسعد شده به افتخار فلک دوار
سود و عرض داشتند که ای آفتاب عالمتاب اگر بقدوم میمنت لزوم خود این ذره بیمقدار را بنظر
توجه بنوازی و کلبهٔ احزان این فقیر را بشرف قدوم خود مفخر و باهی و نیاز آخرت سازی
دور از اخلاق درویشان و عاجز نوازی نخواهد شد اگر عرض این کمینه بشرف
مشرف گردد زهی طالع این ستاره سوخته زهی اقبال این بخت بلند خواهد بود چرا که عماید
و غیره ساکنین این بلده گروه گروه برای ادراک این اقبال کمر استقبال بسته اینک منتظرند
حضرت فرمودند که شنیدی بیت بود روشن به دانش پیش شان هر که باشد دست دوست
پیش دستان و چون پیش دستی کردی گوی مسابقت ربودی انشاء الله العظیم جز بکاشانهٔ تو
دیگر جا تا مدت قیام این شهر مسکن نخواهم گزید در این اثنا دو سه عماید کشتی [illegible]
رسیدند و بملاقات فائز گردیده درخواست نزول بمکان خود با اذعان حضرت بکمال
سماجت و لجاجت نمودند حضرت فرمودند که ما از منشی امین الدین احمد خان عهد و وعده
کرده ایم که تا مدت اقامت این شهر بمکان ایشان استقامت داریم الحاصل بعد صلوة
مغرب چون تاریکی عالم را فرو گرفت از کشتی فرود آمده بسواری پینس بمکان منشی
تشریف بردند و منشی مسطور سکونت آن معدن فیض خاص در باغیچه خورش کرد بکمال

زیارای گفتگوی خود از مدعی و مدعا علیه هر کس که غالب یا مغلوب گردد حق الوکالت ازیشان
هرگونه با ایشان میرسید بمقتضای براه انگریزی دو بار بچشم خود معائنه کرده ام که از
عدالت مبالغ خطیر بر فیل بار کرده گاهی سی هزار گاهی چهل هزار با ایشان واصل
میشد و قریب پانصد کس از طلبا و فقرا از سرکار فیض آثار ایشان هر دو وقت طعام و
بعد شش ماه کسوت بلا تعرض بجید وکدی یافتند و هر رهروی که عازم بیت الله الحرام
یا وطن مالوف از ان رجع فیض طلب میداشت بکشاده پیشانی دامن آرزوی شی گران
بار میساخت لیکن با وجود این دولت و اقبال و این ابهت و اجلال از عبادت
منعم حقیقی و محسن تحقیقی همواره غافل و ذاهل نمی بود که مزیدی بر آن متصور نباشد
چون از کار عهده خود فراغت یافته بخانه میرسید با مورات خانگی که بشخصی سپرده بود
خود را بیکار و معطل داشته در شرب خمر و تماشای رقص و مجرا گی زنان پری پیکر هوش
مشغول و مصروف بودی مگر از وقت ورود سعادت آمود جناب عاقبت محمود روز و
همنشینش می بود و شبانه بجان بلای آفت اندای که بیخ شجره دین و ایمان میکند و عاقبت
را گونه ریه و رخ می انگند منهمک و مشغول بود و مدام با ندمای خود میگفت که حیف صد حیف
که عشرت دنیوی که سم حیات اخروی است این روسیاه عاقبت تباه را کس محض است با وجود
این اکثیر فیض تاثیر که بجد و جهد الان دستیاب باشد محروم و ناکام میدارد چون
دو هفته برین ماجرا گذشت و قریب دو هزار کس از عباید و علما و غیره متوسلان ناظم
آن مکان به بیعت آن سید عالیشان گوی سعادت ربودند روزی ندمای خود را

تاید و بعده ابواب لهو و لعب بر روی خود بگشاید هرگز مانع و مزاحم و متعرض نخواهم گشت لیکن شرط
است که مواجه و شانه بنده گردد به پیرامون امورات شنیعه و رسمیات قبیحه نگردد و پرده ناموس
خود را پیش من ندرد آن مریم نهیم این مژده را بحضور مرشد رسانید با مدادان که روز
جمعه بود با بسیار شیرینی و نذر بنظر آن عالیقدر گذرانید و ربقه بیعت شریف که عروه
وثقای مرامند و حمایل است گردن خود را زیب و زینت بخشید و آن حضرت بعد اختتام
کلمات بیعت علی ملاء الناس که مجمع هزاران کس بود با آهنگ بلند دست آن ارزق
گرفته فرمودند که شرطیکه فیما بین ما و شما دائر است از دایره آن پا بیرون ننهند
بموجب بیت مشهور بیت هر کس که ز اندازه نهد پای فراتر * بستی است که بر [illegible]
بام ندارد * مستمع چون این گوهر گرانمایه را آویزه گوش خود کرد طوفان گریه و زاری
چنان جوش نمود که همه اهل مجلس در گریه افتادند و او از هوش رفت سید صاحب فی الفور
آب طلبیده بروی چند کلمات طیبات دمیده بر چهره اش زدند که بهوش آمد و بعد ساعتی
جواب داد که بنده ضعیف را چه یارا که عهود و مواثیق حضرت را که اثقل و اعظم از کوه
الوند است تحمل توانم شد مگر آنکه همت عالی و دعا متعالی بدرقه این راه و دستگیر این مسکین
خواهد بود مصداق قول سعدی علیه الرحمة بیت کسیکه استعانت بدرویش برده * اگر
بر فریدون زند درویش برده * بعد انجام این کلام سید عالیمقام برخود و دست حق پرست
را برداشته و کلاه از سر نهاده وثوق این عهود و وفای این وعده با هزار ضراعت و
التجا و با انواع سماجت و الحاح از رب الارباب خواستند و [illegible]

از خانقاه مغرب پا بیرون کشیده مانند اوتاد و ابدال در چهار گوشه عالم تماشای نظاره
آیات الله بمفحوای فانظر الی آثار رحمة الله بهر گوشه و کنار بتلاشی در سیر و دگر
منشی مسبوق الذکر دران معلم وحشت انجام که مملو و مشحون از چراغان و قنادیل کهلی
بعض از اجانب و اقارب بود دست آن شاهد رعنا گرفته در خانه دلبسته بسر یعیش و
نشاط جا کرده حال آن دو کس بمصداق این چند ابیات مؤلف رساله است **مثنوی**

بیک برج شد ماه با مشتری — یکی چون ملک دیگری چون پری
دو گوهر بیک کان نمودند جا — یکی کاسد و دیگری بی بها
ازان دو یکی را سعادت قرین — بتیه شقاوت دگر خار چین
یکی همچو گل جان دگر همچو خار — یکی چون خزان دیگری چون بهار
یک از شمع ایمان بدل افروخته — زایمان دگر دیده بر دوخته

چون بازار عشوه و ناز فیما بین آن عاشق جان باز و معشوق دلنواز طناز گرم
گشت بخریداری مشتری برضای فروشنده متفق گردیده شیشه شراب از طاق
آورده با ساتکین و پیاله بیک کرسی نهاده خواستند که باهم بنوشند که دفعتاً
آنکه چند دروازه آن مکان بسان هفت خانه زلیخا مسدود و مقفل بود مفتوح
وار جناب سید الساجدین رسیده بر کرسی که مقابل کرسی ایشان در نهاده بود
انگشت بدهان بنشستند آن یوسف دوران چون بتامل تمام و تفکر مالا کلام بچشم
نگاه کرده بشناخت شیشه و پیاله و ساتکین را بر زمین زد و بکلمات تسبیح و تهلیل

۷۴

بعرض تبیان آورده و بعد از آن گفت که کدام روکه آبرویش بخاک مذلت و خواری ریخته
شد در آن محفل عالی که محل و مقعد صدق است باریافت رو آرم آنکس جسارت نموده و جواب
گفت که اولیا خدا و پیشوایان راه هدا اصلح انواع اشتباهی و اخص الخواص خلیفه الهی
هستند اگر ارادت صادق و عزم توبه راسخ داری مضمون این رباعی را بدرقه خویش
نموده قدم جسارت برکشا

رباعی

باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ	گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ
این درگه ما درگه نومیدی نیست	صد بار اگر توبه شکستی باز آ

شخص مذکور بمجرد استماع این نوید فرحت جاوید از سر قدم ساخته بمجلس فیض الاحاطه گشت
و بمجرد روبروی آن شمائل نورانی لرزان و گریان بر پای حضرت افتاد حضرت شیخ
برداشته در کنار گرفتند و تسلی و تسکینش داده به پهلوی خویش جا دادند در مدت هفته
و عشره این خبر بر خاص و عام منتشر گشته و ساکنین آن بلده عظیمه تا مدت دو ماه هر روز
قریب هزار کس بشرف بیعت بهره یاب میگشتند رفته رفته چندان هجوم عوام و خواص
گردید که درویشان پاس فراغ بجز نماز پنجگانه دست نمیداد تا باکل و شرب چه رسد و چون
اجماع خلایق هر روز از احاد و عشرات بل از الوف کثیره متجاوز گشت مکانی وسیع
متصل مکان آنحضرت بود آنرا از مردمان مملو و مشحون میساختند و چون پر میگشت حضرت
بر دروازه تشریف ارزانی فرموده هفت هشت دستار را واکرده بهر گوشه و کنار آن مکان
بدست یا مین سپرده الفاظ بیعت مبارک را مانند الفاظ اذان با آهنگ بلند تلقین میفرمودند

و احوال نکاح از زن و مرد تفتیش میساختند زنیکه بی نکاح بامرد خود معامله زنان و شوهری داشت اگر در آن محفل حاضر بودی سنت نکاح بر ایشان جاری میساختند و اگر از احد بجا حاضر نبودی او را بتاکید تمام حاضر ساخته الفاظ نکاح تلقین فرموده رخصت میداد و اگر احضارش ممکن نبودی تبقید مزید مامور شدی که الآن بدون نکاح همبستر نشوی و مشتاق عهود شدید و از وی گرفته رخصت میکردند حاصل قصه هر روز در روت شش پاس بر مردمان این قماش سنت سنیه نکاح جاری می بود و اخراج در بلده عظیم آباد و کلکته از هر محله متواتر و متوالی خبر رسیده که چون بالیقین مستفیدین بیعت گشته بمسکن و ماوای خود جا گرفتند هر رئیس متعین خود را جمع ساخته صاف صاف بآهنگ بلند میگفت که هر کس که از شمایان بسید المجاهدین بیعت کرده باشند مارا بگویند که رسومات برادری باری جاری خواهیم داشت و هر نابینای که ازین محل هدایت محروم خود را خواهد نمود او را بند و در فرنگی خواهیم انگاشت و احکام برادری یکقلم از وی مقطوع خواهیم نمود بجز شرط و حجت تمام است چه گویم و چه نویسم که بعد از سنوح این سانحه عجیب کوته هجوم در دروازه آنحضرت شبانه روز مهیا و موجود بود و کلک خامه بریده زبان از نوشتن تفصیل این اخبار اگرچه اندکی از بسیار و مشتی نمونه از خروار باشد از حیز امکان بیرون است و در هر هفته چون سید المجاهدین مولانا عبد الحی را که برای وعظ گفتن مقرر بود ند در روز پنجشنبه و در روز مبارک جمعه بعد فراغ نماز ظهر که اول وقت فراغ میشد تا نماز شام چنان شمع هدایت و ارشاد وی افروختند که خلایق پروانه وار بران میسوختند ابیات در اقوام

نیست چرا که این درویش بعد یک دو سال از دیار عرب خواهد گردید ایشان جواب دادند
که تا این کس تا دامان قیامت زایل و معدوم نخواهد گردید بسبب اینکه جمیع فرقه مسلمانان
باهم عهود و مواثیق بایمان غلاظ و شداد مستحکم و مضبوط کردند که هر که دامن لب خود را باین
نجاست بیالاید جرمانه سنگین بعد گرفتن توبه بدادن طعام حسب حال او مقرر و مسلم گشت
از جا آنچه اهل محله عهدنامه از جمیع توابع و متبوعین خویش نویسانیده بپیش خود میدارند
حاکم بعد صفا این کلام بایشان گفت که هرگاه این درویش متوجه سمت مقصد خود خواهد
گردید بعد اطلاع از سوانح شهر و اخبار کیفیت مسلمانان در محصول شما تخفیف
البته بیش زیاد خاطر خواهد گردید و در ایام اقامت آن شهر جمیع همراهیان آنحضرت که
از بریلی باراده حج سعیت اختیار کرده بودند هفتصد و پنجاه کس از زن و مرد و اطفال
بمعرض شمار رسیده بودند و دیگر خلایق بیشمار که از نواحی آن بلده برای بیعت و ملاقات
میرسیدند و مهمانان و رفقای بالضمن و گاهی متجاوز از آن میگشت هیچگاه احتیاج
طبخ طعام در خاندان زبدة الکرام نمیشد بلکه آنقدر طعام ضیافت از هر جانب می آمد
که از مهمانان فاضل مانده در خانهای جوار تقسیم مییافت و ارباب احتیاج یکی برای
شادی دختر و پسر خود و دیگری برای دفع قرضداری خود و کسی برای بنای مسجد و چاه
هرچه هرکس طلب میکرد دامن امید خود پر کرده بمسکن خود معاودت مینمود و شیخ عبداللطیف
تاجر که در آن مدت بر رفاقت حضرت بود از حکم برای اعطیه سائلین و محتاجین بر ایشان اجرا
می یافت میگفت که در مدت اقامت کلکته البته قریب ده هزار روپیه بسائلین وغیره

ملایک مسبح دران بی شمار
نوازن بباغ بهاران هزار

بتسبیح و تهلیل حمد و ثنا
همه غرق در بحر صدق و صفا

یکی گفت ای زائر اندر بیا
ببین سو بسو صنعت کبریا

بجنبش درون رفتم آشفته وار
همین حیرتم رهبر و غمگسار

چون درون رفتم و مقدار دو سه پرتاب تیر راه طی کرده شد دیدم که شخصی بر کرسی مکلل بجواهر تابدار و یواقیت آبدار که هر دانه از آن بخراج هفت اقلیم می ارزد نشسته است و جمالی دارد که عقل رهنمان در وصف او ببادیه حیرانی و پریشانی [illegible] . و جمله ریزه زبان بار تمام شماره توصیفش مانند نال قلم لاغر و لرزان و بر خود پیچان

مثنوی

فروزان رخ خوب آن دلفروز
چو تابنده خورشید در نیمروز

غلط گفتم اعجوبهٔ روزگار
عیان از رخش قدرت کردگار

ز شرمش عرق ریز گل در چمن
بتب لرزه دایم سهیل یمن

دو زلفش بگرد رخش حلقه زن
عیان سنبلستان بگرد سمن

رخش ساده از ریش و سبلت چو ماه
ملایک ورا ساخته سجده گاه

ستادم چو پیشش دلی با ادب
نهاده دو صد مهر حیرت بلب

مرا خوانده نزدیک رفتم چو پیش
سلامی نمودم بآن کشت کیش

بخندید و دادم جواب سلام
شده حیرتم جمله بیرون خرام

جان رفته بتنم باز آمد و طائر هوش و خرد بپریده ببرج دماغم بکمال خرمی و سرور جا گرفت چون دیده ناظر بتماشای آنمکان فرحت نشان بگماشتم مکانی دلربا پر از اشجار میوه گوناگون چون یار بیار درهم آمیخته متصل آبجوهای سرشار صافیه شد ابیات

باغی که کند یورش بهار است	هر گل چو چراغ تابدار است
هر میوه کواکب است رخشان	هر غنچه چو لعل در بدخشان
آب نهرش چو آب حیوان	چون سیم گداخته درخشان
مرغان بدرخت او نوازن	باهم بصدای مرحبا زن
در عقل و خرد بیان نهان	سرمست همه بحمد یزدان

اگرچه تماشای آن بستان که نظیر و عدیلش در ممکنات سفلی امکان ندارد دیگر و آسودگی حاصل نبود بحکم ضرورت بیش کرسی نشین آمده به تفحص و تفتیش لب گشادم که هر دو مکان متضاد چیست و نام چه دارند گفت یکی بهشت برین است دارالقرار مومنین متقین برب العالمین و دوم زندانخانه کفار اشرار که در عبادت اصنام مشغول و مصروف می باشند تو که از زمره کفار فجار هستی و در عالم اختیار سکونت داری خویش را ازین مکان بهشت نشان محفوظ و در امان دار و اگر پیک اجل ناگهان در رسید از هیچ توبه و انابت و لجاجت و ضراعت سودی و بهبودی نخواهد بود و ابدالدهر در دست تغابن مالان و محبوس این مکان قباحت توامان خواهی ماند زنهار زنهار از دینی که داری دست بردار و در احاطه الاسلام

زنده شد خورشید صبح ابتدا

اجمای فضل الله عالم

اجمای رشید و بیدار و دین

اجمای فیض مدح

اجمای سید احمد جب

اجمای هادی اهل فضل

اجمای نعیم لطف و جلال

قصه کوتاه چون صبح دمید و از خورشید عالمتاب کفر و ظلمت یکسو گردید نزد یک صاحب ڈاک رفته بعرض رسانیدم که مرا زود از دو سواری ڈاک بکلکته باید رسانید آن شخص روز دوم بر ڈاک نشسته در عرصه چهار روز وارد کلکته گردید و بمجرد وصول در محل خیر شمول رسیده بعد ادای سلام نذر گذرانید و بی اختیار بپای آن زبدة الاخیار افتاد و طوفان گریه که یاد از طوفان نوح میداد سر داد حضرت تسکین و تسلیش فرموده او را در آغوش رحمت جا داده حالش پرسید مر آن سعادت مند قصه خواب صواب خود را که هزاران هزار کس را از خواب غفلت بیدار میساخت بکمال تفصیل بیان نموده بحر بیان در آورد و بعد از آن حکم بکلمه شهادت گردیده در جرگه اسلامیان و زمره ایمانیان بکمال نشاط و انبساط در آمد و بعرض والا رسانید که هر چه احکام اسلام ضروری و لازمی باشد اجرای آن بر بنده دریغ ندارند حضرت همان وقت مزین خاتم را طلبداشته اصلاح چهره او بطور اسلامیان ساختند بعده مختون نموده در زمره مختونان جا داده دو سه خادم برای خدمتش بگماشتند چون جراحت ختنه بصحت انجامید بلباس فاخره ملبس ساخته بحضور والا آوردند و بشرف بیعت مشرف گردیده بعد دو سه روز فقیر رخصت از حضرت بکف گرفته باز بسبیل ڈاک عازم دیار خود گشت ابیات

چون خزان آمد ز شهر خویشتن	چون بهاران شد سوی آن انجمن
بود زانی طرفه نورانی شده	صدر آرای سلمانی شده
گلخن آمد چو گلشن باز گشت	بود بیگانه ز اهل راز گشت

فضل حضرت محو فضل بهادر دین ... کلکته ابواب ... داشته ... بعرض ... گرده ... دو ... شده ...

در نگاساگر بیان نموده روز سوم مقدار یکپاس روز بر آمده در بحر ذخار در معبری که مشهور بگیلاکاپهی است داخل گردید تند واقعه عجیبه حادثه غریبه رو داده **حکایت منظومه**

درینجا یکی قصه آمد بیاد — گر از کبر و نخوت رود سر بباد

حکایت عجیب است باش هوشدار — بگفتار من سر بسر گوشدار

که میگفت آن سید پاک کیش — دو سه بار بشنیدم از گوش خویش

که من چون ز مسکن ببستم کمر — پی حج و عمره ز بهر سفر

سوی مشرق ملک هندوستان — بکشتی بر انهار گشتم روان

چو بگذر ز انهار کردم گذار — مرا گشت چون بحر اعظم دچار

بآن صورت معنوی شد پدید — بهیبت که هوش از سر من پرید

بجاه و جلال و برعب کمال — که از وصف او ناطقه اندلال

بمن گفت باش جسارت مساز — که تو صعوه هستی و من شاهباز

منم آنکه فرعونیان را هلاک — نمودیم بی بیم و بی خوف و باک

هزاران سفاین بهر سال و ماه — ندانی که چون می نمایم تباه

ندانی محیطم بگرد زمین — منم دائره نقطه دارش ببین

چرا سیر گردیدی از جان خویش — ز زخمم چه دانی تو درمان خویش

ز جان خود امروز سیر آمدی — که پیشم بدینسان دلیر آمدی

نجاتت اگر نیستت بیم و باک — چرا مر بان را نمائی هلاک

زمن آن جسارت که کردم تبه علی بعد ازین نیز باز از کلام	بیامرزم از لطف ای نیک خو که کردم بختم سخن والسلام

بعد گذشتن دو سه ساعت بخوبی لنگر برداشته و بر دریا گذاشتم کشتی را سر دادند
آنحضرت جمیع اهل مرکب را یکجا فرموده دعای حزب البحر را سه بار تلاوت کردند و بعد
ازان بکمال تضرع و زاری برای حفظ جان و مال اهل کشتی بل برای اهالی جمیع
بدرگاه باری مسئلت نمودند و بوقت دعا و تامین اهالی کشتی عجب حالت بر حضرت
طاری و ساری بود که گویا هر کس از گوش جان نوای فاستجبنا می شنود و چون
رویت زمین متعذر و مشکل گشت بحکم آنحضرت هر کسی بجای و آرامگاه خویش قرار گرفت
و مرکب مذکور لیلاً و نهاراً در جریان بود تا آنکه در جزیره کلی کوت که منجمله جزایر ملیبار است
لنگر کردند و ناخدا با اکثر توابعین خویش قریب نصف رفقای خود از مرکب فرود آمده
در کلی کوت فرود گشتند احوال ملیبار چگویم و چه نویسم که معاملات و رسمیات آن
مکان بعجوبه روزگار و مخالف عادات جمیع بلاد و امصار است چنانچه شمه ازان بنوک
خامه بطریق اجمال می سپارم و انموذجی ازان در این صفحه قرطاس می نگارم چون
آن بلاد متصل خط استوا واقع گشته گرمی هوا بحد اتمام طاری و ساری است و از برودت
و سردی بجز نام بگوش ایشان نرسیده بنوع اتمام چه زن و چه مرد همه عریان می باشند
حتی که دختران ناکتخدا تاری از لباس خود ندارند و برهنه محض می گردند و باید بدو جوره
و ماده خود در دوکانهای و محلهای خویش می نشینند و در حجرات و بالا خانها

۸۲

نصف مهر مقرره فی الفور بدست قاضی سپرده با منکوحه خویش بجهاز زن خود میرود و

چون منادی صاحب جهاز قبل روانگی بر اکیان جهاز میرسد آن منکوحه اطلاع یافته

شوی خود را بار نزد قاضی حاضر میسازد و قاضی از وی می پرسد که تو بعد یکدو روز

جهاز نشسته راهی منزل مقصود خود خواهی گشت باقی مهر با خرج ایام عدت اینجا

بیار و عورت خود را طلاق بده و اگر طلاق منظور نیست خرج دو و نیم سال بوی

بسپار چون درین مدت نخواهی رسید طلاق معلقه را شرط کن اگر بعد دو و نیم سال

نخواهی آمد بهرگونه بوی طلاق معلقه خواهد افتاد و چون آن بندر ضبط جهازهای

چین و روم و هندوستان و اکثر بلاد است اکثر کسان آنجا آمده بخرج صد و دو صد

روپیه زن صاحب جمال البقصه آورده تا مدتی که جهاز ایشان برکنار آن

دیار برای خرید و فروخت میماند بوجه شرعی معاشرت می نمایند و چون جهاز روانه

میشود زری که بر او لازم باشد بزن منکوحه سپرده طلاق میدهند ازین باعث

در هر سال اولاد بسیار از ذکور و اناث متولد میشوند و چون بحد بلوغ و جوانی

میرسند و از پدر خود اصلاً و مطلقاً خبر ندارند نسبت خود بطرف مادر می نمایند بهمین جهت

است که ایشان را بلاسیگو میگویند یعنی بچه‌های ... و مساجد آن شهر با کمال رونق و صفایست

مسجدی که در وحوض نباشد و فروش تکلف و فانوسهای زجاجی

و قندیلهای شفاف بانواع صنعتها ساخته در سقفهای مسجد آویخته اند و

اگر احیاناً نادران مسجد مسافری فرو کش گردد غنیمت بارده و نعم وارده انگاشته

۸۳

باری آرد و تا چهار پنج سال بماند بعده درخت خشک میگردد و کیفیت ثمر آوری
این درختها بانواع شتی مقرر و معمول است یکدرخت شگوفه دارد و دوم نیم رسیده
و سوم میوه اش تمامی و کمالیت رسیده مالک خود را بخور دار میدارد و برگ تنبول
و نارگیل و ثالی اقسام و انواع برنج یاد آورد از نعمت جنت نعیم است و کثرت موز که عبارت
از کیله است زیاده تر از خس و خاشاک شبانه روز فیلان میخورند و چون جنگل تر
متصل آن بلده است زراعت بیرم بلکه وجود و جو بها که بکار عمارت آید بخوبی بهم میرسد
و در هر خانه ده دوازده درخت فلفل سیاه چنانچه در ملک ما درخت بقولات بجا بجا
پیا شند در انجاست بعده و چند روز یکدو سه آثار فراهم میکنند و درخت آن شاخدار
نیست بلکه ذی تخم است و مزروعات بیل سپید بسیار است و نارجیل و فوفل بسیار یک
وزن اوان فراوان است برای خریداری همین اشیا جهازها درین بندر رسند و زبان
این ملک بجهت آنکه با سنگل دیپ اتصال دارد سنگلدیپی است که اصلا و مطلقا فهم
نمی آید و بدون ترجمان کار روا ای نیست مقدار دو هفته کمتری کم یا زیاده اتفاق
اقامت افتاد و بعد از ان بر جهاز نشسته بطرف جهاز روانه گردیدیم و چون از
دوازده ملیبار که هر یک از آنها بنادر دریا شور اند قطع نموده در جزیره سیلان که
مروارید سیلانی از آنجا بهم رسد و این جزیره وسیع و فسیح واقع شده و دار السلطنت
این جزیره سنگلدیپ است و مهبط آدم علیه السلام همین مکان است بر جبل انوس
که از تفاخر جمیع جبال ارض ارفع و اعلی است و از زمان باستانی زنجیری عظیم آویخته

بهمپیند تمام خویش گشتند القصه از کناره سنگلدیپ انتعاش نموده بعد از قدری دریا
نوردی وقت جمیع قلعه لنکا نمودار گشت تیز بینان که نظر خود بدانجانب بگماشتند میگفتند
که شیئ بطور کوه سرخ در سواحل دریای نظر می آید چون از معلم پرسیده شد گفت که
همین قلعه لنکا هست و از غایت تموج و اضطراب دریا گاهی پدیدار میشود و گاهی
پنهان میگردد و معلمان عرب این را قلعة العفاریت میگویند و سیت بند را که محاذ
لنکا تا کنار دریا دراز و طول نمودار میشود نزد هنودان مشهور است که رام در وقت
مقابله راون بدریا بسته بود و الی الآن زیارتگاه هنودانست و بر هر کس از تمام
امروز وقت شب یاد الهی و تسبیح و تهلیل و اجتناب از مناهی و استغفار از جمیع جرایم و مناهی
واجب و متحتم است چون شب درآمد آنحضرت بعد از نماز عشا مین حزب البحر کوی
را شب سه بار خوانند و میفرمودند که عفاریت و شیاطین اگر زهره تقابل این
گروه قلیل بیدار ندانند گوی و تا نیک میدان و در ان شب تاریک آنحضرت اکثر
بیدار می بودند و ماند پاسبانان دور و بیرگاه بالا و گاه زیر بر ته بعد آخری گره
بیدار ولی در تمام جهاز سیر میفرمودند تا آنکه شب بپایان رسید و صبح صادق بدمید
و جهاز از مکان خوف و هولناک بخیریت تمام بدر آمد و هرگاه که روز روشن شد
ناخدا چند طبق حلوای از حجره خویش بیرون آورده مجلس مولود شریف منعقد
کرده بعد از اختتام قصاید مولودیه شرینی تقسیم نمود روز سوم شخصی از اهل
جهاز دیگر که در سلک قافله ما منسلک بودند بر زورق نشسته بر جهاز ما آمد و حال

۸۷

گردید چون متصل آن ناگاه شتاب رسید بعنایت الهی از سر نزول بر خاست و نجات از آن مکان
روانه گشت و جهاز از اندرون آب برآمده بدستور قدیم روانه گردید بعد دو سه
روز در جزیره آرمینی رسیدیم و احاطه این جزیره یمیناً و شمالاً و شرقاً و غرباً زیاده
از یک نیم میل نخواهد بود و ساکنین آن مکان مومنین شافعی المذهب اند مسجدی بادو جای
نمود بنا کرده اند و باقامت الصلوة خمسه آن مکان را زنده میدارند و زن و بزرگ بیابان
نزطوم میل بسیار بنظر می آمد لیکن در آب و اگر انسانی نزدیک ایشان میرود و اندازی
دهد و سبب رزق اهل این جزیره گیاهی است که در آنجا میروید آن را بریده و جمع
ساخته ریسمان طیار میکنند و بعد دو سه ماه اهل جهاز آنجا رسیده ریسمان مذکور را عوض
غله و پارچه و روغن زرد و سیاه و دیگر حوایج انسانی میفروشند مگر کیم الکشب اتفاق بیت
بکناره آن جزیره افتاد صبحدم از آنجا روانه گشتیم و بعد از سه پاس بجزیره عقیدی رسیدیم
آن جزیره هم مشابه جزیره مذکور بود بمقدار یکپاس در آنجا توقف نموده روانه شدیم
بعد سیر دو سه روز جزیره سقوطره را که صبر سقوطری از آنجا میخیزد بنظر در آمده و جزیره مذکوره
از آنجا تا آخر انجا میرسید از جزیره سقوطره بحر عرب آغاز میشود چون در جزیره مذکوره
اقامت را اتفاق نیفتاد دوازده روز در بندر عدن رسیدیم جهاز کشتی فرود آمدیم
در بندر مسطور اقامت گزیدیم و ماجرای غریب و واقعه عجیب در آنجا رو داده چنانچه
کیفیتش رشته نظم انتظام می بخشد و آن اینست.

حکایت عدن

کشتی رسید بعدن چون رسید	متصل ساحل او آرسید

گفت پی ما و سه اشتر بیار / تا همه گردیم بر آنها سوار

گفت کجای شتران زین محل / هست بسی دور ور دار الجبل

گر برم قوت پایم کجاست / هر قدم این دم بدم اژدهاست

چونکه شنیدند رفیقان چنین / بر همه گشتند نهایت حزین

مضطرب و گریه کنان زار زار / جمله بگفتند از آن غمگسار

دست برون آر که وقت دعاست / غیر دعای تو پناهم کجاست

گفت پناه من و تان داور است / آنکه بهر حال مرا یاور است

او همه می بیند و داند مرا / هر چه ضروریست رساند مرا

لیک بخوانند درین اضطرار / سبع مثانی همه کس هفت بار

کس عدد خود نه بپایان رساند / کامده یک خرده ره و در فشاند

گفت نگه کن تو به پایان کوه / چار شتر با همه فر و شکوه

باد و شتربان بگفتشان بهار / این طرف آیند هلا هوشدار

چشم خود آنسو همه می دوختند / شمع طرب یک بیک افروختند

چونکه رسیدند همه اشتران / کرد تفحص یکی از ساربان

کین شتران گر بکرایه دهی / منت و احسان بسر ما نهی

گفت یکی بهر کرایه دهم / منت و احسان زچه رو بر نهم

یافتم آن اشتر و گشتم سوار / خورم و خندان چو گل نوبهار

سنت احمد شده از و مستقیم | بدعت از و شده بجهنم مقیم

چشم کشا بین تو کرامات او | تونک بخارا شده از ذات او

سایهٔ او تا بدم نفخ صور | یارب ازین خاک نسازی تو دور

و بزیارت مزار فایض الانوار حضرت سید عیدروس که در انجاست رفتند و بزیارتش
مشرف شدند و شیوه مردم آنجاست که سید ممدوح قدس سره در حل و عقد مشاجرات و معاملات
کامل سیدانند و هیچگونه قسم دروغ بدو نمیخورند القصه چون اهل جهاز از مدت دراز
باشتیاق گوشت کباب و اطعمه خفتند حضرت بپاس خاطر ایشان دو سه روز دران بندر
اقامت فرمودند و هر روز وقت خورش گوشت بانواع شتی طبخ نموده پیش رفیقان
کشیدند بعد دو سه روز روانه شده بسیر دو سه روز در بندر مخا لنگر انداخته شد
و چون سید عبدالرحمن ناخدای جهاز حضرت ساکن شحر که منجمله ملک حضرموت است
بودند و حضرموت از مخا نزدیکتر است حاضر بجناب سید المجاهدین گردیده بعرض
پرداخت که برای مدت یکماه من از خدمت شریف رخصت شده بخانه میروم جهت آنکه
ایام حج لبعد القضاء و سه ماه خواهد رسید من آن حضرت هم درین شهر مدت یکماه اقامت
فرمایند حضرت انگشت قبول بر دیده نهاده سید عبدالرحمن ناخدا را رخصت شحر
فرمودند و احمال و اثقال اهل قافله را از جهاز طلبداشته یک حویلی که متصل درگاه شاذلی
بود خود مع جمیع مردم فروکش شدند رسم این شهر عجیب گونه بنظر آمد که اصاغر و اکابر حتی
که قاضی و مفتی و حاکم شهر در کشف عورت اصلاً و مطلقاً پروا نمیدارند خصوصاً وقت

مشغول شوند و مرد و زن و پسر و دختر اگرچه جوان باشند در بالش ابدا اعتنا نکند گویم
و باک سیادت ننمایند چون جناب سید المجاهدین را کیفیت این معامله از اهل شهر معاینه شود
بیتاب گردیده با مولانا عبد الحی و مولانا محمد اسمعیل شهید پیش قاضی شهر رسیده استغاثه ازین
امر شنیعه که از اهل خانه بصدور می یافت نمودند و در همون مجلس تقضا مولانا محمد اسمعیل آن
بیان موعظت و تذکیر بعبارت قلیل که معنیش کثیر بود بعرض بیان آوردند که سامعان
را در بحور شرمساری غرق ساختند قاضی بعد شنیدن وعظ گریان بخدمت حضرت
عرض کرد که این امر شنیعه را البته ما حرام میدانیم اما حکم ما درین شهر با امتناع این امر نافذ
نیست انسب و اولی آنکه صاحب همراه ما تا مکان دولت که حاکم و رئیس این شهر است
تشریف فرما شوند که شاید مفتاح این قفل توجه جناب مستطاب گردد غرض که همه جناب
کس در کچهری حاکم شهر رسیده قاضی استغاثه این امر بکمال آب و تاب از طرف سید عالیجناب
بخدمت صدر آن مجلس که حاکم شهر بود و در باب امتناع ازین امر شنیع بسیار استبداد و
مبالغه کرد حاکم شهر قاضی را گفت که ازین سید بکمال سماجت و لجاجت از طرف من [illegible]
که این رسم مستمره که از قدیم الایام درین شهر موسوم است امتناع آن از من متعذر است
از برای عاصیان میر رسم هرگونه پاس خاطر حضرت که مهمان عزیز ما اند تا مقدور در
اجرای آن قصور نخواهم ورزید صاحب تشریف بخانه خود برند بامداد آن برای ایفای وعده
خود قاضی و کوتوال را طلبداشته مامور ساخت که منادی در تمام شهر گردانند که احدی
تا قیام قافله هندوستانی که راس الرئیس آن سید عالی مقدار است هیچکس در هنگام

۸۹

سید الساجدین عرض نمود که جناب امام قافله خود را طلب داشته مامور نمایند که غسل نموده احرام

مخمه بند بند ابیات مؤلف

وقت احرام است هان هشیار شو
چند خسپی زود تر بیدار شو

عزم بیت الله اگر باشد ترا
مرده شو وانگه کفن پوش و بیا

از همه لذات نفسانی گذر
شو ملک اکنون ز شیطانی گذر

دور کن از خویش اخلاق دنی
چون حسد چون بغض و کبر و منی

خشم و شهوت را ز خود کن برطرف
تا رضای حق ترا آید بکف

غسل کن احرام پوش و لب گشا
نعره لبیک زن مرد خدا

نعره لبیک از بانگ بلند
هست ایزد را درین محرم پسند

بانگ لبیک از لب احرامیان
هست بر شیطان چو تیر و سنان

در صباح و در مساء سر فراز
همچنین چون فارغ آیی از نماز

همچنین وقت لقاء دوستان
نعره لبیک زن ای دلستان

آنحضرت همه کبیر و صغیر را بصحن سطح جهاز جمع ساخته بغسل مشغول گشتند بعد فراغ از غسل چادر احرام کتان عبارتست از چادر و ردینه که تا نیم ساق باشد پوشیده پیش جماعت نشسته هر دو دست را بلند نموده اول بر ثنای الهی و سپاس نامتناهی نوعی گذر گشتند که بلبلان افلاک ترانه تحسین و آفرین لبریز گردیدند بعده اسپ سبکپای عجز و نیاز در فضای میدان زاری و خاکساری که اقصی غایت خاکساری بود چنان جولان

راهی گردیدند بوقت صبح در قریه جده نزول گردیدند تمام روز در انجا مقیم ما بین شام
گاهان بر محمل نشسته در مقام حدیبیه که در شان آن نزول آیه کریمه لقد رضی
الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل
السکینة علیهم واثابهم فتحا قریبا ومغانم کثیرة الآیة در سوره فتح وارد
شده رسیده در انجا امام المجاهدین با جمیع یاران بدعا مشغول گشتند و بر آمرزش جمیع
قافله بکمال ابتهاج وتضرع وخشوع بجناب واهب العطیات مسئلت نمودند باز از انجا
روانه شده بوقت نماز صبح داخل حرم محترم که عبارت از مسجد الحرام است گردیدند وبمجرد
رویت کعبه معظمه زادها الله شرفا وتعظیما عجب گونه حالت بر مشتاقان جمال با کمال آن
بیت ذو الجلال طاری وساری گشت که قلم بریده زبان بنوشتن اندک از بسیار وشمه
نمونه از خروار جگر چاک وتمام است حاصل قصه بپای آن مقام ذی الاحترام تا عرصه
دراز در مناجات بجناب قاضی الحاجات هر کس از روی دل میخواست راز گفت
بکمال وزاری وابتهال وبیقراری یارای حرف زدن نداشت وآن امام همام گفتگو
کرده آمین آمین میگفتند وگوهر مضمون این ابیات بآب دیده می سفتم ابیات

شکر که تا کعبه رسیدیم کنون
لقمه ز خوانش بچشیدم کنون
محنت ما جمله بپایان رسید
این دل مشتاق کنون آرمید
بیت خدا گشت چو مارا مکان
ما همه مهمان و خدا میزبان
سفره نعمت پی ما بر گشاد
جمله مرادم ببر ما نهاد

سر تراشی است و بعضی تقصیر که عبارت از کم کردن مو بهاست سودی ساخته از احرام عمره
بیرون شدیم و هر کس جامه لباس خواست پوشیده تمام جماعت در مسجد الحرام تا آن
امام امیر حاج عالیمقام رسیده با هم نشستیم و مبارکبادی با یکدیگر میرسانیدیم چون معطوف
ما با شاره امام همام چند ساکن بطریق کرا قبل ازین گرفته بود بحکم آن سید عالیشان
هر کس که لیاقت آن مکان را داشت مسکن ماوای خود ساخت تاریخ وصول آن آیات
شمول قافله در بیت الحرام بیست و هشتم ماه شعبان المعظم سنه یکهزار و دو صد و سی و هفت
از هجرت خیر البشر علیه التحیه من الله اکبر بود چون هلال ماه رمضان المبارک که از اوج
چرخ دوار نمودار گردید گویا مفتاح ابواب عبادت برای ارباب سعادت رسید
بمجرد رویت هلال اخ دامان مسجد الحرام از قنادیل و مصابیح چنان افروختند که افلاک
از رشک و حسرت آن مقام بصورت منقل گشته اسپند کواکب را میسوخت و هزاران چشم
امید بر زمین آن مکان چشم میدوخت **قطعه**

آسمان میگفت الهی کاش من بودم زمین — تا که در من بودی این خوش بیت رب العالمین
لشکر املاک با هم گفتگو میداشتند — کاش چون مردم خدا میساختی ور زمین
بر سر دکان بچه قناد چون جوش مگس — یا که جوش لشکر پروانه را بر شمع بین
گاهی از مشرق گهی از مغرب گاه از سوی جنوب — گاهی از طرف شمال آیند و روی مسلمین
نعره وا سمعنا و اطعنا از زمان — خلق عالم میرسد و روی اطراف زمین
لشکر اصحاب فیل از هر او شد سنگسار — از در هر یکبار ز و گردید بانگ آفرین

ظهور یافت چنانچه این حکایت منظومه ازان خبر میدهد

حکایت

آن اسمعیل مولانا شهید | همره سید چو در مکه رسید

حج عمره کرد جانش آرام یافت | سید مقصد یک بیک در دام یافت

بعد چندین روز او بیمار شد | طاقتش شد طاق و تن ناچار شد

در کسوف آمد چو آن بدر منیر | چاره کردندش طبیبان کثیر

جملگی تدبیرها انگیختند | از هنر صد رنگ رنگین ریختند

آن معاجین و سفوف و آن شراب | بود در حقش بسان زهرآب

از حیاتش چونکه مایوس آمدند | جمله مالان دست افسوس آمدند

بود مولانا شهید ارجمند | روز و شب در خدمت او پابند

شب نخفتی روز ناسودی همین | همچو ماه از غم بفرسودی جبین

بود آن مستوره مخدومهٔ | از نعیم سیدم محرومهٔ

داشتی بیعتش انکارها | مینمود این گل بچشمش خارها

نوش بود آن نیش می پنداشتی | نور بود آن نار می انگاشتی

بار بار گفت مولانا شهید | مادرا این طرفه خوان از حق رسید

خیز بیعت کن بجو رضای او | هر که نخورد آه بروی وای او

تیره گشتی مادرش چون این کلام | گوش کردی زان شهید نیکنام

باز گفتی کای پسر زینسان مگو | کس غلام خود نسازد پیشرو

هر کرا افتد کامرانش میکنند — جانب مقصد روانش میکنند

اندران افتادگی از دور دید — سایه گو یا کز اعمی نور دید

طرفه سایه آمد از دورش نظر — سایه نی همسایهٔ نور البصر

اندران سایه خلایق بیشمار — خورم و خندان چو باغ اندر بهار

هر یکی سیراب از ماء معین — با اخلا و احبا همنشین

هر یکی با یار خود در اختلاط — گرم در هنگامهٔ عیش و نشاط

خواب بین از رهروی پرسید حال — چیست این سایه بگو ای خوش خصال

[illegible] ستظل را باز گو — کیستند این قوم ای مرد نکو

گفت این جمله گروه احمدیست — سایهٔ شان ظل فیض سرمدیست

تو از ایشان شو که تا ز ایشان شوی — دور کن انکار تا ز ایشان شوی

چون شنید این گفتگو از خواب جست — زنگ انکار از دل خود پاک شست

گفت زاسمعیل سید را بیار — تا ازو بیعت نمایم آشکار

سید آمد کرد بیعت شادکام — شد پس یک هفته در دار السلام

حکایت دیگر

چو سید بام القری آرمید — ز بلغار یک قافله در رسید

دران سه صد و چند بودند مرد — همه دین پژوهان و صحرا نورد

از انجمله بودند کشته فقیه — صبیح و ملیح و جسیم و وجیه

این ابیات بگوش افاضی رسانید ابیات

هلال عید قربان بر فلک بنگر نمایان شد | فلک گویی مگر گوی آمد و هلالش طرز چوگان شد
تو گویی ناخن تقدیر بهر حل مشکلها | پدیدار آمد و زان مشکلات خلق آسان شد
مبارک باد بهر آنکس که در بیت الحرام آمد | رسید از پس یکهفته بهر حج پویان شد
تو در عرفات شو سیدان محشر آنکه شان | که یک عالم رسید و بر گناه خویش گریان شد
ندای خاص حجاج رسید در گوش اهل ایمان | چو خلق از رحم از بهر اخلاص گویان شد
ز زخم تیر لبیک آن زمان که حاجیان | که زان پیر ملعون بد زمان تا قتلش حیران شد
طفیل سید احمد ای علی آخر رسید حتی | در آنجا مقصد حل یا نبی کارت بسامان شد

روز هشتم ذیحجه که یوم الترویه باشد گویند خطیب در مسجد الحرام که امیر حاج از جانب سلطان روم خلد الله ملکه و سلطانه با قافله شام و مصر روم آمده بود و بکمال فصاحت و بلاغت بر منبر مسجد الحرام بحضور خلایق که قریب یک لک آدم در آنجا مجتمع شده بودند خطبه مشتمل بر مناسک حج خوانده آویزه گوش خاص و عام گردانیده من بعد فراغ نماز عصر اهل مکه وغیره بیوت خود را مقفل گردانیده حواله بدویان که از طرف پادشاه که عبارت از نایب سلطان نموده که در مره روانه منا شدند کسی وقت مغرب و کسی بعد آن و در آن شهر که است بهر منزل ساختند و منا شهریست مملو و مشحون از عمارات عالیه و اسواق متعالیه که در وسط آن شهر مسجد خیف که بسیار کبیر و وسیع است بر قبر آدم علیه السلام واقع شده و در میان مسجد گنبدیست که در صحن آن برپاست که مصلای پیغمبر است صلی الله علیه

واقع شده و تفسیر آیت کریمه شهر رمضان الذی انزل الآیة اکثر مفسرین نیز حل آن برین کوه والاشکوه بموجب احادیث صحیحه بیان فرموده اند با معنی آیت مذکوره بخوبی چسپان باشد والا نزول آن بجا بجا بر جناب سرور کائنات روح الامین علیه السلام رسانیده اند حاصل کلام تمام حجاج بیتوتت در شهر منا نموده صبحدم بعد ادای صلوة متوجه عرفات گشتند پیش و پس قریب استواء النهار در عرفات داخل گردیدند چون آفتاب از وسط السما مائل جانب مغرب گردید موذن در مسجد نمره بانگ صلوة الظهر بر کشید حاجیان از هر گوشه و کنار دران مسجد مجمع گشته نماز جماعة ظهر و عصر بیک اقامت ادا ساختند بعد دو ساعت نجومی امام که امیر حاج است بر قله کوه جبل الرحمة که مسجد مختصر مقام ایستادن پیغمبر است رسیده بر ناقه سوار گشته در ادای خطبه و مناجات بدرگاه قاضی الحاجات مشغول و مشغوف گردید و دستار و رومال کلان دو سه کس نیز تا بر قدار گرداگردش گرفته چون لبیک میگفت نیز ها در رومالها را جنبش میدادند تا خلایق به بینند و ندای لبیک بر کشند از نوای نعره لبیک گویان زمین می لرزید و آسمان می ترقید القصه مضمون آیه کریمه یوم ترونها تذهل کل مرضعة برای العین مشاهده میشد و مضمون این ابیات

حاضرین میدید ابیات مؤلف

یکی بیهوش و بیخود اوفتاده	یکی از چشم طوفان برگشاده
یکی بر کرده ماتم می نمودی	یکی بر گفته جوی خون کشودی

برای خود و حاضرین و غائبین که با ایشان دست ارادت داده بودند دعا نمودند
و یکی از کرامات آن پیشوای اهل هدایت که از آن تاریخ تا اینوقت ظاهر و باهر است آن بود
که اساس ادعیهٔ عالی این دعا تا فوق السماء رفع ساختند که از جمله این بندهٔ عاجز مستمند
با قافلهٔ نیازمندان که محض افضال بیهمال تو باین عطیهٔ مرضیه بی روی و ریا مفتخر
و مباهی گردیده و باین سعادت عظمی رسیده هیچکس اینجا را ابدا بلقب حاجی ملقب
نسازد و در عرصات قیامت اینجا را جز تو کسی نواز دلیست و چند سال است که این
ماجرا منقضی گشته که احدی باین لقب از حاضرین آن جماعت مشهور و معروف نگردید
امید قوی است که ادعیه دیگر همچنین بوقت اجابت رسیده باشد و چون امیر حاج
آفتاب از ناقهٔ تیز رفتار فلک دوار فرود آمده ندای حج مبارک بگوش یکدیگری
رسانیدند و هر یک بکمال سرعت و شتابی روانهٔ مزدلفه که او را مشعر الحرام هم گویند
و از عرفات سه کروه طرف مکه معظمه است شدند و بعد شب تاریک و انتظام تجمیع
گشته نماز مغرب بین ادا ساخته در بستر استراحت خود را آرمیدند و چون صبح صادق دمید
همه از خواب سر برآوردند نماز صبح ادا نموده خطیب خطبهٔ مشتمل بر حمد خدای ذو الجلال
و نعت رسول باکمال صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم و کیفیت قربانی با شرح و
بسط تمام و غیره مناسک بیان فرمودند اکثر خلایق عوام الناس بعد طلوع نیر اعظم متوجه
منا گشتند و خواص اهل علم بعد سماعت خطبه بگاهی آنطرف گردیدند و منا از شهر سبیل
شرعی است سخن مختصر قریب یک نیم پاس از روز میگذرد که خواص و عوام فراهم گشته

لا اله الا الله الا الله زاغ کلی یا منه بلگلشت چمنستان کن ودوم که محمد رسول الله است
عازم گردیده به ترانه این ابیات مترنم گشتند قصیده مدحیه در نعت فخر کائنات

ای ساربان محمل کش بر اشتران بادپا ‏ وانگه بیا و زان در راه حدی لب برگشا
آهنگ عشرت ساز کن حدی شادی باز خوان ‏ جانم بعیش انبار کن رحمی بکن لطفی نما
با نعش و کینه میروم سوی مدینه میروم ‏ بهر سکینه میروم سوی مزار مصطفی
آن خاتم پیغمبران شاه و خطیب مرسلان ‏ بر روی خدا روح روان محبوب و مطلوب خدا
از والضحی تاجش بسر زلفش از شوق شد قمر ‏ اسری است او را یک سفر خوش مجیدش هکذا
آن رحمة للعالمین بیشک شفیع المذنبین ‏ یک خادمش روح الامین دیگر بلال پارسا
تا نقشبند کاف و نون بسته نقش از حد فزون ‏ چون او نبسته تاکنون بر صفحه هر دو سرا
ای مرشد اهل کرم وی مقتدای محترم ‏ وی مفخر اهل حرم ای معدن صدق و صفا
چون در جهاد آویختی بس خون کافر ریختی ‏ تنها بخاک آمیختی خونش باده داد غزا
کسری و قیصر با حشم رفتند در ملک عدم ‏ گبران و ترسا یک قلم خفتند بر خاک فنا
علم حق آموختی زان شمع دین افروختی ‏ کفر و ضلالت سوختی پروانه سان آتش بپا
دین تو شد حصن حصین دار الامان مومنین ‏ تکبیر بر کافر زنی ای شافع یوم الجزا
تسلیم حق بر جان تو بر جمله یاران تو ‏ بر آل ذو الاحسان تو ای مقتدای اصفیا
بر احمدت کو از جهان بنمود شرک از هر کران ‏ زو عهد سنت شد عیان شیخ الشیوخ اتقیا
زو بیخ بدعت کنده شد بنیان شرک افگنده شد ‏ عالم از او آگنده شد از نور روی مصطفا

وادی شهرت دارد کرده شد رود رین منزل تربیا نصف شب بوادی سرف که مزار
فایض الانوار ستر علیا جناب میمونه علیها وعلی بعلها الصلوة والسلام من
الله الملك العلام رسیدیم از اتفاقات عجیبه آنکه آن روز هیچ طعام نخورده بودم
چون از خواب آنوقت بیدار شدم از غایت گرسنگی طاقتم طاق و بدر دیدم در محاق بود
بطلب نان پیش هر کس دویدم و بمطلب نرسیدم بناچار برای زیارت در حجره مقدسه رفتم
و پیش تربت شریفه گدایانه ندا کرده گفتم که ای جده امجده من مهمان شما هستم چیزی از رفق
عنایت فرمائید چون از الطاف کریمانه خود شما آنگاه سلام کردم و فاتحه و اخلاص خوانده
ثوابش بروح پر فتوحش فرستادم آنگاه نشسته سر بر قبرش نهاده بودم از رزاق مطلق
دوانا برحق دو خوشه انگور تازه بدستم افتاده عرفت تر آنکه آن ایام سرما بود و هیچ جا
انگور تازه میسر نبود بحیرت افتادم و یکی از آن هر دو خوشه همچون جانشسته تناول نموده
از حجره بیرون شدم و یک یک دانه بهر یک تقسیم کردم و گفتم

مثنوی

یافت مریم گر بهنگام شتا	میوه های جنت از فضل خدا
این کرامت در حیاتش بود و بس	بعد فوتش نقل ننمود است کس
بعد فوت زوج ختم المرسلین	رفته چندین قرنهای دور بین
بنگر از وی این کرامت یافتم	مایه صد گونه نعمت یافتم

بعد از آن مقام روانه شده بامدادان بمنزل رسیدیم و چندین منازل طی نموده
چون بمقام جحفه نزدیکش گردیدیم نصف روز بخیریت تمام بسر بردیم و لیکن از اهل قافله

اطراف وادی که بچرا مشغول بودند برای جمال اتقال مشغوف گردیدند اتفاقا از ابل
قافله برای ادنی مسالمه گفتگو بمیان آمد و از گفتگو بسب و دشنام نوبت رسید برایشم
اکتفا ننموده بکشتی و شتابازی انجامید هرچند که خواص قافله رفع و دفع مجادله میکردند
هیچ اثری پدیدار نگشت تا که جمیع جمالان بغتتاً از قافله دور گشته بسنگباری مشغول
گشتند و سنگباری اعراب مشهور آفاقست که دو کس از ایشان وقت بازیچه از سنگباری
درخت مغیلان را از پا می اندازند بمعاینهٔ اینحالت پر ملالت دران وادی خونخوار
کربلا از وادی قیامت میداد و عجب جیقش و بیقش گرفتار گردیدند و طفلان و زنان
بمشاهدهٔ اینحال بگریه و زاری مبتلا گشتند آنحضرت از معاینهٔ اینحالت پر ملالت چند
فقرات حرز یا البحر را تلاوت نموده دست بدعا برداشتند بعد ساعتی بروی خود مالیدند
و میر قافله جمالان را بصدای هیبت که از استماع آن زهرهٔ شیری ترقید پیش خود طلبیدند
بمجرد استماع آواز حضرت سنگها از هر دو دست خود انگنده بعجلت تمام بخدمت شریف
حاضر شده بعد سلام علیک بپا افتاده و گفت که هرچه فرمائی برانم حضرت فرمودند که
خود را از سنگباری ممنع سازد میر جمال حسب الامر کار بند شده همه کس را آواز داده نزد
خود طلبید و بکمال شدت امتناع این مجادله و نزاع کرد سر جمال و آنحضرت همه را نزد
خود طلبداشته با آنکه فریقین مجروح و غرق خون بودند یک بیک را گفتار گرفتند و از
آتش دشمنی کنار گزیده غریق دریای دوستی گردیدند ساعتی نگذشته بود که فریقین
سخن آشتی و مطائبه با هم مینمودند گویا هیچ دشمنی و خصوصیتی در میان نبود مثنوی

تنهارو و رحال چه خواهد بود بیت هرکه درین راه به تنها رود ٭ خوار شود گر همه تنها
رود ٭ اعراب که قاطعان طریق مدینه اند و اعراب بستند از هر دو رئیس یکیه از شیخان
اوده در نیم راه بر کوهی قبیح وضع که دوم بسعد است سکونت و قیام میداشت در منزل
ششم وقت نیم شب با چند رفقا و احباب بشرف ملازمت سید عالیجناب چون نام خود
بهره اندوز سعادت گردیده بمصافحه و معانقه کامیاب گشته تا یک ساعت صحبت داشته
مسئلت رخصت نمود آنحضرت یک جوالی برنج و یک تهمان پارچه و نحو و مال الطریق
ضیافت و مهمانی بسعد مذکور عنایت فرموده خرسند ساختند و خار خار اندیشه که در
غنچه دلها قافله بخلید بنسیم افضال آلهی شگفته گشت بعد قطع دو سه منازل در
صفرای وادی رسیدند و بزیارت قدوه عاشقان محمدی و سر حلقه محبت طرازان
احمدی حضرت شیخ عبدالرحیم الیمنی البرعی که قصاید ایشان چون شمس برابعة النهار
مشهور و معروف است فایز گشتند و نیز بمزار فایز الانوار ابن عم سید الابرار
علیه صلواة الله الملک الجبار حضرت ابو عبیده بن الحارث ابن عبد المطلب
رضی الله تعالی عنه که در غزوه بدر مجروح شده بودند و وقت مراجعت بمدینه منوره
درینجا انتقال کردند نقد مراد اهل قافله را بدست افتاد و این قبر شریف را ساکنین
آن قریه ابوذر غفاری رضی الله عنه شهرت داده اند و این غلط محض است زانکه
[illegible] و قبر ابوذر علیه الرضوان در ربذه که پنج میل مسافت از مدینه طیبه دارد مشهور
خواص و عوام است و پنج میل ازین مکان موضع بدر است که الآن در ان مکان قصبه

سهروان را قبه اش آید چو ناگه در نظر | از منور چشم صد طوفان اشک آید بدر
قبه کز نقشش عرش اعلی دائما | خوی خجلت ریزد و گوید فنعم المقر
قبه از صبغهٔ تقدیر حق والا گهر | مسکن سیمرغ فردوس است اگر داری خبر
روز محشر زان برون آید کشاید بالها | ز آفتاب حشر بر ما سایبان سازد زبر
تو بگردم صاف میگویم گذشتم زین سخن | هست اینجا خوابگاه حضرت خیر البشر
سید عالم محمد مصطفی خیر الوری | شمس چرخ اصطفا و گوهر بازار اثر
والضحی رمزیست از روی منیرش بیگمان | معنی واللیل گیسوی سیاهش را نگر
از لعمرک طرفه تشریفی ز رحمن یافته | تاجی از انا فتحنا درفشان دارد بسر
دوستانش را تو یابی خرم و خندان چو شمع | دشمنانش را سرنگون بینی روان سوی سقر
فضل لی را انما بدا علی بندا النبی | سال و مه در روز و شب ای بهر شام و سحر
میرود اینک علی با کاروان احمدی | تا شود از سود سودای زیارت بهره ور

چون سپهر رضیه دو سه دوار و خیره چرخ ناهنجار آن محفل دلطبوع است که چون گل
را بعیش و کامرانی مصروف بیند سنگباری تفرقه در جمع وی از عیش و نشاط محروم میدارد
تفصیل این اجمال و تبیین این اجمال بدین منوال است که چون از منزلی که قبه شریفه بنظر آمده
کوچ شد و در منزلی که سنگ سفید از اینجا مدینه منوره بود فرود آمد غره تمام روز بخیریت
گذشت روز دیگر از اینجا وقت ظهر قافله روانه منزل مقصود شد و هر یک بسان گل
خندان و چون بلبل غزلخوان بودند و طبیعت در ساحة قافلان یعنی جناب آقا

قفل را مفتاحی باشد در ان حالت پر ملالت امیر جالالان این قافله با رئیس آن گروه
شقاوت پژوه که رشتهٔ اخوت و مودت فیما بینهما مضبوط و مربوط بود دو چار شده یکدیگر
را شناختند و بزودی پیشش رفته سلام کرده و رسم معانقه و مصافحه بامر سلوک داشتند
و گفتند که زنهار ازین قافله دست تعرض بردار بدین که اهل این قافله جز خوراک
و پوشاک از قسم مال اسباب هم نیست و دیگر آنکه احمد پاشا نائب سلطان بضمانت خود
اینها را بدین جا داده باینطرف فرستاده از انجا که طلب معاش ما اگر چه راست و بدون
آن ایشان چاره نمیدارند اینک قافله مغربیان که حلو و شحون از زر مغربیست بدنبال
ما میرسد و از اینجا یک فرسخ فاصله دارد و غنیمت بارده و غنمت تجرت تر قبه باید انگاشت
و مرام بدون منت و احسان خویش باید پنداشت **مثنوی**

پس با یکی قافله مغربی است — همه از گوهر و در هم مغربی است
بمغرب نهان گر شود آفتاب — ولے مشرقش جان پر از زر ناب
همه ناقه اش حامله از زر است — همه محملش معدن گوهر است
رئیسش چو این مژده از وی شنید — ازان دست بردار شد آن عنید
روان رفت تا که بکوه بلند — بلشکر یکے بانگ زد آن نژند
ازان بانگ آنجمله جمع آمدند — چو پروانه گرد شمع آمدند
شد از برکت سید کائنات — علیه السلام و علیه الصلواة
هم از برکت آنکه جان نام اوست — رضا جوی ایزدی کام اوست

السلام ای باعث بود و نبود
السلام ای منبع صدق و صفا
السلام ای آفتاب اصفیا
السلام ای تا مسند قرب جلی
السلام ای شاهد ربانی
السلام ای سالک عظیم
السلام ای زین قوسین قدم
السلام ای ختم محبان ابرار
السلام ای شمع بزم کبریا

تو ز لطف و کرم بفرمائی		طرفه آن تشنگی که سیرابم
چون نگردی در و تماشائی		ای علی شهر دوست نزدیک است

السلام ای دست تو دریا بجود
السلام ای باعث کون و زمان
السلام ای مرهم زخم العباد
السلام ای ناظر اقلیم دین
السلام ای وارث تخت برین
السلام ای مرهم غم دری

قصه کوتاه وقت عصر بود که ماجرای رهزنان رونمود بفضله تعالے از دست ایشان نجات یافته آخر مغرب که وقت غیبوبت شفق است در ذو الحلیفه رسیدیم ساعتی درانمقام برای قضای بعضی حوایج مکث واقع شد بالاخری قافله پیشتر روانه شد نصف شب در مدینه سکینه در مناخه متصل عیدگاه که الحال بازار آن شهر فیض بهر است مقام واقع شد باقی شب بعضے ازان بخواب بعضے در غسل و تبدیل جامه بسر شد پیشتر از صبح صادق چون دروازه قلعه اش وا شد داخل مدینه خاص شده در مسجد شریف رسیدیم و بعد اداے نماز اشراق روبروی مواجه اقدس استاده بترانه این سلام مترنم گردیده شاید مقصود یکبار گرفتیم و گفتیم **سلام فی نعت خیر الانام**

السلام اے مهبط روح الامین		السلام ای نور رب العالمین
السلام ای فیض بخش انس و جان		السلام ای صدر بدر دو جهان
السلام اے قبله صاحبدلان		السلام ای بادشاه مرسلان
السلام ای موی تو لیل الدجی		السلام ای روی تو شمس الضحی
السلام ای قاسم جنات نار		السلام ای نائب پروردگار
السلام ای مقتدای اهتدا		السلام اے مصطفے ای مجتبے
السلام ای معدن علم و ادب		السلام اے سید عالی نسب

السلام ای حرمت محبوب حق
السلام ای پیشوای شیخ و شاب
السلام ای اشرف دنیا و دین
السلام ای ساکن علیا مکان
السلام ای رهبر راه نجات
السلام ای شافع روز جزا
السلام ای شمع بزم جمال
السلام ای نغمه بخش جان

السلام ای بانی بنیاد ارکان
السلام ای ناصر دین ایمان
السلام ای محسن ابنای زمان
السلام ای بانی بزم برین
السلام ای مغز بخش الانبیا
السلام ای داور دین اسلام
السلام ای بانی دین اسلام
السلام ای مصدر اعجاز
السلام ای شاه کون و مکان

[illegible]

یا شفیع المذنبین دستم بگیر / یک سلام از بندهٔ خود دپذیر

یا رجاء المرتجی کارم بساز / باب لطف خود برویم کن فراز

یا امام الانبیا بهر خدا / وارهان ما را ز آفات و بلا

یا رسول الله بفریادم برس / بیکسم جز تو ندارم هیچکس

در پذیر ای شاه دین زین مستهام / صد درود و صد نیاز و صد سلام

هم بتو بر آل و اصحاب تو هم / بر هواداران و احباب تو هم

خاصه بر آن منبع فضل و وقار / صدر دین صدیق اکبر یار غار

آنکه صدق و فضل احسان کار اوست / ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست

هم بروح آن امام العادلین / قطب حق فاروق اعظم شاه دین

هم بر آن سرچشمهٔ حلم و وفا / شاه ذی النورین عثمان باصفا

هم بر آن خورشید چرخ ابتدا / آن علی مرتضی شیر خدا

هم بر آن دو گوهر گوش بتول / یعنی آن حسنین ابنای بتول

هم بر آن شش کس که از ده باقی اند / آنکه اندر بزم عرفان ساقی اند

هم بر ازواج و بنات تو تمام / هم بر اولاد و نوادهٔ عالی مقام

خاصه بر ارواح آن قطاب دین / کامل ایشانست زین العابدین

بعد از آن بر باقر بحر کمال / بعد از آن بر صادق فرخنده حال

بعد از آن بر کاظم نیکو سیر / بعد از آن بر موسی والا گهر

در زیارات آنکه آن بلده [illegible] علیه چون نعم و بقیع واحد [illegible] دیگر مساجد بقیع مانند مسجد [illegible]

[illegible]

آمد بحیکه تا دو ساعت بخوبی مراقب نشسته می ماندند و احیاناً تا بعضی اشخاص خواص را
با خود باین کرامت اختصاص می بخشید هر چند بار راقم را بهمراهی اشارت میفرمودند لیکن بنده
بملاحظه آنکه جسد شریف نبوی ازین مکانیکه سید مراقب می نشستند دو ذرع مسافت داشت و همین قدر
تفاوت پا یابی داشت دیگر نوع بالا نشستن پیشه نگو که حجاب بود قبول ننمود و بعد
بست و پنجروز لشکر سرما بر سرما تاخت و از دست تطاول و تعدی خود سلطان گرما
را مقهور خود ساخت عالم افسرده مزاج گشت و آسمان برات عیش و نشاط کس و ناکس
برنج و زشت غربا در کنج گول خزیدند و اغنیا در حصار نعام و سمور آرمیدند هر برهنه تنان
آفتاب دوختند و شبها بسان مجوسان آتش می افروختند اهل قافله
کز کلمه مچون هیچ رخت سرما نپوشیده داشتند دست و پاچه شدند و حیران و عجز و فقدان شجاعت به
سمر شام گاهان بسهری مینمودند چون کاکل مهوشان پریشان الحال ابواب افسردگی بروی
عالمیان باز در سموم گرم جوشی و خون گرمی در کاشانه عدم با اختفا انباز مثنوی

جهان افسرده چون طبع لئیمان ... هوا شد اشک ریزان چون یتیمان
فلک با جمله بیمهری بپیکر ... شده یکبار روی باغها زرد
زره پوشید آب از جنگ سرما ... غلط در لرزه بود از جنگ سرما
ز دست دستبرد برد بی قیل ... خزیدی شمع در دامان قندیل
هوا اسکند چون کافور باری ... جهان شد سرد از کافور خواری
چو گرما پیر شد سرما جوان شد ... بهار آخر شد و فصل خزان شد

برخ کج رفتار صد مکر و دغا دارد نهان
حاسدان زان داغها بر سینهای عاشقان

مهر و کرش سر بسر قهر است از وی الحذر
غربت شیرین از او زهر است از وی الامان

گاه یوسف را ز آغوش پدر در دور افگند
گر زلیخا را بوصل او نماید شادمان

اتفاقاً یک دو کس گر زو وصلی یافتند
مهرهای شان ششدر افگند او یکسان

یک دو کس را گر دمی شادان و خرم یافت
سنگهای درد و غم بارد بر آن از بر آن

چاره باید ساختن ناچار باید ساختن
سر نهادستم بتقدیر خداوند جهان

ای علی برخیز با احمد بسوی کمربند
آن درودی خوان بتوضیح سوال آن و جان

اکنون وقت آن رسید که قصیده منقبتیه که از نوک زبر خامه مؤلف این نامه کرامت شمامه است آویزه گوش مستمعان ساخته مسرور و محظوظ نمایم و گوهر آبدار آفرین و جواهر دولت تحسین از هر گوشه دامن دامن بربایم ابیات نظم

گرفت ملک دلم شاه غم بآسانی
به فوج بی سر و سامانی و پریشانی

متاع صبر و شکیبم از و بغارت رفت
چو از سموم خزانی بهار بستانی

ز خار حادثه چون گل تمام مجروحم
چو غنچه خون جگر میخورم به پنهانی

بباغ دل کند انشاد و بلبل طبعم
هزار مرثیها موقع غزل خوانی

تمام سوده الماس میشود هیهات
اگر بدیده کشم سرمه صفاهانی

ز رشک دیده من کاب و رنگ گوهر ریخت
فگند خاک بسر معدن بدخشانی

ز سوزش تو من ای ماه سخت حیرانم
که خفتگان عدم را ز خواب خیزانی

خدیو کون و مکان خواجه زمین و زمان ... محمد عربی فخر انسی و جانی

جلیس خم دنی و انیس او ادنی ... کحیل سرمهٔ مازاغ نور ربانی

گل حدیقهٔ خلق عظیم و لطف عمیم ... حلاوت ثمرات ریاض رحمانی

طراز خاتم او خاتم النبیین است ... که ثبت است بخشورهای یزدانی

باصل اول و در فرع از همه آخر ... بیاد او لست که ممکن نباشدش ثانی

بر انبیا و رسل ذات او بود افضل ... چو بر مجامع انواع نوع انسانی

تمام کون و مکان ذات تو بود در حشر ... جهان چو دیده مردم بود تو انسانی

ز شکر ... رشک باغ ابراهیم ... لب شفاعت اگر روز حشر جنبانی

دم ظهور تو گشته ز سر نگون اصنام ... برای سجدهٔ آدم چو مسجد روحانی

شکست دین متین تو پشت بدعت و کفر ... ز شش جهات جهان چون جلیبه پیشانی

ز آب صافی دین پاک کرد یکباره ... تمام روی زمین را ز لوث اوثانی

ز نور عدل تو بنیاد ظلم شد برباد ... چو ظلمت شب داج از سحر شود فانی

بکوره های دو در قعر چه سمندر را ... همیشه عدل تو می پرورد به آسانی

ساز عزم سوی قعر جاهش ای اکرم ... ز برق گرچه بسرعت کمال جولانی

مبرهن است و یقین این سخن که میدانم ... شوند فلک ازینه اش تو دامانی

قلم چو شعلهٔ طور و دوات آب حیات ... شود که یک بدحش کند در افشانی

ز جوش بخشش او رشک می برند مدام ... بحار و معدن و در و سحاب نیسانی

ز دست رفتم اگر دست من نمیگیری
بحق عظمت آن ذو الجلال و الاکرام
با نبیا و رسل آنکه محو فرمودند
بصدق صاحب غار و بعدل ماحی کفر
بشاه حیدر کرار و قاتل کفار
بآن دو گوهر یکتا که از نبی شان
بآب دیده خیر النسا که چشمانش
که ساز از کرمت جمله مقصدم حاصل
همیشه تا چمن بلبلان بفصل بهار
چمن چمن گل صلوات بر تو باد نثار

خدای را بکن ای ناخدا نگهبانی
که داشت ملک رسالت نیابت ازلی
ز لوح کون و مکان حرف کفر طغیانی
بحکم جامع آیات های فرقانی
که یافت رونق از و کشور مسلمانی
امام روح امین کرد مهد جنبانی
شدند از غم هجر تو رشک عمانی
منه بسینه من داغ یاس و حرمانی
بهم کنند غزلخوانی و گل افشانی
بر آل و صحب تو هم از ریاض یزدانی

بعد رویت این رویا حضرت در عرصه سه روز تجهیز سفر و تدبیر ما یحتاج ضروری نموده بیست و نهم ماه ربیع الاول از مدینه منوره کوچ مع قافله فرمودند و در منزل ذو الحلیفه که میقات اهل مدینه است اقامت فرمودند شب همانجا بیتوتت نموده احرام بسته بیشتر روانه گشتند ضعفا و مرضی که بسبب شدت سرما از احرام معذور بودند انصرام این احرام بر جحفه که میقات اهل شام است موقوف داشتند چنانچه بعد دو روز در آن مقام با قیماندگان احرام بستند الغرض بعد از یازده منزل در دو یکمقام در بلد الامین و بیت الله العظیم بخیریت و عافیت رسیدند و در خانهای خود با سکونت گزیدند و مضمون آیت

۱۰۹

در جوش بوده هر یکی می نالید و مضمون این اشعار آبدار نامه نگار بذروه فلک دوار میسراید غزل

الوداع ای کعبه اینک آمده یوم الفراق
دلفگار و سوگوار و بیقرار و سوخته
چشم من شد آب می‌ریز و سینه‌ام شد آه خیز
میروم از کوی تو گریان و نالان در حریم
گر روم لیکن کنم روی توجه سوی تو
مسجد تو چشم عالم تو دران چو مردمی
میرود اکنون علی با احمد از حکم قضا

از فراق تو تمامی طاقت من گشت طاق
جیتو گردیدیم و آمد بدر رویم در محاق
زان دل شوریده ام گشته کباب از احتراق
داغ تو مانده نشان بر سینه تا یوم التلاق
در نماز و ورد و دعاها از نیاز و اشتیاق
ای سیه پوش عرب ای قبله شام و عراق
الوداع ای جان جانان بنده یوم الفراق

بعد از اختتام طواف از باب الوداع بیرون شده بر اشتران سوار گردیده همه شب راه رفته صبحگاهان بجده رسیده و از انجا شبگیر زده به بندر جده قیام ورزیدیم شش روز دران مقام نموده روز هفتم بر کشتی سوار شده هفت روز سیر بحر نموده به بندر مخا رسیدیم مقدار پانزده روز انجا مقام مانده بعده از انجا بر مرکب نشسته بعد دو روز چهار روز بحول الله و قوته در جزیره بمبئی داخل گردیدیم تا ما از مخا تا جزیره مذکور بسبب تواتر امطار که لیالی و ایام بسان دل و دست کریمان و جنبدل [illegible] بود و دریا مانند سیستان چون بحر خروش مینمود هیچکس حی نیاسود شب با اختر شماری و روز به بیقراری بسر میگشت و بحمد الله مع العسر یسر کرکب سید المجاهدین از جمیع مراکبها پیشتر به بمبئی رسید ناخدایان و تجاران جزیره مذکور متفق الکلمه میگفتند که جهازی

بلکه زاید اقامت در زمیه از ملاقات فیض آیات خود مریدان و دوستان را با حسن وجوه بنواختند درین مدت مجلس وعظ و تذکیر و محفل پند و نصایح دلپذیر بخوبی بیار استند و شمع هدایت و ارشاد آن گروه درین شیره از دوخته بنهج مستقیم و سهل درین قدیم رهبری ساختند

دو سه در بندر کلکته ماندند ... پس آنگه ایت هجرت بخواندند

نو وده چند کشتی را کرایه ... شدند این بچه کشتی بود و آ

در آغوشش که دو سه چون نشستند ... کمرهاے عزیمت سخت بستند

دران اسباب خود را بار کرده ... خدای خویشتن را یار کرده

فلک بوده است آن دریای ذخار ... هلال آسا دران کشتی پدیدار

فلک را یک هلال او را هزاران ... چو انجم هر یکے کشتی سواران

مه نو را پر از انجم که دیده است ... چه دیدن کس بعمری هم شنیده است

به یک کشتی امیر المومنین بود ... هم اهل بیت و ے هادی ترین بود

شدند آن ماه ها چون مهرتابان ... ز شرق جانب مغرب شتابان

چو تا شش ماه منزلها بریدند ... پس از شش ماه در موطن رسیدند

درین شش ماه گه جنبش گه آرام ... همی دیدند هر یک کام ناکام

امیر المومنین در مسکن آمد ... تو گویی جانش رفته در تن آمد

زروه شبگیر شب شد صبح روشن ... جهان یکبار شد همرنگ گلشن

بسر آمد خزان را زندگانی ... بهار آمد به بخت کامرانی

بیکی شدند حضرت آن پیر شیخ ... [illegible]

را همراه آن جماعت ... [illegible]

بیکی بجمعیتی و اخلاص ... [illegible]

علی الخصوص ... [illegible]

[illegible]

111

آورده اند در آخر این کتاب ... برای برکت ... [illegible]

نقل خط حضرت شاه ... صاحب ... مولانا ... [illegible]

جمعه ... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم ... [illegible]

معظم نوشته بودند ... [illegible]

در سه ماه کرده ... [illegible]

اولاد شاه عبد العزیز ... [illegible]

امّا بعد عرض سلام مسنون و تقدیم تعظیمات و تکریمات و آداب و اخلاص عقیدت سمات
معروض آنکه الحمد لله که فقیر و تمام قافله بخیریت و عافیت تمام در مکه معظمه آخر ماه شعبان
تا وقت تحریر کاغذ بلده آمین هستیم و بعد حج عزیمت زیارت مدینه منوره داریم الله تعالی
بعنایت خود حج مبرور و زیارت مقبول نصیب فرماید امیدوار ادعیه وافیه خیر که آنجناب
هستم بفضل الله تعالی درین سفر سعادت اثر بشارات و عنایات عمده رفیعه از درگاه
حضرت رحمان جل شانه این فقیر یافته است پاره ازان که اینوقت ضبط آن بعقید تحریر
میسر است بنا بر تفریح خاطر مقدس آنجناب و سائر برادران مومنین که باستماع ایشان مسرور
عرضه میدهد درین عرضه هم اظهار نعمت او تعالی است که صورتی از صور شکر است و
مراد فقیر ازین عرضه بنابر آنست که از برکت جناب عالی این جنس عنایات بر حال فقیر ابتداءً
آغاز شده و در تربیت و سلوک عنایتها مبذول گردیده و عاجز بوده از فضل او
تعالی نوبت به اینچنین معاملات رسیده و امیدواری ادعیه وافیه علی الدوام است
تا که حق تعالی بمقصد اعلی و مطلب اسنی رساند و بدایت و رحمت عامه خاصه گرفتار
جناب بر خلایق گردد هر ایرکه بکار آید پس منجمله آنها اینست که در تهیه اسباب روانگی از وطن
خود بودم و مشاغل کثیره بداد و ستد وغیره بسیار روبکار میامد تا که از صبح نوبت
به نیم شب میرسید در همان ایام شبی همچنین کاری در خانه خود مشغول بودم و مکان تنگ
مختصر از سعی و تردد برادران مومنین بامداد و اعانت دستهای نیکه مکان بنا شده
بود و در همان مکان بودم که روحانیت آن مکان نمودار شد روبروی من کمال

چنان مفهوم گشت که کشتی فلانی از ین کشتیها غرق خواهد شد و دران کشتی از اسباب
مردم بار شده بود برای این فقیر کشتی دیگر غیر آن معین شده داشتم که اگر تقصیر کسی خواهد
بود پس من هم بوجهی هرچند غفلتی شده باشد دران تقصیر شاملم آمادگی سواری خود
دران کشتی نمودم ز جانب غیب ارشاد شد که الحال آنرا غرق نخواهم کرد و شکر الهی ادا
کرده بطور معین گشته بود گذاشتم الحمد لله که بسلامت و حفاظت بهار سید شد و هرگاه از
کلکته روانه شده بدریای شور رسیدیم و آثار دریای شیرین منقطع گردید موج دریای
شور بکمال ابهت و شوکت و دبدبه و طمطراق که حق تعالی او را اعطا فرموده پیدا
گشته با نفیر [illegible] و مقابله و مواجه استادا الفاظ یاد نیست اما این قدر مفهوم گردید که عب
و هیبت خود مینمود و درخواست میکرد که التجای و تضرعی و انکساری پیش او کرده
شود چونکه گاهی از راه [illegible] بکمال شوکت و بزرگی پیش آمد از شوکت و هیبت
آن متعجب شدم اما دران جا بخیال مشاهده حضرت ذو الجلال هم جلشانه حاصل بود غرض
غیبتی و غفلتی از ان هم نبود چون هیبتش دیدم و درخواست او معلوم کردم عب
و ترس آن هیچ در نفس من اثر نکرد و پروای آن ننمودم در جواب آن گفتم که من و تو
هر دو بنده خدای تعالی هستیم مرا از التجا بتو چکار هرگز بسوی تو التجا نخواهم برد بلکه
تو و من و آسمان و زمین و مور و جماد همه ها بدست قدرت مالک خود یکسان هستیم
و مدح و ثنای و عظمت و کبریای حضرت حق جلت عظمته بیان نمودم آن موج این
بیان شنیده از مواجه برفت تا ما شاد ان معلوم میشد و آن وقت که جهاز بجای [illegible]

۱۱۳

تردیدی بود که احیاناً اهل قافله خصوصاً گاه زمان را بسبب غیبوبت فقیر تخی و تعبی

میرسید در فرود آمدن خود متردد بودم شب جمعه مرکبی گرفته نظر آمد و آن روز در جینه

سیدیدم و اندیشه آن بود که مبادا قوم افغان و قطاع الطریق باشند و مسموع شده بود

هر گاهی قوم افغان قطاع الطریق بر مسافران یورش میکنند و غارت مینمایند اینمعنی

موجب خلجان خاطر گشته بود حفاظت و صیانت بهر حال مرجو و مرعو و اجتناب ابتید

و در فرود آمدن از جهاز تردد نیامد جز سیده بود که از بارگاه بی نیاز مطلق ارحم

الراحمین جل شانه بشارتی یافتم باین مضمون که تو بیدن برو ما نهاد با انگذارها

سپرد ما کن و درین بشارت هر چند اهل قافله که دران جهاز بودند همه شامل لکن خصوصیت

او با و لواحق این عاجز زاید از دیگران و دران بشارت فهمیده میشد صباح جمعه که

بر زورق سوار شده متصل کوه عدن بکناره رسید بعد از چند رکعت نفل دعا

کردم بجهد لسد اجابت از ان سو متوجه بود و مژده بار رسید که از جانب جمیع ال

کسانیکه همراه فقیر بودند عنایت خاصه بطوری متوجه شد که آن را بهیچ شانی تعالی تعبیر

نا خره کار خشنودی و رضای و افره است تعبیر توان کرد و این حقیقت مشاهده فقیر

تفصیل میشد و حتی تدریجاً از انها بانزمان هیچ که دران جهاز سوار بودند من بعد

با سواران جهاز که اهل قافله در آنجا بودند من بعد تمام مسابقان بر دست فقیر

متوجه شده که مضمون بخشش و غفران بود همه اینها مفهوم میگشت و سابق ازین

دعای بر زبان فقیر اجرا فرموده بودند که حاصلش این بود که این دیار و ملک بجوار

والا بدان در رویش با راسخ بود و توسط و توسل باین فقیر مینمود و درخواست دعا میکرد
و جوش رحمت الهیه دران وقت والا بجا آن مرتبه بر که صراحة معاینه میشد که اورا انجاب
سعادات الهیه فوزیاب روند ثانیا عموم و شمول آن معلوم میشد تا که در جوش رحمت دریافت
شد که هر که امسال حج خواهد کرد بسبب تو بنابران که تو در آنها خواهی بود همه را بخشیدیم
و چونکه جای محاذی یلملم رسیده و ستعداد احرام کردیم فقیر غسل مینمود و چندی از رفقا
غسل میداوند و امانت دران کار میکردند متفرقی در بخششی در حق همها کاین عمل
نموده‌اند معلوم شد که همه آنها آمرزیده شدند بعد که وقت تلبیه رسید شخصی دران
مجمع سبقت کرده به تلبیه آواز خود را بلند ساخت عنایتی باین معنی در رسید که هر که پیش
از تو تلبیه میگوید تلبیه اش را ماهی مختوم در روز حصول شرف سعادت دخول در مکه معظمه
هرگاه که از بیرون طوی گذشته متوجه گذاشتیم تا از ان راه در آئیم حالتی عجیب برایت
که شرحش متعذر است طاری و نمودار بود حتی که بر همه حضاران واقعه و آنحال اثرش
جلوه گر نمایان میشد لبیک که میگفتم مشابه میگفتم این گفتن مخاطبه ایشان قسمی بود و اجابت و
قبول آن میدیدم و در دعای آنوقت فتحی شده بود که بخوبی تمام مطلب عرض میکردم
در آنحال این مضمون به تعبیر عجیب از زبانم آسان شد که مردم جماعتی گنهگار و شرمنده
از بلاد دور دست بجرم و ماس تو رسیده‌اند و بنیاز امن آورده‌ام و چنین
و چنان خواهانند در آنحال عجیب بشارت حیرت افزا پیش آمد باین کیفیت که آنها را
چه گفته آید یعنی آنها خود متحقق کمال عنایت و رحمت اند خصوصیتی سیار عند شانی

۱۱۵

در دولت کالی گو ضعیف شده
باشد از این معروف محروم
نمانده و در لیلة القدر در
رمضان شریف دعا را بلند
عموما و خصوصا کرده شده
و اجابت را متوجه آن دعا ها

جز ادعیه و ادعیه بنیله آنجناب است و آینده را ترقیات ببرکت ادعیات زاکیات بجناب مبارک در جای واثق است که دعاها از سوده باشد و فقیر و تمام معتقدین مخلصین در اماکن و اوقات متبرکه دعاها بکنند الله تعالی اجابت فرماید انه علی کل شیء قدیر و بالاجابت جدیر زیاده بجز ادب چه عرض نماید والسلام والاکرام و آخر بشارات اینست که لفظ پاره سند رجا این عریضه از جنس مبالغه می نمود محو آن ملحوظ گردید ممانعت از محو آنکه این فی الواقع پاره هست معلوم گشت والله تعالی اعلم بخفیات الامور و علانیتها در بیان بهشت آرای سلطان الاولیا و المتقین امام المحدثین قدوهٔ اهل تمیز حضرت شاه عبدالعزیز علیه الرحمة والرضوان

چه نوشش و نیشش باهم آفریدند
بعالم عشرت و غم آفریدند

بهاران گرچه رنگ آمیز باشد
خزانش دشنهٔ خونریز باشد

اگرچه روز باشد روشنی زار
شب او را می نماید تیره و تار

برین گفتار اینک شاهد آرم
بگوش دل شنو کان می نگارم

که ناگه از قضای ایزد پاک
خجسته وارث سلطان لولاک

امام جن و انس شیخ آفاق
بعشق الله جفت از ماسوی طاق

چو غمخوار دین او را سپردند
ازان عبدالعزیزش نام کردند

چو تنگ آمد ازین زندان فانی
رخ آورده بملک جاودانی

سوی خلد برین منزل گزین شد
بفردوس آمد و مسندنشین شد

هجرت از دار الحرب بدار الاسلام و جهاد با کفرهٔ لیام و ارتفاع اعلام اسلام و اشاعت
اظهار دین پیغمبر علیه السلام در هر مواطن و مقام و در جبلت قلب آن زبدة الکرام مخمر
و مجبول بوده بود و وجوب این نیت عظمی در کشت زار طبیعت مستتر و مختفی می بود در اوان
که سنین عمر شریف باربعین رسیده بحکم بفحوای آیهٔ کریمه و لما بلغ اشده و بلغ اربعین
سنة الآیة بهمگین اغصان و اوراق شجرهٔ طیبه که موصوف باصلها ثابت و فرعها
فی السماء با حسن وجوه سر برآورده مستعد ثمر آوری گردید بموجب آنکه مصرعه که عشق
و مشک را نتوان نهفتن تا دو سال کامل در تجهیز جیوش و ابتیاع آلات حرب مثل
تیر و تفنگ و گرد آوری نقارچیای نام و ننگ مستعد و سرگرم بودند و درین
مدت مسطوره اکثر از زبان فیض ترجمان ارشاد میکردند که تعداد اصحاب بدر رضوان
الله علیهم اجمعین یاران صادق و دوستان موافق یکجا شوند ظهور این امور از
قوت بفعل آید و این شاهد غیبی از جلباب احتجاب و اختفا رو نماید و درین مدت
مسطور صبح و شام علی الدوام بهر منزل و مقام پیش بزرگ ام و لیام وعظ و تذکیر در
فضائل هجرت جهاد آن حضرت و خلفاء ایشان بیان میکردند و خطوط بجمیع احباب
و اخلاء که قبل ازین در راه که مستعد و مثل عقبهٔ اولی که در منا واقع است و در حدیبیه
که در راه جده که بیعة الرضوان از صحابهٔ کرام در آن مقام بوقوع انجامید بیعت جهاد
نموده بودند ارسال نمودند چنانچه بعضی از ینها در بر علی ربعضی در آثار راه هجرت
در قافلهٔ سید المجاهدین رسیده ذخیره اندوز ثواب آخرت گشتند و چون خاطر دریا

۱۱۷

سر هر بیت این قصیده نگر — که حروف هجاست با ترتیب

هست در مدح آنکه از فیضش — بر و بحر و سحاب یافت نصیب

ای ز عشقت آتش افتاده در هر سینه‌ها — لطف کن بر عاشقان از مهر و بر قمع بنا

بوی زلفت را صبا چون در دماغ من رساند — از تحیر آهوانش جمله ماندند از چرا

پیر من عشق است من را در امید وصلتم — بر چه او گوید بجان آریم بی‌چون و چرا

تیره و تار است بی تو عالم اندر چشم من — از رخت عالم منور ساز ای بدر الدجی

ثمر و سی و [illegible] دین و دنیا باختن — خویشتن را سوختن هم داشتن خوف و رجا

جان و دل بر سوز من صبر و توانایی تلم — ذره‌ای لطفت ندیدم چیست این جور و جفا

چیست این ناز و عتاب و چیست این جور و ستم — چیست این بی‌رحمی تو چیست این مکر و دغا

حاصل عمرم ز عشقت چیست والله سوختن — از خدا شرمی بکن رحمی بحال من نما

خون همی‌ریزم و باک که از کس نیاری کنون — میروم نالان بدرگاه امیر با صفا

داور دوران وزیر الدوله دریا کرم — ناظم نظم امارت ناصر جود و سخا

ذو المعالی والمفاخر مسند فیض اتم — ناصر دین است هم اسلام را نور و ضیا

راست گفتار است هم الحق زهی هست و شریف — نیک کردار است و دوستش را روش بر صفا

زبده ارباب فضل صاحب علم و عمل — حامی دین و دول هم دفتر صدق و صفا

ژنده پوشان قناعت را قوانش تکیه‌گاه — بر کسی ساز بی‌نوایان مرحبا صد مرحبا

ساعی اندر کار نیک و ساعی اندر زوبند — دست او دریای جود است و دلش کان عطا

همت من پست باشد زین مدیحش بلند
لازم آمد دعا تا اقبال و دولت بر دوام
یا الهی این دعایم را اجابت کن قرین

بازمیگردیم بر دارم کنون دست دعا
لازم اعداش باد محنت و رنج و بکا
بالنبی المصطفی قد تم هذا المدعا

و چون درسال این اعجوبه که عبارت از مخزن احمدیست قصیده در مدح نواب مستطاب که بفرمان همایونش این عروس را آرایش به پیرایش یافته یک قصیده مصنوعه بصنعت توشیح تعبیه کرده شد در آخر کتاب هم یک قصیده و همچنین تاریخ آن جناب فیض مآب مندرج کرده آید تا اول باخر نسبت دارد

نظم

شکر صد که زفیض باری
کز چهل ساله احوال امام
قلم از مخبر بخود در بالید
محو کم چشمه آب حیوانست
صفحه اش جمله خیابان بهشت
چونکه پیرایه انجام گرفت

گرد این چرخ مقرنس یاری
مرتسم گشت بآیین تمام
که سرش تا قلم لوح رسید
بلکه تسنیم ریاض رضوانست
نقطه سطرش گل و ریحان بهشت
مخزن احمدیش نام گرفت

سال تاریخ بجستم زسروش
کز کنم بر تو من این راز عیان

این چنین مژده رسانید بگوشش
هان بگو این چمن باغ جنان

در عهد رشد محمد جهاندار شاه
بیاس شانزده از فضل قیوم

سریع القلم هم سیادت پناه
مخزن احمدی شده مرقوم

کاتب الحروف کمترین محمد علی اکبرآبادی

از نواب ... [illegible]

وزیر الملک نواب ... [illegible]

محمد علیخان بهادر صولت جنگ خلد الله ملکه و زاد ... [illegible]

تمام شد

مطبع :- تاج الدین پرنٹرز لاہور

فاضل بریلوی علمائے حجاز کی نظر میں

طبع سوم پر نوائے وقت کا تبصرہ

مولانا محمد احمد رضا خاں علیہ الرحمۃ کی ذاتِ گرامی محتاجِ تعارف نہیں وہ علم و فضل کا ماہتاب تھے جس کی روشنی قریب و بعید کو منور کرتی رہی۔ وہ علم و عرفان کا ایک سمندر تھے جس سے متلاشیانِ حق سیر ہوتے رہے ان کے فیوض کا دائرہ برصغیر تک ہی محدود نہیں تھا، عرب و عجم کے عظیم علماء و فضلاء نے ان کے علمی کمال اور عارفانہ شعور کی کھلے دل سے شہادت دی۔ فاضل بریلوی کی عظمت کا اندازہ اس بات سے لگایا جا سکتا ہے کہ وہ بیشتر علوم مروجہ میں بالعموم اور دینی علوم و معارف میں بالخصوص کامل دستگاہ رکھتے تھے۔ انہوں نے اس تحریک کے دور میں علمی جہاد کیا جو بدعت گریزی کے نام پر شروع کی گئی لیکن ناپسندیدہ ہیجانی اور اس سے بھی آگے گستاخانہ طرزِ عمل کی مظہر بن کر رہ گئی۔ علم کے نام پر جہالت کے فروغ اور اکابرِ اسلام کی تحقیر کے خلاف فاضل بریلوی کا ردِ عمل ایک فطری بات تھی۔ مخالفین اعلیٰحضرت احمد رضا خاں علیہ الرحمۃ کے علم و فضل کا مقابلہ تو کر نہیں سکتے تھے انہوں نے تسکینِ انا کی خاطر اعلیٰحضرت کے خلاف طرح طرح کی غلط فہمیاں پھیلا دیں اور ان سے ایسی باتیں منسوب کر دیں جنہیں خود موصوف ناپسند فرماتے تھے اور جن کی انہوں نے اپنی تحریر و تقریر میں مخالفت کی تھی انہیں قبر پرست حلوہ خور اور حضور نبی کریم کو اللہ تعالیٰ کے برابر درجہ دینے والا اور نہ جانے کیا کیا مشہور کر دیا گیا۔ افسوس ان غلط فہمیوں کے ازالے کی جانب سوادِ اعظم نے کما حقہ توجہ نہ دی اس طرح نہ صرف ان کے بارے میں غلط فہمیاں بڑھتی گئیں بلکہ ان سے منسوب بعض ناپسندیدہ باتوں کو صوفیائے کرام کے کم علم معتقدین نے دلیل کے طور پر اپنا لیا۔ ضرورت اس امر کی تھی کہ کوئی محقق ان غلط فہمیوں کا ازالہ کرتا۔ پروفیسر محمد مسعود اس لحاظ سے خوش قسمت ہیں کہ یہ سعادت انہیں نصیب ہوئی۔ زیرِ تبصرہ کتاب انہی کی مرتب کردہ ہے کتاب کی سب سے بڑی خوبی یہ ہے کہ اس مسلک کے عظیم علماء یہاں تک کہ بیت الحرام اور مسجد نبوی کے ائمہ کرام علماء اور مدرسین نے حضرت فاضل بریلوی کے خیالات سن پڑھ کر ان کے کھلے دل سے اعتراف کیا، کتاب میں سرزمین حجاز کے ایک درجن سے زیادہ جید اور مسلمہ علماء کی وہ تحریریں بھی شامل ہیں جو انہوں نے فاضل بریلوی کے علم و فضل اور ان کی اصابت فکر کے بارے میں بطور آرا پیش کیں۔ کتاب میں اس عظیم شخصیت کے حالاتِ زندگی ان کے علمی و فکری کارناموں کا بھی مختصر ذکر ہے الغرض کتاب معلومات سے بھرپور ہے سوادِ اعظم کو اس کا مطالعہ کرنا چاہیئے۔

تبصرہ نگار: **مسعود جاوید ہمدانی**

روزنامہ نوائے وقت لاہور ۲۷ اکتوبر ۱۹۷۶ء